

النور الأبدي

في

سائر العباد

النور الأبجدی
فی

مِفْهَاتُ مَوَاضِعِ عِبَادِ اللَّهِ

گفتارهای برگزیده از

با تمام

کلیات و جزئیات

جمع آوری و نشر گردید

در سال ۱۳۰۵

۳۳۳۳۳۳۳۳

(۱۳۰۵)

فوج
اکوادی

در سال ۱۳۰۵

تألیف

این کتاب را از طرف

اعصاب عدل و داری

و سایر

النُّورُ الْإِسْمَاعِيلِيُّ

فِي

مَقَافِصِ الصَّالِحِينَ الْإِسْمَاعِيلِيِّينَ

كُتِبَ تَكْوِيْنُهُ بِرَأْسِ نَاهَارِ

بِاهْتِمَامِ

كَلِيْفُوْرٍ دِيْنِيَّارِيٍّ أَمِيْرٍ كَانِيْبِيْرٍ

جَمْعُ آوَرِيٍّ وَنَشْرُ كَرِيْدٍ

﴿ حَقُوْقُ الطَّعْمِ مَحْمُوْطَةٌ ﴾

(الطَّعْمَةُ الْاٰتِيَةُ عَمْرَةً)



بِالْمَاهِرَةِ سَنَةِ ١٣٢٩ هـ م سَنَةِ ١٩٢٠ م

﴿ نَسِيْهُ ﴾

قد امارت هذه الطبعة الحديده عن الاولى ريادة الاعضاء بالمصحح
والحسين النام كما أمها اشعلت على البيان المبارك الصادر
في مسأله اعصاب العمال وكيفية علاجها

(ب)

حوب ان کیمه را ار معرفت رمان پارسی نصیب وای بود
وار حوص در غاب مسائل معصله الهیه حطی کافی نه حصرت عبدالبهاء
روحی له العداء غالب اوفات محصور شده اند که عین یک مطلب را در
مواضع متعدده تکرار نمایند و همان اسعارات و تشنہات را کہ در
یک موضوع معین تکرار کرده اند در بسیاری از موضوعات دیگر استعمال
نمایند و آنکه چنین حقایق عالیہ را انشاء عالی در حور استعارات
خود را در کمال سادگی و سادگی بیان نمایند *

ناری پس از چندین مجموعه و حیرہ از آن سؤال و جوابها فراهم
گردید * وای کیمه همواره از تأمل در حقایق ماهره آن مستمع میگشت
پس چنان محاط وی رسید کہ سائر تشنگان رال معرفت را برار این
آب حیات حاودانی بی ہرہ نگذارد و کل نفوس را از احباب و اعیار
و افاسی و ادانی از مندرجات حقایق آیات آن منبع فیض سرمدی مستفیض
کرد اند لہذا از حصرت عبدالبهاء رحمت خواست کہ آن سؤال و جوابها را
ہیأت کتابی طبع و نشر سارد و فائده آنرا لعموم الناس برساند *

پس از تحصیل احارہ بریب و نظم آن فصول مشغول گردید و آن
بیانات را کہ ماسد لائی مشور فی نظام در گوشہ افشاده بود در سلك
نظم و برتبی کہ بنظر فاضل او مناسب تر و لایقتر می نمود منجرط گردانید
و طبع و نشر آن اقدام نمود و از باب فصل و معرفت را گنجی شاہگان
رایگان از معان آورد و امیدوار است کہ بوسیله این کتاب امر اقدس
انہی کہ الیوم جمیع آفاق را منور ساحہ و وجہ عالم را دیگرگون نموده
گوشرد کافہ نفوس گردد و صیت عالمگیر آن عساع دور و نزدیک
رسد والسلام *

کلیمورد ناری امر نکایہ

ناریس ۱۶ ربوہ ۱۹۰۸

۱۱ دی الحجه ۱۳۲۵

مَقَاتِلُ نَاشِئَاتِكُمْ بِسْمِ اللَّهِ

حمد و ساس خداوندی را سراسر است که از کمال عیایت خود اسان را
دیرایهٔ عقل بیاراست و بدان وسیله او را تا کشف اسرار کائنات
و معرف رموز اسماء و صفات خود هدایت فرمود و مشیت اریه اش
بر آن فرار گرفت که درس دورا علی که مظهر شروق نور انبی است
شروع و عرب را نطفهٔ محبه الله مرتبط گردد و احیالات مدهی و دینی
و امتزاجات قومی و وطنی مرتفع شود و سطح ارض عامهٔ نوع بشر را
یک وطن مشترک گردد * بلی در این نوم ندیع کل عماد الله اوراق یک
عصید و فطرات یک بحر *

مت بی پایان حدای را سر که اس کینه فی مقدار را نافت سرمایه
طاعت و عدم شایستگی و لیاف بیعیص ملاقات حصرت عند الهاء
روحی لثراب اعدامه العداء موفق گرداید و از دست فیاض آن ساق
ارل کاس معانی نوشاید *

س از آنکه اس کینه حیدین مرتبه بر نارت ارض مقصود تشریف
حسب و عنمهای آمال و امای خود نائل آمد سوق درک حقایق روحانی
و اعتراف از آن بحر بکران معانی سراای دل او را فرو گرفت * ناره
سؤالاب در خصوص امر انبی و سائر مسائل الهیه از آن حصرت نمود
و ایشان با هایت رأفت و عاطفت با وجود مشاغل دائمه یومیه که آنی
از آن راحت نبودند حواب جمیع سؤالات او را در حور فهم وی سان
فرمودند و ملاحظهٔ اسکه اس کینه تواند س از آن نفاعت و فرصت
در آن مسائل عامصه نامل نماید یک بهر کاب تند نویس معین گردید که
بیانات حصرت عند الهاء در حین حکم نقید کتاب در می آورد *

صیا است و بدون اراده و شعور مساند * و بخار در طبعین صعود است و بدون اراده و شعور صعود مییابد * پس معلوم شد که جمیع کائنات حرکات طبعیشان حرکات محوره است و هیچ يك منجرک ندارد بپس ه مگر حیوان و نالاحص انسان * و انسان مقاومت و محالف طبعی تواند بر ا کشف طبایع اشیاء را کرده * و بواسطه کشف طایع اشیاء بر نفس طبیعت حکم میکند * و این همه صایعرا که احتراع کرده نسبت کشف طبایع اشیاء است * مثلا بآفرین احتراع کرده که بشری و عرب کار میکند * پس معلوم شد که انسان بر طبیعت حاکم است * حال چمن اسطای و چمن برینی و حنین فواعدی که در وجود مشاهده میکنی میشود گفت که این اثرات طبعی است * تا وجود این که شعور ندارد و ادراک هم ندارد * پس معلوم شد که این طبیعی که ادراک و شعور ندارد او در فضا حق و قدر است که او مدبر عالم طبیعت است * هر نوعی که میخواهد از طبع ظاهر میکند * از جمله اموری که در عالم وجود حادث میشود و از مقصیبات طبیعت است گویند وجود اساینست * در این صورت انسان فرست و طبعی اصل * میشود که اراده و شعور و کمالی در فرع باشد و در اصل نه پس معلوم شد که طبیعت من حیث دانه در فضا قدر حق است و آن حق قدر است که طبیعت را در محیط نظامات و فواید حقیقی گرفته و حاکم بر اوست *

﴿ ب ﴾ دلائل بر الوهیت

و از جمله دلائل و راهن الوهیت آنکه انسان خود را خلق نموده بلکه خالق و مصور دیگری است * و یقین است و شبهه نیست که حالی انسان مثل انسان نیست * بر این يك کائنات ضعیف کائنات دیگر را خلق

فصل اول مفادات

* در تأثیر ابداء برقی و برنت نوع انسانی *

* گفتگو در سر ماهار *

طبیعت فانی و عینیت (۱۱)

مفادات

طبیعت کیفیتی است و یا حقیقی است که لطاهر حیات و مماب
و تعبارة اخرى ترکیب و تحلیل کافهٔ اشیاء راجع ناوست * و این طبیعت
در محب انظامات صحیحه و فواین منیده و تزیینات کامله و هندسه
۱۰ نالعه است که انداء او محاور نمیکند بدرجهٔ که اگر سطر دوق
و نصر حدید ملاحظه کنی در اب غیر مرئیة ار کائنات تا اعظم کرات
حسمةٔ عالم وجود مثل کرهٔ شمس و ناساژ نجوم عظمه و احسام
بورانیة چه ار جهت ریب و چه ار جهت ترکیب و حواه ار جهت
هیأب و حواه ار جهت حرکت در مهات درجهٔ انظام است و میبیدی که
۱۵ جمیع در محت یک قانون کلی است که انداء او محاور نمیکند * و حو
محود طبیعت نظر میکی میبیدی که اسشعار و اراده ندارد * مثلاً آتش
طبیعتش سوحس است بدون اراده و شعور میسور آید * و آب در طبیعتش
۱۸ حرانست و بدون اراده و شعور حاری میشود * و آفتاب در طبیعتش

هذه کائنات حریفه دلالت بر صانع می‌کند * و این کون عظم غیر
مساوی خود بخود وجود یافته * و از فاعل عناصر و مواد محقق
حسبه ؟ این فکر چقدر بدهی الاطلاع است * و اینها ادله نظریست
برای نفوس صعبه * اما اگر [دیده] نصیرت باز سود صد هزار
۵ دلائل باهره مشاهده می‌کند * مثلش آنست که خون انسان احساس
روح داسه باشد مسعی اردلیل وجود روح است * اما از برای
نفوسی که از فیض روح محرومند باید دلائل خارجه نمود *

(ج) مَسْئَلَةُ الْإِنْبَاءِ الْوَعْدِ

چون ما نظر بوجود می‌کنیم ملاحظه می‌مائیم که وجود حمادی و وجود
۱۰ نباتی و وجود حیوانی و وجود انسانی کلاً و طراً محض عمری هستند
اگر رمسی مرئی نداشته باشد حسیل می‌شود گیاه بهوده می‌رود
اما اگر دهقانی پیدا شود و ررعی نماید حرمها بجهت فوت دوی
الأرواح مهیا گردد * پس معلوم شد که رمی محض تربیت دهقانیست
اشجار را ملاحظه کنید * اگر فی مرئی غاسد فی عمر می‌شوند * و اگر
۱۵ فی ثمر ماسد فی فائده‌اند * اما اگر درخت تربیت افسد آن درخت فی عمر
نا عمر سود و درجهای تلح میوه بواسطه تربیت و ترکیب و پدید
میوه شیرین می‌شود * و اینها ادله عقلیه است * الیوم اهل عالم را دلائل
عقلیه لازم است * و همچنین در حیوانات ملاحظه نما که اگر حیوان
تربیت شود اهلی گردد * و چون انسان فی تربیت ماند حیوان گردد
۲۰ بلکه اگر او را بحکم طبیعت گذاری از حیوان پست تر شود * و اگر
تربیت کی ملائکه گردد * زیرا اکثر حیوانات اساء نوع خود را
۲۲ بخوردند * اما انسان در سودان دراو [۱] سطر افریقا اساء نوع خویش را

سواند و حالی فاعل ناید جامع جمیع کالات باشد ما اتحاد صرع نماید
 آیا ممکن است که صرع در هایت کمال باشد و صانع غیر کامل ؟ آنا
 میشود که نقش در هایت انعان باشد و نقاش در صیعت حولش
 نافص ! چه که صیعت اوست و حلّی اوست بلکه نقش مثل نقاش
 ۵ باشد * اگر نقش مثل نقاش بود خود را نقش می نمود * و نقش هر چند
 در هایت کمال باشد اما بالنسبه بنقاس در هایت نقص است * لهذا
 امکان معدن نقائص است و حدا معدن کمال * نفس نقائص امکان
 دلالت بر کالات حق میکند * مثلاً چون انسان را سگری ملاحظه نمائی
 که عاجز است * هم عمر خلق دلیل بر قدرت حق قدری است * و را
 ۱۰ با قدرت ناسد عمر تصور بگردد * پس عمر خلق دلیل بر قدرت
 حق است * و با قدرت باشد عمر محقق بیابد * و از این عمر معلوم
 شد که قدری در عالم هست * مثلاً در عالم امکان فقر است لابد عبائی
 هست که فقر در عالم محقق یافه * و در عالم امکان چهل است لابد عالمی
 هست که چهل محقق حسه * چه که اگر چنانچه علم بود چهل تحقق
 ۱۵ میگرفت * چرا که چهل عدم علم است * اگر وجود بود عدم محقق
 نمی یافت * جمیع امکان مسلم است که در تحت حکم و نظامیست که اندام مرد
 سواند حتی انسان بر محور و موت و حواب و سائر حالات است
 یعنی در بعضی مراتب محکوم است * لابد این محکومیت حاکی
 دارد ما دام که صیعت ممکنات احتیاج است و این احتیاج از لوازم
 ۲ دانی اوست * پس يك عی هست كه عی بالذات است * مثلاً
 از نفس مرئیس معلوم است که صحیحی هست اگر صحیحی بود مرئیس
 اثبات نمیشد * پس معلوم شد که حق قدری هست که او جامع جمیع
 کالات است چه که اگر جامع جمیع کالات بود او بر مثل خلق بود
 و همچنین در عالم وجود ادنی صعی از مصوعات دلالت بر صانع میکند
 ۲۵ مثلاً این نان دلالت میکند بر اینکه صانعی دارد * سبحان الله تعبیر

که اسان محاح عمر نست * این مری نی شك وشبه ناند در جمع
مراب کامل و بمار از جمیع نشر باشد * چه که اگر مثل سائر نشر
ناسد مری نمیشود علی الخصوص که ناند هم مری جسمانی ناسد و هم
مری انسانی و هم مری روحانی * یعنی نظم و عنشت امور جسمانی دهد
۵ و هیأت اجماعیه تشکیل کند تا تعاصد و تعاون در معیشت حاصل
گردد و امور جسمانی در جمع شؤون مبظم و مرتب شود * و همچنین
تأسیس تربیت انسانی کند * یعنی ناند عقول و افکار را حیث تربیت
نماید که قابل برداب کلیه گردد و توسع علوم و معارف سود و حقایق
اسماء و اسرار کائنات و خاصیات و وجودات کشف گردد * و رور
۱۰ رور تعلیمات و اکتشافات و مشروعات اربیاد یابد و از محسوسات
اسدلال و اسقال معقولات سود * و همچنین تربیت روحانیه نماید
تا عقول و ادراک بی لعالم ما وراء الطبیعه برد و اسمعاصیه از صفات
مقدسه روح القدس نماید * و عللاً اعلی ارتباط یابد و حقایق انسانی
مظاهر سوحات رحمانه گردد تا اسکه جمیع اسماء و صفات الهی در
۱۵ مرآب حقیقت اسان حلوه کند و آیه مبارکه « لعلل انساناً علی
صورنا و مثالنا » محقق ناند * و این معلوم است که فوه نشریه از عهده
حین امر عظم بریاید و بسامح فکریه تکمل چنین مواهب بوان
نمود * سخص واحد چگونه تأسیس این بنیان رفیع بی ناصر و معین
بواند * پس باید فوه معنویه ربانیه تأیید کند تا بتواند از عهده این
۲۰ کار برآید * يك ذات مقدس عالم اسامیرا رنده کند و هیأت کره
ارض را بسپرد دهد * و عقول را برقی محشد و نفوس را رنده نماید
و تأسیس حیات حدید کند و اساس ندیع وضع نماید * نظم عالم دهد
و ملل و امم را در ظل رایت و آحده آرد * خلق را از عالم نقایص و ردائل
محاح دهد و تکالاب فطره و اکتسابیه تشویق و محریص نماید *
۲۵ البته این فوه باید فوه الهیه باشد تا از عهده این کار برآید *

در رد و محورد * پس ملاحظه کند که تربیت است که شرق و غرب را
در ظل حکم انسان می آورد * تربیت است که این همه صنایع عجمه را
ظاهر میکند * تربیت است که این علوم و فنون عظیمه را ترویج مییابد *
تربیت است که این اکتشافات و مشروعات حدیده [را] مییابد * و اگر
۵ مری بود مهجوحه ایگونه اسباب راحت و مدیت و اسانت
فراهم نمشد * اگر السایرا در بیانی بگذاری که اساء نوع خویش [را]
ببیدر شبهه نیست که حیوان محص گردد * پس معلوم شد که مری
لارم است * لکن تربیت رسه قسم است * تربیت جسمانی تربیت انسانی
و تربیت روحانی * اما تربیت جسمانی بجهت نشو و نما و عای این جسم است
۱۰ و آب تسهل معشت و تحصیل اسباب راحت و رفاهیت است
که حیوان با انسان در آن مشترکند * و اما تربیت انسانی عبارت
از مدیت است و رقی * یعنی سناس و اسطام و سعادت و تجارت
و صنعت و علوم و فنون و اکتشافات عظیمه و مشروعات جسمه
که مدار امتیاز انسان از حیوان است * و اما تربیت الهیه تربیت
۱۵ ملکوتیت و آن اکتسابات کالاب الهیه است * و تربیت حقیقی
آنست * برادران مقام انسان مرکز سوحات رحمانه گردد و مظهر
« لعمری الله علی صورنا و مثالنا » شود * و آب نتیجه عالم
انسانی است * حال ما یک مری میخواستیم که هم مری جسمانی و هم
مری انسانی و هم مری روحانی گردد که حکم او در جمیع مراتب نافذ
۲۰ باشد * و اگر کسی بگوید که من در کمال عقل و ادراک و محتاج نا
مری نیسم او مکرر بدیهات است * مثل طفلی که بگوید من محتاج
تربیت نیستم بعقل و فکر خود حرکت مییابم و کالات و خود را تحصیل
میکم و مثل آنست که کوری گوید که من محتاج به چشم نیسم چونکه
۲۴ بسیار کوران هستند که گذران میکنند * پس واضح و مشهود است

حکوه ربیب کمال تواند * مثلاً اگر خود نادان ناسد حکوه دیگران را
 دانا نماید * و اگر خود ظالم ناسد حکوه دیگران را عادل کند
 و اگر خود ناسوئی باشد حکوه دیگران الهی نماید * حال نابد نالصاب
 بیسم این مظاهر الهی که آمدند حائر جمیع این صفا بودید یاب * اگر
 این صفا را داشتند و حائر این کمال بودید مری حقیقی بودید
 س نابد دلایل عقلیه محبت عقلا سوت حصرب موسی و سوت
 حصرب مسیح و سائر مظاهر الهی را اثبات نمائیم * و این دلایل و براهین
 که ذکر میکنم دلایل معقوله است نه منقوله * دلایل عقلیه ثبات
 سد که مری در عالم در بهات لروم است * و آن ربیب نابد نقوه
 ۱۰ قدسیه حاصل گردد * و شبهه یسب که آن فوه قدسیه و حی است
 و این فوه که مافوق فوه نشریه است بریت خلق لارمست *

(د) حَضْرَتِ اِبْرَاهِیمَ

دارنده این فوه و مؤید این فوه ارحمه حضرت ابراهیم بود
 و برهان بر این آنکه حضرت ابراهیم در سن مهران از نك حاندان
 ۱۵ حافل اروحدایت الهیه تولد یافت * و محالمت ناملت و دول حویس
 حتی حاندان خود کرد * جمیع آلهه اشارا رد نمود و فردا وحیداً
 مقاومت يك قوم قوی فرمود * و این محالمت و مقاومت سهل و آسان
 نه * مثل اینست که کسی ایوم برد ملل مسیحیه که ممسك توروب
 و المحمل هستند حضرت مسیح را رد کند * و یا در دائره پایا کسی
 ۲۰ حصرب مسیح را اسمعرا لله دشنام گوید * و مقاومت جمیع ملت
 کند * و در بهات افسدار حرکت نماید و آنان يك اله نداشته باشند
 ۲۲ بلکه نآلهه متعدده معتقد بودند * و در حق آنان معجرات نقلی

ناند ناصاف ملاحظه کرد اینجا مقام انصاف است * امری را که
 جمیع دول و ملل عالم نا جمیع قوی و حدود روح نوانسد و احرا
 سکند نك نفس مقدس بی ناصرو معین احرا نماید * آیا این نقوت
 نشره ممکن است ؟ لا والله * مثلاً حصرت مسیح فرداً و حیداً
 ۵ علم صلح و صلاح را بلند فرمود و حال آنکه جمیع دول ماهره
 نا جمیع حدود در این کار عا حرد * ملاحظه کن که چقدر اردول
 و ملل محله بودند مثل روم و فراسه و آلمان و روس و اسکیر
 و سائر * کل در رر يك حیمه درآمد * مقصد آنست که طهور
 حصرت مسیح سبب الفت فیما بین این اقوام محله گردید حتی بعضی
 ۱۰ از آن اقوام محله که مؤمن محصرت مسیح شدند چنان الفتی حاصل
 نمودند که حان و مالشارا فدای یکدیگر کردند * تا در زمان
 فسططین که او سبب اعلائی امر حصرت مسیح شد * و بعد سبب
 عرصهای محله بعد از مدتی بار اختلاف در میان افتاد * مقصود
 این است که حصرت مسیح این ام را جمع کردند * اما بعد از مدتی
 ۱۵ مدیده دول سبب شدند که بار اختلاف حاصل شد * اصل مقصود
 این است که حصرت مسیح ناموری موفی شد که جمیع ملوک ارض
 عا حرد بودند بجهت این که ملل محله را متحد کرد * و عادات و فده را
 تعد داد * ملاحظه کنید میان رومان و یونان و سریان و مصریان
 و فیکان و اسرائیلیان و سائر ملل اروپ چقدر اختلاف بود
 ۲۰ حصرت مسیح این اختلافات را رائل کرد * و مسیح سبب حان
 جمیع این فائل شد * هر چند بعد از مدتی مدیده دول این اتحاد را هم
 ردید لکن مسیح کار خود را کرد * مقصد آنکه مری کلی باید که
 مری حسانی و مری انسانی و مری روحانی باشد * و ما فوق عالم
 طبع دارند * قوتی دیگر گردد نا حائر مقام معلم الهی شود * و اگر
 ۲۵ چمن قوی فده بکار برد و پیت نواند * زیرا خود با فیه است

نگوید اینها همه تصادفی است؟ پس انصاف نابد داد* این شخص مری بود ناسود* و قدری دقت نابد نمود که حضرت ابراهیمی از ارفه حلب بسوره بود و نتأخس این گشت* آیا هجرت حال مارکاز طهران سعادت وار آخا ناسلامول وار آخا برومیلی وار آخا نارض مقدس چه ۵ سائمی حواهد داشت* پس بین که حضرت ابراهیم چه مری ماهری بوده است*

(هـ) خضر موسیٰ

اما حضرت موسی مدت مدیده در صحرا جوانی میکرد* و بطاهر شخصی بود که در حاندان ظلم پرورده شده بود* و بین ناس مشهور ۱۰ نقل گشته و چوپان شده و در رد دول و ملت فرعون بی نهایت معوص و معصوب گشته* همچنین شخصی نك ملت عطیمه را از فید اسارت خلاص کرد و اصناع نمود* وار مصر رو آورد و نارض مقدسه رساند* و آن ملت در نهایت دلب بودند نهایت عرت رسیدند اسیر بودند آراد گشتند* جاهلترین اقوام بودند عالترین اقوام شدند ۱۵ ار نأسیاس بدرجه رسیدند که بن جمیع ملل مصر شدد* صیتشان ناآان رسد* کار نحائی کشید که ام محاوره اگر میجو استند کسی را ستایش کند میگفتند یقیناً این اسرائیلیس* نأسیس شریعت و مانوی کرد که ملت اسرائیل را احنا نمود* و نهایت درجه مدیت در آن عصر رسند* و کار نحائی رسید که حکمای یونان میآمدند و فصلای ۲۰ اسرائیل بحصیل کالات می نمودند* مثل سقراط که بسوره آمد و تعلیم و هدایت و نقای ارواحرا بعد از ممات از بی اسرائیل گرفت و بیونان مراجعت نمود و نأسیس این تعلیم را کرد* بعد اهالی یونان محالته ۲۳ کردند و حکم نقلش دادند* و در مجلس حکم حاضر کردند و سمش

میسودید لهذا کل بر حصرت ابراهیم پیام کردند * کسی نا او موافق
 نکرد مگر برادر راده اش لوط * و یکی دو نفر دیگر هم ار صغما * بعد
 در نهایت مظلومیت حصرت ابراهیم از شدت تعرض اعدا از وطن
 خارج شد * وی الحقیقه حصرت ابراهیم را احراح نداد نمودند تا فلح
 ۵ وقع گردد * و اثری از او نماند * حصرت ابراهیم باین صفحات که
 ارض مقدس است آمدند * مقصد این است این هجرت را اعدای
 حصرت اساس اعدام و اضمحلال شمردند * وی الحقیقه اگر شخص
 از وطن مألوف محروم و از حقوق ممنوع و از هر جهت مظلوم گردد
 ولو پادشاه باشد محو شود * ولی حصرت ابراهیم قدم بپوش
 ۱۰ و حارق العاده استقامت فرمود * و خدا این عرت را عرت اندیه کرد
 تا تأسیس وحدانیت نمود * زیرا جمیع بشر عده او مان بودند * این
 هجرت سبب شد که سلاله ابراهیم رفی نمود * این هجرت سبب شد
 که ارض مقدس لسلاله ابراهیم داده شد * این هجرت سبب شد که
 لعالم ابراهیم منتشر گشت * این هجرت سبب شد که از سلاله ابراهیم
 ۱۵ یعقوبی پیدا شد و یوسبی آشکار گشت که عزیر مصر شد * این هجرت
 سبب شد که از سلاله ابراهیم مثل حصرت موسائی ظاهر گشت *
 این هجرت سبب شد که مثل حصرت مسیحی از سلاله ابراهیم ظاهر
 گشت * این هجرت سبب شد که هاجری پیدا شد و از اسماعیلی
 تولد یافت و از سلاله او حصرت محمدی پیدا شد * این هجرت سبب
 ۲۰ شد که از سلاله اش حصرت اعلی ظاهر شد * این هجرت سبب
 شد که انبیای بنی اسرائیل از ابراهیم ظاهر شدند * و همچنین تا آمد
 الانامد میروند * این هجرت سبب شد که جمیع اروپا در ظل آله
 اسرائیل در آمدند و اکثر آسیا بر در این سایه وارد شد بین چه
 قدر نیست که شخص هاجری همچنین حادثاتی تأسیس کرد * و همچنین
 ۲۵ ملتی تأسیس نمود و همچنین تعالیمی ترویج فرمود * حال کسی میتواند

ار آسمان آمدم * ناری این شخصی که لظاهر در انظار جمع حقیر بود
 باوجود این تقوی میام فرمود که شریعت هزار و با صد ساله را سح
 عود * و حال آنکه اگر کسی ادنی تجاوز از آن شریعت می نمود در خطر
 عظم مباد و محو و نابود میشد * و از این گذشته در عهد حضرت
 ۹ مسیح احلاق عمومی و احوال بی اسرائیل نکلی محل و فاسد شده بود
 و اسرائیل در کمال دلت و اسارت و حواری افتاده بود * نك رور
 اسیران و کلدان شدند و روری دیگر محکوم دولت آشوریان * روری
 رعیت و تابع یوان گشتند و روری دیگر مطیع و دلیل رومان * این
 شخص حوان یعنی حضرت مسیح نقوه حارن العاده شریعت غتقه
 ۱۰ موسو به را سح فرمود و تربیت احلاق عمومی برداشت * دوباره از
 رای اسرائیل تأسیس عرت انده فرمود * و تعلیمانی منشر کرد که
 احصا ص ناسرائیل نداشت * بلکه تأسیس سعادت کاهه از رای هیأت
 اجتماعه نشر به نمود * اول حرنی که ر محو بش فام نمود اسرائیل فوم
 و فیلله خود مسح بود * و لظاهر او را مقهور نمود * و نلب کری
 ۱۵ انداحسد * حتی تاح حار بر سرش نهادند و نصلابه ردید * و این شخص
 در و فیکه لظاهر در مهات دلت بود اعلان کرد که این آفات اشراق
 نماد * و این نور بتاد و این فیص من احاطه نماد و جمیع اعدا حاصع شود
 و همین طور که گفت شد * جمیع ملوک عالم مقاومت او را سواستند
 بلکه اعلام جمیع ملوک سرنگون شد * و علم آن مظلوم نأوح اعظم
 ۲۰ مرمع گشت * آیا این هیچ نقاعده عقل نشر ممکن است ؟ لا والله *
 س معلوم و واضح گشت که آن شخص بر گوار مری حقیقی عالم
 انسانی و تقوی الهه مؤید و موفق بود *

(ز) حضرت محمد

۲۴ اما حضرت محمد اهل اوربا و امریکا بعضی روایات از حضرت

دادند * حال شخصی که راناش کال بود و در خانه فرعون برک شده بود و در بین خلق شهرت نقل یافت و مدتی مدیده از خوف موارى شد و حوالبى نمود * حین شخصی نباید و چمن امر عظیم در عالم تأسیس فرماید که اعظم فلسوف عالم هرارک آن موفق شود * این بدیهی است که حارر العاده است و انایکه در راناس لکنت باشد السه یک صحت عادی نباید تاجه رسد که حین تأسیساتی کند آن شخص را اگر فوه الهیه نماید عسمود اند آ حسن موفقیت بران امر عظیم حاصل نمیکرد * آنها دلائلی نیست که کسی نتواند اسکار کند * حکمای مادی فلاسفه یونان عطای رومان که سپهر آفاق شدند با وجود این هر یکی ۱۰ در فی ارمون ماهر بودند * مثلاً حالیوس و قراط در معالجات ارسطو در نظریات و دلائل منطقیه * افلاطون در احلاق و الهیات معروف بعمارت شدند بطور میشود که شخص چوبانی تأسیس جمیع این شؤون نماید شبه نیست که آن شخص مؤید نقوه حارق العاده بوده ملاحظه نمائید که اسباب امتحان و افسان از برای خلق فراهم میباشد ۱۵ حضرت موسی در مقام دفع ظلم ملک مشتی بان شخص قطعی رد میانه مردم نقل شهرت یافت علی الخصوص مقبول از مات حاکمه بود و در ار نمود * بعد بسوب مبعوث شد با وجود آن بد نامی چگونه نقوتی حارر العاده موفق بر تأسیسات عظمه و مشروعات حسیمه گشت *

(و) حضرت مسیح

۲۰ بعد حضرت مسیح آمد و گفت که من روح القدس تولد یافته ام اگر چه حال در رد مسیحیان تصدیق این مسأله آسانست ولی آتوت بسیار مشکل بود * و لعل انجیلست که فرسیان میگفتند آیا این سر ۲۳ یوسف ناصری نیست که ما او را منشاسیم چگونه میگوید که من

نس از ده زن در خانه داشتند * و چون این فائل حگت و پر حاش
 با نکدیگر میمودند هر فیله که غله میکرد اهل و اطفال قسله معلومه را
 اسیر میمود * و آنها را اکیر و علام دانسه خرید و فروش میمودند
 و چون شخصی فوت میمود و ده زن داشت اولاد این زنان بر سر
 ۵ مادران یکدیگر میباحند * و چون یکی از این اولاد غای حویش را
 سر زن پدر خود میانداحت و فریاد میمود که این حلال منست فوراً
 بعد از زن بچاره اسیر و کسر سر شوهر حویش میشد * و آنچه
 میخواست زن پدر خود میمود * مکش و یا آنکه در چاهی حنس
 میکرد * و یا آنکه هر روز صرب و سم و زهر میکرد تا بدمرغ آن
 ۱۰ زن هلاک میشد بحسب طاهر و قانون عرب محار بود * و حقد و حسد
 و لعن و عداوت میان زن يك شوهر و اولاد آنها واضح و معلومست
 و مسعی از بیان است * دیگر ملاحظه کنید که از برای آن زن مظلوم
 چه حالت و رندگانی بود * و از گذشته معیشت فائل عرب از هم
 و عارب یکدیگر بود * تقسی که این فائل منصل با نکدیگر حرب و جدال
 ۱۵ میمودند * و همدیگر را میکشند * و اموال یکدیگر را هم و عارب
 میکردند و زنان و کودکان را اسیر میمودند و بیگانگان میفروختند
 چه بسیار واقع که جمعی از دحتران و سران امیری در نهایت نار
 و لعنت و زور را سب نمودند * ولی سامرا در نهایت دلت و حقارت
 و اسارت صبح کردند * دیروز امیر بودند و امروز اسیر * دیروز نابو
 ۲۰ بودند و امروز کسر * حصرب محمد در میان این فائل معوث شد
 و سده سال بلائی ماند که اردست این فائل نکشید * بعد از سده
 سال حارح شد و هجرب کرد * ولی این قوم دسب نرند استند * جمع
 شدند و لشکر کشیدند * و سرش هجوم نمودند که کل را از رحال
 و نساء و اطفال محو و نابود نماسد * در چنین موقعی حصرب محمد محبور
 ۲۵ بر حرب ناچین فائلی گشت * این است حقیقت حال ما لعصب ندارم

رسول شیده اند و صدق انگاشه اند و حال آنکه راوی یا جاهل بوده
و یا معص و اکبر را و با قسیسها بوده اند * و همچنین بعضی از جهله
اسلام روایتهای بی اصل از حضرت محمد نقل کردند * و بحال خود
مدح دانستند * مثلاً بعضی از مسلمانان جاهل کثرت روحانرا مدار
ممدوحیت دانسته * و کرامت فرار داده * زیرا این نفوس جاهله بکثر
روحانرا از فعل معجزات سمرده اند و استناد مؤرخین اورا با اکثرش
بر احوال این نفوس جاهله است * مثلاً شخص جاهلی در رد فسیسی
گفته که دلیل بر گوازی شدت سحاعت و حویر پرست * و بک شخص
از اصحاب حصرة محمد در بک روز صد نفر را در میدان حرب سر
۱۰ از بی حد ا کرد * آن فسیس گمان نمود که فی الحقیقه برهان دین محمد
فیل است و حال آنکه این صرف اوهام است * بلکه عروا ت حصرت
محمد جمع حرکت دفاعی بوده و برهان واضح آنکه سمرده سال در مکه
چه خود وجه احیایس بهات ادیت را کشیدند * و در این مدت هدف
بیرحما بودند * بعضی اصحاب کشته گشتند و اموال بیعاریت و سائرن
۱۵ بک وطن مألوف نمودند * و بدیاریت فرار کردند و خود حصرترا
بعدادر بهات ادیت مصمم نقل شدند * لهذا نصف شب از مکه بیرون
رفتند و عذبه هجرت فرمودند * با وجود این اعدا بک حفا نکردند
بلکه تعاف با حبشه و مدینه نمودند * و این فوائل و عشائرن عرب در
بهات بوحش و درندگی بودند که رازه و موحش امریکا رد ایها
۲۰ افلاطون رمان بودند * زیرا رازه امریکا اولاد های خویش را رنده
بر حاک می نمودند * اما اینها دختران خویش را رنده رنده بر حاک
میکردند * و میگفتند که این عمل مسعت از حمیت است و آن اصحاب
میمودند * مثلاً اکثر مردان رن خویش مهدید می نمودند که اگر دختر
از تو مولد شود را نقل رسام * حتی الی الآن قوم عرب از فرزند
۲۵ دختر اسید حاش کنند * و همچنین بک شخص هر از رن میردا کثر سان

در تأثیر انبیاء در رقی و تربیت نوع انسانی * ۱۷

محمور بر حجاب نماید * و اگر چنانچه فوب شود باید او را تسلیم
 ففسس کند * و اگر چنانچه مسیحیان بخواهند کلیسا سازند اسلام باید
 آنها را اعاب کند * و دیگر اینکه در وقت حرب حکومت اسلام
 بادشمان اسلام ناند نصاری را از تکلیف جنگ معاف ندارد مگر
 ۵ بد لخواهی خود آرزوی جنگ نماید و معاوت اسلام کند * و را
 در تحت حمایت * ولی در مقابل این معافیت ناندیک چهر حرئی در
 هر سال بدهند * خلاصه هفت امر نامه مفصل است * از جمله صورت
 بعضی از آنها الی الآن در قدس موجود است * اینست حقیقت واقع
 ایرام میگویم * فرمان حلیفه نانی در قدس در برد ناطریق از نود کس
 ۱۰ موجود است * و اندک سبه در آن نیست * ولی بعد از مدتی در میان
 ملت اسلام و نصاری حقد و حسد حاصل شد * هر دو طرف محاور نمودند
 ماعدای این حقیقت حال آنچه مسلمانان و نصاری و غیره گویند روایت
 و حکایت محض است * منشأ آن احوال یا تعصب و جهال است و یا آنکه
 از سبب عداوت صادر شده * مثلاً اسلام گویند که شق القمر کر - و فر
 ۱۵ بر کوه مکه افتاد * خیال میکند که قمر جسم صعبیست که حضرت
 محمد او را دوباره کرد * یک باره بر این کوه انداخت و باره دیگر
 بر آن کوه * این روایت محض تعصب است و همچنین روایاتی که فسیسها
 میبایند و مدمت میکند * کل منالعه و اکثر فی اساس است * محضر
 اینست که حضرت محمد در صحرائ حجار در حریره العرب ظاهر شد
 ۲۰ سامانی فی ررع و بی اشجار بلکه ریگ رار و بکلی از عمار برار
 و بعضی مواقع مثل مکه و مدینه در مهات گرمی * اهالی ناده نشین
 احلاق و اطوار بیابانی * از علوم و معارف بکلی عاری * حتی خود حضرت
 محمد امی بود و قرآ را روی کف گوسعد میوشند و یا برگ حرما
 از این عوه بهمید که چه اوصاعی بود * و محمد میان اینها معوث شد
 ۲۵ اول اعتراضی که راینها کرد گفت چرا توراب و انجیل را قبول ندارید

و حیات میخواهم * ولی انصاف میدهم و با انصاف میگوئیم * شما با انصاف
ملاحظه کنید اگر حصرت مسیح در چنین موقعی بود درین چنین
فائل طاعنه موحشه و سیرده سال ما جمع حواریین تحمل هر حقانی
ار آنها میفرمود * و صبر میکرد و نهایت ار وطن مألوف ار ظلم آنان
ه هجرت سنان می نمود و فائل طاعیه نار دست برداشته تعاف
میکردند * و بر فل عموم رحال و هب اموال و اسیری ساء و اطفال
میردا حسد آیا حصرت مسیح در مقابل آنان چه نوع سلوک میکردند
ان اگر بر نفس حصرت وارد عفو و سماح می نمودند * و ان عمل عفو
سار مقبول و محمود * ولی اگر ملاحظه میکرد که ظالم فائل حوحوار
۱۰ جمعی ار مظلومانرا فل و عارت و ادیت خواهد کرد و ساء و اطفال را
اسیر خواهد نمود * الهه آن مظلومانرا حیات و طالمانرا ممانعت میفرمود
س اعتراض بر حصرت محمد چیست ؟ ایست که چرا نا اصحاب و ساء
و اطفال سلیم ان فائل طاعیه نگشت ؟ و ارا این گذشته ان فائلرا
ار حلق و حوی حوحواری خلاص کردن عین موهب اسب * و رحر
۱۵ و مع ان نفوس محض عتاب اسب * مثلش ایست که شخصی فدح
سمی در دست دارد و نوشیدن خواهد * یا مهربان آن قدح را بشکند
و خورنده را رحرماند * و اگر حصرت مسیح در چنین موقعی بودند
الته رحال و ساء و اطفال را ار دست ان گرگان حوحوار نقوه
فاهره محاب میدادند حصرت محمد نا نصاری محاربه نمود * بلکه
۲۰ ار نصاری سار رطاب کرد و کمال حریب بایشان داد * در بحر ان طائمه
ار مسیحی بودند * و حصرت محمد گفت هر کس محقوق ایسا نعدی
کند من حصم او هستم * و در رد خدا برا و اقامه دعوی کم * و اصری
که نوشه است در آن صریحا مرفوم که حان و مال و ناموس نصاری
و هود در مح حمایت خداست * اگر چنانچه روح مسلمان باشد و روحه
۲۵ مسیحی روح نباید روحه را ار رفتن کلیسا مع کند * و نباید اورا

شد و اکتشافات مهمه حاصل گشت و حرکت ارض و سکون شمس ثابت
 شد* و همچنین حرکت محوری شمس مکشوف گشت* و معلوم گردید
 که صریح آیات قرآن مطابق واقعست* و قواعد نظمیوس اوهمات
 محص* مختصر اینکه جمع عمیری از امم شریفه هرار و سیصد سال
 ۵ در ظل شریعت محمدیه تربیت* و در قرون وسطی که اورپا در هایت درجه
 بوحش بودید قوم عرب در علوم و صنایع و ریاضیات و مدنیت
 و سیاست و سائر فنون بر سائر ملل عالم نفوذ داشتند* محرك و مرنی
 فائل ماده العرب و مؤسس مدینت کالاب اسایت در میان آن طوائف
 محمله بك شخص اعی* یعنی حضرت محمد بود* آیا این شخص محترم
 ۱۰ مرنی کل بود یا نه؟ انصاف لارم است*

(۸) حضرت علی علیه السلام

أما حضرت علی روحی له الفدا درس خوانی* یعنی بیست و سح
 سال از عمر مبارک گذشته بود که فام بر امر فرمودید و در میان
 طائفه شیعیان عموماً مسلم است که اندک حضرت در هیچ مدرسه
 ۱۵ تحصیل فرمودید* و در کسی اکتساب علوم نکردید* و جمیع اهل
 شیراز گواهی میدهند* ما وجود این غنهای فصل نعت در میان خلق
 ظاهر شدند* و آنکه تاجر بودند جمیع علمای ابرار اطاهر فرمودید
 نفس فرید بر امری پیام فرمودید که تصور سوان* بر ابرار اسان
 بمعصبت دینی مشهور آفامد* این ذات محترم بقوتی پیام نمود که رزله
 ۲۰ بر ارکان شرائع و آداب و احوال و أخلاق و رسوم ایران انداخت
 و عمید شریعت و دین و آئین نمود* ما وجود اینکه ارکان دولت و عموم
 ملت و رؤساء دین کل بر محبت و اعدام او پیام نمود* معرداً پیام
 ۲۳ فرمود* و ابرار را محرت آورد* چه بسیار علما و رؤسا و اهالی که در

و عیسی و موسی امان بیاوردند * این حرف را اینها سسار گران آمد
 بجهت آنکه گفند حال آباء و احداث ما که تورات و انجیل مؤمن
 بودند چگونه بود جواب داد که آمان گمراه بودند * شما باندان موسی
 که سورات و انجیل مؤمن بودند سری خوئید و لو اینکه آباء و احداث
 ۵ باشند * در چند اقلیمی بن چند فائل متوحشه شخصی امی کتاب
 آورد که آن کتاب بیان صفات الهیه و کمالات الهیه و سوت انسا و شرائع
 الهیه و بیان بعضی از علوم و بعضی از مسائل علمیه در نهایت فصاحت
 و بلاغت است * از جمله میدادید که قبل از راصد سپهر احیر در قرون
 اولی و قرون وسطی تا قرن خامس عشر میلاد جمع ریاضیون عالم مبعی
 ۱۰ بر مرکز ارض و حرکت شمس بودند * و این راصد احیر مبدأ رأی
 حدید است که کشف حرکت ارض و سکون شمس نموده * تا زمان او
 جمع ریاضیون و فلاسفه عالم بر قواعد نظامیوس داهب بودند
 و هر کس کلمه مخالف رأی نظامیوس میگفت او را بجهیل میکردند * بلی
 فیثاغورث و همچنین افلاطون را در آخر ایام تصور آنکه حرکت سنوی
 ۱۵ شمس در منطقه الروح از شمس بیست بلکه از حرکت ارض حول
 شمس است * ولی این رأی بکلی فراموش شد * و رأی نظامیوس مسلم
 در رد جمیع ریاضیون گشت * اما در قرآن مخالف رأی و قواعد نظامیوسیه
 آیاتی مارل * از آن جمله آیه قرآن « والشمس تجري مسقرها » ثبوت
 شمس است و حرکت محوری آن * و همچنین در آیه دیگر « وکل فی ملک
 ۲۰ یسبحون » حرکت شمس و قمر و ارض و سائر محوم مصرح * بعد از آنکه
 قرآن انتشار یافت جمیع ریاضیون استهزاء نمودند * و این رأی را حمل
 بر جهل کردند حتی علمای اسلام حون آیات را مخالف قواعد نظامیوسیه
 دندند محصور بر تأویل گشتند * بر او قواعد نظامیوسیه مسلم بود و صریح
 قرآن مخالف این قواعد * تا در عصر خامس عشر میلاد که فریب مهصد
 ۲۵ سال بعد از محمد ریاضی شهر رصد حدید نمود * و آلات تلسکوپ پیدا

و بر نصرت حضرت ناب پیام فرمودند وادله و براهین فاطمه بر حقیقت حضرت ناب امامه می نمودند * و با وجود آنکه علمای ملت دولت علیه ارار را محصور بهات تعرض و اهتمام نمودند * و جمیع علما فتوی بر قتل و عارت و ادب و قلع و قمع دادند * و در جمیع ممالك نکشتن و آتش ردن و عارت حتی ادیت نساء و اطفال بر داحسد مع ذلك حضرت بهاء الله در کمال اسمعانت و متانت باعلاء کلمه حضرت ناب پیام داشتند * اندک ساعت بهان نشدند * و اصحاً مشهوداً در بین اعداء مشهور بودند و با امامه ادله و براهین مشعول * و باعلاء کلمه الله معروف و بکرات و مراب صدمات شدیده حورددند * و در هر دقیقه در معرض فدا ۱۰ بودند و در روز رنجیر افتادند و در روز رمن مسحون گشتند و اموال باهظه مور و به کل نتالان و تاراج رفت * و از مملکتی بمملکتی چهار مرتبه سرکون شدند * و بهات در سخن اعظم فرار یافتند * و با وجود این دائماً بداء بلند بود * وصیت امر الله مشهر و بمصل و علم و کجالاتی طاهر سدید که سبب حیرانی کل اهل ایران شد * نقسمی که در طهران ۱۵ و در بغداد و در اسلامبول و روملی و در عکا هر بصری از اهل علم و معارف چه محب و چه معص که محصور حاضر شد هر سؤالی که نمود جواب ساقی کافی شنید * و کل مقرر و معترف بر آن بودند که این شخص در جمیع کمالا برتر و وحید آفاق است و در بغداد بسیار واقع که در محاسن مبارک علمای اسلام و یهود و مسیحی و از باب معارف اروپا ۲۰ حاضر * و هر یک سؤالی می نمود * و با وجود اختلاف مشارب جمیع جواب کافی شای می شنیدند و مقسم می گشتند * حتی علمای ایران که در کر بلا و محب بودند شخص عالمی را انتخاب کردند * و توکیل نمودند و اسم آن شخص ملا حسن عمو بود آمد محصور مبارک بعضی سؤالات از طرف علما کرد * جواب فرمودند * و بعد عرض کرد که علما در علم ۲۵ و فصل حضرت مقرر و معترفند و مسلم عمومست که در جمیع علوم بطیر

کمال مسرت و شادمانی خان در راهش دادند * و مبدان شهادت شافند
 و حکومت و ملت و علمای دین و رؤسای عظیم حواسند که سراحش را
 خاموش نمایند بواسند * عافیت قرش طالع شد * و محمش نارع گشت
 و اساسس من شد * و ه طلعتش نور میں گشت * حم عمیر را ترسب
 ۵ الهیه پرورش داد * و در افکار و اخلاق و اطوار و احوال ایرانیان تأثیر
 عجیب نمود * و جمیع تابعین را بطهور شمس بها نشار داد * و آثارا
 مستعد اتمان و ایقان کرد و بطهور حسین آثار عجیبه و مشروعات عظمه
 و تأثیر در عمول و افکار عمومیه * و وضع اساس رقی و تمهید
 مقدمات محاح و فلاح ارحوانی ماحر اعظم دلیلت که ان سحس
 ۱۰ مری کلی بوده * شخص منصف اندا توفع در تصدیق میباید *

(ط) حضرت علی الهدی

اما جمال مبارک در رمای که ممالک ایران در چس طلعت و نادانی
 مسعرو در بهات نعصب جاهلانه مستهلك * و بمصیل احلاق و اطوار
 و افکار ایرانیان را در فرون احتره در نواریح اورپا مفصلا * الهه
 ۱۵ خوانده اند تکرار لروم ندارد * محصر اینست که بدرجه ارا محظاظ
 رسیده بود که جمیع ساحان احبی نأسف منحور دند که ان مملک
 در فرون اولی در بهات درجه عظمت و مدیت بود * حال حسن سافط
 و ویران گشته * وار بناد برافنده و اهالی بدرجه همجی رسیده اند
 ناری جمال مبارک در چس و فی ظاهر شدید * پدرشان ارور را بود
 ۲۰ به ارعلما * و در رد جمیع اهالی ایران مسلم که در مدرسه علمی پیامو حسد
 و با علما و فصلا معاشرت نمودند * در ندانت رنگانی در کمال حوشی
 و سادمانی ایامی سر بردند * و مؤانس و محالشان ار بررگان ایران
 بودند به اراهل معارف * معصرد اینکه باب اطهار امر کردند فرمودند
 ۲۴ که ان شخص بررگوار سید ابرار است * و بر جمیع ایمان و اتقان لارم

ولی جمال مبارک فرداً و حیدراً مقاوم کل فرمودند* و اندک درهٔ ضرور
 حاصل نشد* مهتاب گفشد ما این شخص در اراست آسایش و راحت
 نیابد* پس ناند اندرا احراح کرد ما ایران آرام نگیرد* پس بر جمال
 مبارک سحت گرفتند* ما را ایران ادن حروح طلست بگمان ایسکه ناس
 ۵ سب سراح امر مبارک خاموش میشود* ولی بالعکس نتیجه بخشد
 امر بلندتر شد و شعله افروزر گشت در ایران وحده منشر بود*
 این سب شد که در سائر بلاد منشر گشت* بعد گفشد که عراق عرب
 ردنک اراست ناند این شخص را عموالک بعیده فرساده* این بود که
 حکومت ایران کوشید ما آنکه جمال مبارک را از عراق ناسلامبول
 ۱۰ فرساده* باز ملاحظه کردند که اندک ضروری حاصل نشد گفشد
 اسلامبول محل عبور و مرور اقوام و ملل محلقه است* و ایرانیان
 بسیار لهذا ایرانیان کوشیدند تا جمال مبارک را برومی فرساده*
 ولی سعه پرور تر شد امر بلندتر گردید* طاقت ایرانیان گفشد
 این محلات هیچ یک موقع اهلب سود* ناید محلی فرساده که بوهین
 ۱۵ واقع گردد و محل رحمت و اُدیت ناسد* و اهل و اصحاب سهاست درجهٔ
 بلا مبلی گردید* پس سخن عکارا انتخاب نمودند که حساحانهٔ عصاه
 و فائله و سارهها و فطاع طریق است و فی الحقیقه در رمرهٔ این نفوس
 داخل گردید* اما قدر الهیه ظاهر شد و اعلاء کلمه گردید* و عطمت
 بهاء الله مشهود شد که در چنین سحی در تحت حین اهانتی ایران را
 ۲۰ از ررحی بر ررحی دیگر نقل نمود* جمیع اعدا را مقهور کرد و بر کل
 ثابت کرد که مقاومت این امر نواند* و تعالیم مقدسه اس سرایت
 در جمیع آفاق نمود* و امرش تاب گشت* ناری در جمیع ولایات
 ایران اعدا بکمال لعناء و یام نمودند* بسند و کشش ردند و سوحسد
 و بنیان هزار حاکما را از بنیاد پراند احد* و در طلع وقع مهر وسیلهٔ
 ۲۵ نشب کردند که امرش را خاموش کنند* و اوجود این در سحی فائله

ومبیلی ندارد * وای هم مسلم است که تدریس و تحصیل نگرده اند
ولکن علما میگویند که ما این فاعت بنائیم * ولسب علم وفصل
افرار واعتراف تحقیقشان نکیم * لهذا حواش داریم که يك معجره
نجهت فاعت واطمینان قلب طاهر فرماید * جمال مبارک فرمودند
۵ هر چند حق ندارد در راحق ناید حلق را امتحان نماید به حلق حق را *
ولی حال این قول مرعوب و مقبول * اما امر الله دسگناه پاترو نیست که
هر ساعت يك ناری در بیاورند * و هر روز یکی چبری نطلند * در این
صورت امر الله ناریچه صبیان شود * ولی علما بنشینند و بالا نمان
يك معجره را انتخاب کنند * و نویسند که نطهور این معجره ار برای
۱۰ ماسهه نماید * وکل افرار واعتراف بر حقیقت این امر میبایم *
وآورده را مهر کنند و بیاورند * وایرا مران فرار دهند * اگر طاهر
شدار برای شما شبه نماید * و اگر طاهر نشد نطلان ما ثابت گردد *
آن شخص عالم رحاست و روانی مبارک را نویسند * و حال آنکه مؤمن
بود و رفت و حصر اب علما را جمع کرد * و بیعام مبارک را تبلیغ نمود
۱۵ حصرات مشورب کردند و گفند این شخص سحر است شاید سحری
نماید * آتوفت ار برای ماحرق نماید * و حسارت نکردند * ولی آن
شخص در اکثر محافل ذکر نمود * و ار کر بلا رفت نکر ما شاه و طهران
و تفصیل را نجمع گفت * و خوف و عدم اعدام علما را ذکر نمود *
مقصود اینست که جمیع معارضین شرق معترف بر عظمت و بررگواری
۲۰ و علم و فصل جمال مبارک بودند * و ما وجود عداوت جمال مبارک را نبه
الله سپهر تعبیر می نمودند *

ناری این در اعظم نعت در آفاق ایران طالع شد * در حالتی که جمیع اهالی
ایران حه ار و رها چه ار علما چه ار اهالی جمیعاً مقاومت در کمال عداوت
برحاستند * و اعلان کردند که این شخص می خواهد دین و شرع
۲۵ و ملت و سلطنت ما را محو و نابود نماید * چنانچه در حق مسیح گفند

صورت این خطاب مجموع اطراف ارباب رتب * زیرا کتاب هیکل
در آن ایام مجموع ارباب نشر شد * و این خطاب از جمله * مندرجات کتاب
هیکل است * این در سنه ۳۰۰ هجری و هشتصد و سصد و نه میلادی بود
و چون این سوره * هیکل در جمع ارباب و همدوسان منتشر شد در دست
۵ جمع احباب افتاد * و کل مسطر بناح این خطاب بودند * اندک زمانی
بگذشت سه ۳۰۰ هجری و هشتصد و هشتاد میلادی شد * و آنس حرب
میان آلمان و فرانسه برافروخت * تا وجود آنکه اندک کسی گمان علیه
آلمان نمیکرد * تا بلون سکس فاحس خورد * و تسلیم دسمن گشت *
و عرس بدلت کبری مندل شد * و همچنین الواح لسانر ملوک فرساده
۱۰ شد * از جمله توفعی محبت اعلی حضرت ناصر الدین شاه فرساده شد *
و در آن توفیع مقرر ماید من را احضار کن و جمع علمارا حاضر نما *
و طلب حجت و برهان کن تا حقیقت و لطلان ظاهر شود * اعلی حضرت
ناصر الدین شاه توفیع مبارک را رد علما فرستاد و تکلیف این کار کرد *
ولی علما حسارت نمودند * پس جواب توفیع را از هفت نفر مشاهیر
۱۵ علما خواست * بعد از مدتی توفیع مبارک را اعاده نمودند که این شخص
معارض دیست و دشمن نادر شاه * اعلی حضرت نادر شاه ایران لسانر
منعیر شدند که این مسأله حجت و برهانست و حقیقت و لطلان * چه
تعلق بدسمنی حکومت دارد * افسوس که ما احترام این علمارا چقدر
مستور نمودیم و از جواب این خطاب عاجز شدیم * ماری آنچه که در الواح
۲ ملوک مرقوم جمیع توفیع پیوست * تا بد از تاریخ سمن مسیحی گرفت
لطیف توفیعات کرد جمع ظاهر شده است * و فلیلی مانده که من بعد
تا بد ظاهر شود * و همچنین طوائف خارجه * و ملل غیر مؤمن * نسبت
لجمال مبارک امور عظیمه نسبت میدادند * و بعضی معصود ولایت جمال
مبارک بودند * حتی بعضیها رسائی نوسند * من جمله سند داودی
۲۵ از علمای اهل سنت در تعداد رساله محضری نوشته بود و در آن

وقطاع طریق و ساروها امرشرا بلند کرد * و تعالیم را منتشر فرمود
 و اکثر همسرا که در اشد نصاء بودند متده عود و موفن کرد *
 و کاری کرد که نفس حکومت ایران بدار شد * و آریچه بواسطه
 علماء سوء واقع پشمان گشت * و چون جمال مبارک ناس سخن در ارض
 ۵ مقدس رسیدند دانایان بدار شدند که نشانی که خدا در دوسه هزار
 سال پیش ار لسان انبیا داده بود ظاهر شد * و خداوند بوعده و ما
 نمود * و برا بعضی انداوحی فرموده و نشارت بآرض مقدس داده که
 رب الخلود در بوطاھر خواهد شد * جمع این وعدها و ما شد * و اگر
 حناچه لعرض اعدا شود و اس نبی و تنعید واقع میگشت عقل ناور
 ۱۰ نمکرد که جمال مبارک از ایران هجرت نمایند * و در این ارض مقدس
 حیمه برافزارند * مقصود اعدا این بود که این سخن سبب شود و بکلی
 امر مبارک محو و ما بود گردد * و حال آنکه سخن مبارک ناید اعظم شد *
 و سبب برویج گشت * صیت الهی لشرق و عرب رسید * و اشعه سمس
 حقیقت محمیع آفاق در حشید * سبحان الله نا وجود آنکه مسحون
 ۱۵ بودند * ولی در حبل کرمل حیمه بلند بود و در نهایت عظمت حرکت
 میفرمودند * و هر کس از آشیا و بیگانه محصور مشرف میشد میگفت
 این امیر است به اسیر * و محض ورود سخن خطائی با بلیون مرفوم
 فرمودند * و بواسطه سفیر فراسه ارسال شد * مصمون ایسکه سئوال
 نمائند حرم ماچه بود که سبب این سخن و ریدان گشت * با بلیون جواب
 ۲۰ نداد * بعد بوفیعی ثانی صادر شد * و آن در سوره هیکل داخل
 محصر خطاب اسکه ای با بلیون چون استماع ندا سمودی * و جواب
 ندادی عنقریب سلطنت بنا رود * و بکلی حراب گردی آن بوفیعی
 ۲۳ بواسطه فیصر کنفا کو (۱) با بوسه ارسال شد و باطلاع جمع مباحرن

(۱) مهر کنفا کو (ésar Kelfakou) سر سول فراسه بود و جمال مبارک

چل ذکره الاعظم نا و آدابی و مرابطه داس

در زمان مبارکش فی الحقیقه یارده نور و نبت فرمود * واعظم آن اشخاص
طرس بود مع ذلك چون نامتحان اعداد سه مرتبه حضرت مسیح
را انکار نمود * با وجود این بعد امر حضرت چگونه نمود در ارکان
عالم نمود * حال جمال مبارک هر اران نفوس تربیت فرمود که در ر
۵ مشیر امره یا بهاء الاهی نأوح اعلی رسانیدند * و در آس امتحان
ما شد دهر روح را فروختند * دیگر ملاحظه نمایند که من بعد چه
خواهد شد * ناری حال انصاف ناند داد که این شخص بر گوار
چگونه مری عالم انسان بود و چه آثار ناهره از او ظاهر شد * وجه
قدرت و قوتی از او در عالم وجود محقق یافت *

۱۰ (۱) انشکاک لا ینفک لیه
ارکت قدس و صل و ادایال

امروز در سر این سفره قدری از رها ن صحبت ندارم *
اگر در ایام ظهور نور من نای بقعه مبارکه آمده بودید و در بشگاه
حضور حاضر میشدید و مشاهده آن جمال نورانی می نمودید ملاحظه
میکردید که آن بیان و آن جمال احتیاج هیچ رها ن دیگر ندارد * بسیار
۱۵ از نفوس مجرد تشریف محصور موفی و مؤمن شدند * دیگر محتاج
هیچ رهایی نگشتند حتی نفوسی که در مهلت بعض و انکار بودند
محصص ملاقات شهادت بر رگوارای جمال مبارک میدادند و میگفتند
این شخص حلیل است * اما حیف که این ادعا را دارد * و ماعدای این
ادعا آنچه میگفت مقبول بود * ناری حال که آن نور حقیقت افول
فرمود * کل محتاج براهین هستند * لهذا مشغول براهین عقلیه بودیم
۲۰ یک رها ن عقلی دیگر گوئیم و اهل انصاف را همین رها ن کفایت که
هیچ کس نمسواند انکار کند * و آن اینست که این شخص حلیل در
۲۳ سخن اعظم اثرش را بلند کرد * و نورش ناهر شد * وصیتش جهانگیر

نماینده حید حارق العاده از جمال مبارک روایت می نمود * والی الآن
 - ر شرقی در جمیع جهات کسانی هستند که مطهریت جمال مبارک مؤمن
 هستند * اما اعتقاد ولایت دارند و معجزات روایت کنند * محضر
 اینست که چه از موافق و چه از مخالف نفسی بساحت اقدس مشرف
 شد که مقر و معترف بر برگواری جمال مبارک بگشت * هایت
 اینست که ایمان بیاورد * ولی بر برگواری جمال مبارک شهادت داد *
 محضی که در بساحت اقدس مشرف میشد ملاقات جمال مبارک چنان
 تأثیر می نمود که اگر حرف میخواستند برسد * چه بسیار واقع که
 نفوس پر عداوتی از دشمنان پیش خود مصمم میشد * و فرار میداد که
 ۱۰ چون محصور رسم حسین گوم و حنان محادله و محاحجه تمام * ولی چون
 بساحت اقدس میر رسید مات و منجیر میشد * و حر صمت و سکوت
 حاره نداست * جمال مبارک لسان عرب بخواندند * و معلم و مدرسی
 نداسند * و در مکتبی وارد شدند * ولی فصاحت و بلاغت بیان مبارک
 در زبان عرب والواح عربی العباره بحیر عقول فصحا و بلعای عرب بود
 ۱۵ وکل مقر و معترف که مثل و ماسدی ندارد * و چون در نصوص تورات
 دوت ثنائیم هیچ یک از مظاهر الهیه اقوام مکرره را بحیر نمر مود که
 هر معجزه که بخواهید من حاصر * و هر میرانی که فرار دهید من
 موافقت تمام * و در توفیع ساه و اصحا فرموده اند که علمارا جمع کن
 و من را بطلب حاجت و برهان مات سود * بچاه سال جمال مبارک
 ۲۰ در مقابل اعدا ما سد حل ایستاده * وکل بحویت جمال مبارک را میخواستند
 و جمع باحم بودند * و هرار مرتبه قصد صلب و اعدام نمودند * و در این
 مدب پنجاه سال در نهایت خطر بودند * و ایرانی که الی الآن باین درجه
 همحیت و ویرانی است جمیع عقلا ارحل و حارج که مطلع بر
 حقائق احوالند من بر آنند که ترقی و تمدن و عمران ایراب موط
 ۲۵ نعمم بعالم و روح منادی این شخص برگوار است * حضرت مسیح

در نارنج انام درخ میشد * و سبب اضطراب فلوب میشد * و افلا حصرت
 مسح را سپاهیان از صلیب برول میدادند * و ما آنکه فرار میکردند
 و اس و فاع در هیچ تاریخی مذکور نه * پس معلوم است که مقصد طاهر
 عبارت نیست بلکه معنی دارد * و ما مقصد مان انکار کردن نیست
 فقط مراد اینست اس روایات برهان فاطع نمیشود و معنی دارد * مقصد
 همین پدر است * لهذا ما امروز در سر سفره رجوع بنیانات ناستدلالات
 نقلیه از کتب معده سه نمائیم * و ما بحال آنچه ذکر شد دلائل عقلیه بود
 و چون اس مقام بحری حقیقت اسب و حسسحوی واقع مقامیست که نشه
 حاسوحه آرزوی آب حیات نماید و ماهی مضطرب بدریارسد * مرص
 ۱۰ طلب حقیقی حوید و نشای الهی فائز سود * فافله گمگشته راه حق
 پی برد * و کشتی سرگشته و حیران بساحل نجات رسد * لهذا طالب باید
 مصصف بچند صفات باشد * اولاً ناند که مصصف باشد و مقطع از ماسوی
 الله * و فلیس نکلی نأفق اعلی نوحه کند * و از اسیری نفس وهوی
 محاب ناند بر اینها همه مانعست * و از اس گدسه تحمل هر بلانی
 ۱۵ لارمست و باید در بهایت بریه و تقدس ناسد * و از حب و بعض جمیع
 ملل عالم نگردد چه که محتمل حسس محبتی مانع از تحقیق حبب دیگر
 شود * و همچنین بعض محبتی شاید مانع از کشف حقیقت آن شود *
 اس مقام طلست * طالب باید ناس اخلاق و اطوار باشد * و تا ناس مقام
 ناند ممکن نیست که نشمس حقیقت پی برد *

۲۰ بر سر مطلب روم * جمیع ملل عالم مسطر دو ظهور هستند که اس دو ظهور
 ناید نام باشد و کل موعود ناسند * مهود در نوراب موعود رب الخمود
 و مسیح هستند * و در انجیل موعود بر حوع مسیح و انلیا هستند و در
 شرعت محمدی موعود عهدی و مسیح هستند * و همچنین در دشتیان
 و غیره اگر بمصیل دهیم بطول الاحامد * مقصد اینست که کل موعود بدو
 ۲۵ ظهورند که پی در پی واقع شود و احبار نمودند که در اس دو ظهور جهان

گشت * و آواره * زرگواریش شرق و غرب رسید * والی بومها را
 حسن امری در عالم وجود واقع نشده اگر انصاف ناسد والا بعضی از
 نفوس هستند که اگر جمیع راهی عالم را بشنوند انصاف بدهند *
 مثلا بحال فوت دول و ملل معاومت او را بوالسند نکند بلکه
 ۵ فرداً و حیدراً مسحوباً مطلوباً آنچه حواست محری داشت من معجرات
 جمال مبارک را ذکر بکم ساند سامع گوید این روایتست و محتمل الصدق
 والکذب * مثل اسکندر احوال روایات معجرات مسیح از حواریان است
 به دیگران * اما یهود مکر آن * ولی اگر من بخوام که ذکر حواری
 عادات از جمال مبارک کم شمار است * و در شرق مسلم حتی
 ۱۰ در برد بعضی اعیان بر مسلم است ولی این روایات حجت و برهان فاطم
 از برای کل نشود شاید سامع گوید بلکه این مطابق واقع نیست *
 زیرا طوائف سائره بر روایات معجرات از مقتداهای خود کنند *
 ملاقات را همه از برای برهان روایات معجرات کنند * از کجا فهمم
 که آنها کذب است و آنها صدق است * اگر روایت است آن هم
 ۱۵ روایتست * اگر تو را بر است آن هم بواتر است * لهذا این روایات برهان
 متع نیست * بلی برهانست از برای شخص حاضری که بود و آن هم بر
 شاند که شبهه کند که آن معجزه نبود بلکه سحر بود * از بعضی
 سحارها بر وقوع عجزه روایت شده است * باری مقصود
 اینست که شمار امور عجزه از جمال مبارک ظاهر شد * اما ما روایات
 ۲۰ نمیکیم * زیرا محبت کل من علی الارض حجت و برهان نمیشود بلکه
 از برای آنکه مشاهده نموده اند بر برهان فاطم نشود * گمان نمایند
 که سحر است * و همچنین اکثر معجرات که از انبیا ذکر شده است
 معانی دارد * مثلا در شهادت حضرت مسیح در انجیل مذکور است که
 طلب احاطه کرد * و لرزه شد و حجاب همکل دمشق گشت * و امواب
 ۲۵ از منور رحاسند * اگر این ظاهر بود واقعه عطشی است * البته

ناله ارار محشسادر سه ساع ار حکومنس در تاریخ ۴۵۷ میل ار میلاد
صادر شده * واین در فصل هفم عرراء مد کوراست * فرمان رابع
ار ار محشسادر سه ۴۴۴ میل ار میلاد صادر * این در فصل دوم
محشیاس * اما مقصد حصرت دایال امر ناله است که ۴۵۷ میل
۵ ار میلاد بود * همداد همه ۴۹۰ رور میشود * هر روری بصرح
کتاب مقدس یک سالست * در بورات میفرماند یوم رب ناله سالست
س ۴۹۰ رور ۴۹۰ سال سد * فرمان ناله که ار ار محشسادر ۴۵۷ سال
میل ار تولد مسیح بود * وحصرت مسیح ووب شهادت و صعود سی
وسه سال داستند * سی وسه راجون ر نجاه وهفت صم کی ۴۹
۱۰ میشود که دایال ار ظهور حصرت مسیح حر داده * اما در آناه بیست
و پنجم ار اصحاب ناسع دایال نوع دیگر * یعنی هف همه وسعت و دو
همه بیان میکند * واین نظاهر اختلاف دارد ناقول اول * بسیاری
در تطبیق این دو قول حیران مانده اند که چطور در حائی همداد همه
و در حائی سعت و دو همه وهفت همه ذکر نموده * واین قول نال آن
۱۵ قول مطابقت ندارد * و حال آنکه دایال دو تاریخ بیان میفرماند *
ناله تاریخ بدایتش صدور امر ار تحشستاست که رای عرراء نهای
اورسلم صدور نافت * این هفتاد همه است که مسیحی صعود مسیح
میشود و دیحه و فرانی لشهادت حصرت مسیح مسیحی سد * تاریخ ثانی
در آناه بیست و ششم است که بعد ار اعام تعمیر نب المقدس است که
۲۰ نال صعود مسیح این شصت و دو همه است * هف همه عمارت نب
المقدس طول کشید که عمارت ار چهل و نه سال نالشد * این هفت همه را
چون ر شصت و دو همه صم کی سص و نه همه میشود * و در همه
احیر صعود حصرت مسیح واقع گشت * این همداد همه عام سد *
در این صورت احتیلاف نانی نماد * و چون ظهور حصرت مسیح با حبار
۲۵ دایال نانت شد * حال نانات ظهور حصرت هاء الله و حصرت اعلی

جهان دیگر سود * و عالم وجود تحدید گردد * و امکان حلت حدید
 نباشد و عدل و حقانیت چهار احاطه کند * و عداوت و بعضاء رائل
 سود * و آنچه که سب حدائی میانه فائل و طوائف و ملل است
 از میان رود * و آنچه که سب اتحاد و اتفاق و یگانگی است میان
 ۵ آید * عافلان بیدار شوند * کورها بینا گردند * کرها شواشوند
 گنگها گویا گردند * مرصها شفا یابند * مردها زنده شوند * حنک
 مدلل صلح شود * عداوت منقلب نمیشود * اسباب راع و حدال
 نکلی از میان بر حذر * و از برای نشر سعادت حقیقی حاصل شود * ملک
 آینه ملکوب سود * ناسوت سر بر لاهوت گردد * کل ملل ملت واحده
 ۱۰ شود و کل مذاهب مذهب واحد گردد * جمیع نشر نك حادثان شود
 و نك دودمان گردد * و جمیع قطعات عالم حکم يك قطعه یابد و اوها ماب
 حسیه و وطنیه و شخصیه و لسانیه و سیاسیه جمیع محو و فانی شود * کل
 درطل رب الحدود بحیات اندیشه فائز گردند * حال نابد اسدلال از کتب
 مقدسه بر وقوع این دو ظهور نمود * و اسسباط از احوال انسا کرد
 ۱۵ بر حال ما میجوایم که اسدلالات از کتب مقدسه نمائیم * ادله معقوله
 در انساب این دو ظهور حد رور پس در سر سمره افامه گشت *
 خلاصه در کتب دایمال از تحدید عمارت بیت المقدس با یوم شهادت
 حضرت مسیح را همصاد هفتمه معین کرده که لشهادت حضرت مسیح فرمائی
 مسهی سود و مدح حراب گردد * این خبر از ظهور حضرت مسیح است
 ۲۰ * و ندایت تاریخ این همصاد هفتمه تحدید و تعمیر بیت المقدس است *
 و در این خصوص چهار فرمان از سه پادشاه تعمیر بیت المقدس
 صادر شد * اول از کورش است که در سنه ۵۳۶ قبل از میلاد صادر
 شد * و از در کباب عرراء در فصل اول مذکور است * فرمان ثانی
 تحدید بنای بیت المقدس از داریوس فارس است که در تاریخ ۱۹ قبل
 ۲۵ از میلاد صادر شده * و این در فصل ششم عرراء مذکور است * فرمان

آن اصحاب را بخواند آن رما را در نوافت خواهد نمود * ملاحظه فرمائید که چگونه ظهور حصرت اعلی صریح بورات و الحیل است * ناری حال سان ناریح ظهور جمال مبارک را بورات عائم * ناریح ظهور جمال مبارک سسه قری از نعمت و هجرت حصرت محمد بیان میماند * ررا ۵ در شریعت حصرت محمد سسه قری معتبر است و معمول بها * ررا در آن شریعت در هر خصوص از احکام عادات سسه قری معمول به است * در اصحاب دوازدهم آیه ششم از کتاب داسال میفرماید «و یکی مرد ملنس سده نکان که نالای آهای سهر میایستاد گفت که احام ان عائنات ما بچند میکشد * و آن مرد ملنس سده نکان را که نالای ۱۰ آهای سهر میایستاد شنیدم در حالتی که دست راست و دست چپ خود را بسوی آسمان بلند کرده * یخی اندی سوگند یاد نمود که برای يك رمان و دو رمان و نصف رمان خواهد بود * و چون پراکندگی فوت قوم مقدس با محام رسد آنگاه همه این امور با عام خواهد رسید » رور را هر چند از بیس بیان نمودم دیگر احتیاج بیان ندارد * ولی ۱۵ محصر دگری میشود که هر روز آب عارب از يك سالست و هر سال عارت از دوازده ماه است * پس سه سال و نیم چهل و دو ماه میشود و چهل و دو ماه هرار و دو بیس و سصت رور است * و هر روری در کتاب مقدس عارت از يك سالست و در سسه ۱۲۶۰ از هجرت محمد ناریح اسلامی حصرت اعلی منشر جمال مبارک ظاهر شد * و بعد ۲ در آیه نازدهم میفرماید «وار همگام و وفوف سدن فرمانی دائمی و نصب نمودن رحاسب ویرانی هرار و دو بیس و بود روز خواهد بود * و حوشا بحال آنکه انظار کشد و هرار و سیصد و سی و پنج روز رسد » ندایت ان ناریح قری از نوم اعلان فوت حصرت محمد است بر عموم افلم حجار و آن سه سال بعد از نعم بود * ررا در ندایت فوت ۲۵ حصرت مستور بود و کسی حر حدیحه و ان نوفل اطلاع نداشت *

پر دارم و با محال ادله عقلی ذکر کردم حال ناید ادله نقلی ذکر کنم *
 در آیه سردم فصل هشتم از کتاب دایال میفرماید و مقدس مکلم را
 سیدم و هم مقدس دیگر را که از آن متکلم مبرر شد که رؤیای فرمانی
 دائمی و عصیان حراب کسده ما یکی میرسد * و مقام مقدس و لشکر
 ۵ اعمالی تسلیم کرده خواهد شد * و من گفت که ناندو هرار و سیصد
 شبانه رور آنگاه مقام مقدس مصبی خواهد گردید تا آنکه میفرماید
 این رؤیا نیست برمان آخر دارد * یعنی این فلاکت و این حراب و این
 حقارت تا کی میکشد * یعنی صبح ظهور کی است * پس گفت ما دو
 هرار و سیصد شبانه رور * آنگاه مقام مقدس مصبی خواهد شد
 ۱۰ خلاصه مقصد احتجاج است که دو هرار و سیصد سال تعیین میکند * و من
 بورا هر روری یک سالست * پس از تاریخ صدور فرمان از محسنا
 یحیدر نایب التقدس ما نوم ولادت حضرت مسیح ۴۵۶ سال است
 وار نوم ولادت حضرت میح ما نوم ظهور حضرت اعلا ۱۸۴۴
 سه است و چون ۴۵۶ سال را ضم بر این کی دو هرار و سیصد سال
 ۱۵ میشود یعنی تعبیر رؤیای دایال در سه ۱۸۴۴ میلادی واقع شد و آن
 سه ظهور حضرت اعلی بود من خود دایال * ملاحظه نمائید که بجه
 صراحت سه ظهور را معین میفرماید * و دیگر اخبار ظهور از این صریح
 نمیشود * و حضرت مسیح در احتجاج بیست و چهارم از انجیل متی آیه سم
 تصریح میفرماید که مقصود از این اخبار دایال همان ظهور است * و آن
 ۲۰ آیه ایست « و چون نیکو رسون لشسته بود شاگردانش در خلوت برد
 وی آمده گفند نمائو که این امور کی واقع میشود و نشان آمدن تو
 و انتهای عالم چیست » از جمله بیانات حضرت مسیح که در جواب ایشان
 گفت این بود « پس چون مکروه و رابرا که بران دایال نبی گفنه
 شده است در مقام مقدس بر پاسده ببیند هر که خواند دریافت کند »
 ۲۵ اسهی * و حوا را حواله احتجاج نام از کتاب دایال فرمود که هر کس

یعنی حقیقت حال آنها را جستجو کنی و کشف نما که در چه رتبه و مقامی هستند و بچه شئون و کمالات و سلوک و صفات هستند و تأسیر آن نفوس مقدسه که در قدس الاقداس مقام تقدس و بریه استقرار دارند مطلع شو « و صحن خارج مقدس را بیرون انداز و آنرا ما را نامها داده شده » در اوائل قرن سابع میلاد که اورشلیم استیلا شد قدس الاقداس ظاهر ظاهر بر محفوظ ماند * یعنی آن بت که سلمان ساحه * اما بیرون قدس الاقداس صحن خارج ضبط شد و نامها داده شد « و شهر مقدس را چهل و دوم ماه پایمال خواهد نمود » یعنی امته چهل و دوم ماه که عبارت [ار] هرار و دوست و شصت و دو سال و هر ۱۰ روری عبارت از يك سال که با حساب هرار و دوست و شصت سال میشود که مدت دور فرآست اورشلیم را ضبط و استیلا میماند * را بص کناب مقدس هر رور عبارت از يك سال است چنانچه در اصحاح چهارم از کناب حریفال در آیه ششم میفرماید « پس چهل رور محتمل گناه خاندان یهودا خواهی شد هر رور را محبت و سالی فرار داده ام » ۱۵ این اخبار از مدت ظهور اسلام است که اورسلم باغال شد * یعنی احترامش باقی ماند * ولی قدس الاقداس محفوظ و مصون و محترم ماند * و این نصیه هرار و دوست و شصت سال امتداد داشت * و این هرار و دوست و شصت سال اخبار از ظهور حضرت اعلی باب جمال مبارکست که در هرار و دوست و شصت هجری واقع شد و چون مدت هرار و دوست و شصت رور مقصی شد حال اورشلیم شهر مقدس دوباره بای معموری و آبادی گذاشته * و هر کس اورشلیم را سست سال بس دیده بود حال پیر بنید ملاحظه میکند که حق قدر معمور و آباد گشته و دوباره محترم شده * این معنی آیه رؤای نوحاست ظاهر * اما این آنه را تاویل و رمز است دیگر * و آب اینست که ۲۵ شریعت الله بر دو قسم مقسم * يك قسم اصل اساس است روحانی است

بعد از سه سال اعلان گردید و جمال مبارک در سه هزار و دویست و بود (۱) از اعلان سوت حضرت محمد اعلان ظهور فرمودید

(یا) بَقِيَّةُ الْكَافَّةِ اِنْ شَاءَ اللهُ

در باب یازدهم آیه اول از مکاشفات نوحا میفرماید « وئی مثل عصا عن داده شد و مرا گفت رحیر و قدس خدا و مدح و آداب را که در آن عبادت میکند بمالش نما و صحن خارج قدس را بیرون انداز و آرا ما * را که ما بمهاداده سده است و شهر مقدس را چهل و دوم ماه باعمال خواهد نمود » از این فی مقصود انسان کاملست که نشیبه بهی گشته * و وجه نشیبه اینست بی چون درویش طارح شود و از هر چهره حالی گردد نعمات بدنی حاصل کند * و همچنین آوار و آهنگ او از خود او نیست بلکه الحان فی الحقیقه از نایبست که در او میدمد همچنین آن نفس مبارک قلب مقدسش از ماسوی الله طارح و حالی وار یعنی سائر شئون نفسانی برار و بری و دمسار نفس رحمانیست * و هر نایبی که میفرماید از او نیست بلکه از نایبی حقیقی و وحی الهی است ۱۵ اینست که بنی تشیبه میفرماید و آن بی مانند عصاست * یعنی معنی هر طاهر است و شخص امکارا نکیه گاهست * و عصای شای حقیقی است که بواسطه او اعیان حویش را شای میفرماید * و در چمن را رملکوت سیر و حرکت میدهد و میفرماید که آن شخص عن گفت « رحیر و قدس خدا و مدح و آداب را که در آن عبادت میکند بپا » ۲۰ یعنی موارنه کن در عمارت کشف کمیت است * یعنی آن شخص گفت ۲۱ که قدس الافداس و مدح و آداب را که در آن عبادت میکند موارنه نما

(۱) سال ۱۲۲۹ از اعلان و حضرت محمد مطای است تا سه ۱۲۸ از هجرت * در سه سال جمال مبارک در حق حرکت از تعداد نظری اسلام و در باع رضوان که در بیرون شهر واقع است دوازده روز امام عودید * و در آنجا اعلان ظهور خود را بخواند اصحاب خود فرمودید

و منسوخ گردد * ر را در سیاسات و معاملات و محارقات و سائر احکام
 نامضای رمان لاند از بعیر و تمدنست * ناری از کلهٔ قدس الاعداس
 مقصد آن شریعت روحانیه است که انداً بعیر و تبدیل نمیکند و منسوخ
 نمیشود * و مقصد از شهر مقدس شریعت حسانیه است که منسوخ
 ۵ میشود * و این شریعت حسانیه که بعیر از شهر مقدس فرموده ه رار
 و دولست و شصت سال تا عال میشود « و ندو شاهد خود حوام
 داد که پلاس نوسیده مدت ه رار و دولست و شصت رور و نوت ناسد »
 مقصود از این دو شاهد حضرت محمد رسول الله و حباب علی بن ابی
 طالب در قرآن مذکور است که خدا محمد رسول الله خطاب
 ۱۰ میفرماید (انا جعلناک شاهدآ و منشراً و بذراً) یعنی نورا شاهد و تشیر
 دهنده و مخوف کننده از هر خدا فرار دادم معنی شاهد این است
 که امور بصدیق او نات میگردد * و این دو شاهد احکامشان ه رار
 و دولست و شصت رور که هر رور عمارت از نك سالست حاریست
 اما حضرت محمد اصل بود و علی فرع مثل حضرت موسی و یوشع
 ۱۵ مفرماید « آن دو شاهد الاس در ر کرده » یعنی ظاهر لباس حدیدی
 در ر ندارند لباس قدیم دارند * یعنی در بدایت در انظار ملل سائره
 رویی ندارند و امر سان امر حدیدی سطر نباید ریرا روحانیات
 شریعتس مطابق روحانیات حضرت مسیح در انجیل است و احکام
 حسانیاتش اغلب مطابق احکام نورات است لباس قدیم کسانه از آست
 ۲۰ نعد میفرماید « ایسانسد دو درخت رتقون و دو چراغدان که
 در حضور خدا و پدرمین استادانند » این دو نسران دو درخت ربون
 نشنه مفرماید * ر را در آن رمان چراغهای سب جمع روعن ربون
 روس میشود * یعنی دو نفس که از آنان دهن حکمت الهیه که سب
 روسنائی عالم است ظاهر خواهد گشت و انوار الهی ساطع و لامع
 ۲۵ خواهد شد * لهذا چراغدان بر تشنه شدید * چراغدان محل نوراست

* یعنی تعلق فضائل روحانی و اخلاق رحمانی دارد * این نوع
و تبدیل نمکند این قدس الافداس است که جوهر شریعت آدم
و شریعت نوح و شریعت ابراهیم و شریعت موسی و شریعت مسیح
و شریعت محمد و شریعت حصرت اعلی و شریعت جمال مبارک است
۵ و در دوره جمع انسانا قی و برقرار اندام مسوح میشود * و بر آن حقیقت
روحانیه است به حسابیه آن ایمانست عرفانست ایقانست عدالت است
دانات است مروتست امانتست محبة الله است مواسات در حالس * رحم
و فقر است و فریاد رسی مظلومان و انفاق و بیچارگان و دستگیری
افساد گاست * فاک و آرا دگی و افسادگی است * و حلم و صبر و سادست *
۱۰ این اخلاق رحمانست * این احکام اندام مسوح میشود بلکه تا اندام الایمان
صرعی و برقرار است * این فضائل عالم انسانی در هر دوری از ادوار
تجدید گردد * و برادر او آخر هر دوره شریعة الله روحانیه * یعنی فضائل
السانه از میان مبرود و صورتس نایق مماند * ملاد در میان مبود در
اواخر دور موسوی مقارن ظهور عیسوی شریعت الله از میان رفت
۱۵ صورتی بدون روح نایق ماند قدس الافداس از میان رفت و صحن
خارج قدس که عبارت از صورت شریعت است در دست امها افساد
و همچنین اصل شریعت حصرت مسیح که اعظم فضائل عالم انسانست
از میان رفت و صورتس در دست فسیسین و رهائس مانده * و همچنین
اساس شریعت حصرت محمد از میان رفت و صورتس در دست علمای
۲۰ رسوم مانده * آن اساس شریعت الله که روحانی و فضائل عالم انسانست
غیر منسوح و نایق و برقرار * و در دوره هر بیعمری تجدید میگردد *
ناری قسم ثانی از شریعت الله که تعلق لعالم حسابی دارد مثل صوم
و صلوات و عبادات و نکاح و طلاق و عنای و محاکمات و معاملات و محاربات
و دیصا و قتل و ضرب و سرقت و حروحات * این قسم از شریعت که
۲۵ تعلق بحسابیات دارد در هر دوری از ادوار انبیا تبدیل و تعمیر یابد

امیدار بر اهلاك افوام دارند * و میفرماید « چهارا هرگاه بخواهد انواع بلایا مبتلی خواهد کرد » یعنی قدر و علمه طاهره بر دارند که اشقیا و موسی که ظلم و اعتساف صرفه آثارا برنت نماسد * بر ا خدا ناس دو شاهد قدر طاهره و فوت ناطه عنایت فرموده چنانچه ۵ اشقیا و حو محواران و ستمکاران عربان نادیه را که ماسد دثاب و سباع درنده بودند نأدب نمودند و برنت کردند * بعد میفرماید « و چون شهادت خود را باعام رساسد » یعنی چون آنچه را که مأمورند محری دارند و سلب رسالات الهیه نماسد و روح شریعت الله کسد و تعالیم سجاوه منشر کسد نا آثار حیات روحانی در موس پدیدار گردد ۱۰ و انوار فصائل عالم انسانی بناسد و رفیات کلیه در افوام ناده حاصل گردد * میفرماید « آن وحش که ارهاوبه بر میآندا ایشان حسگ کرده علیه خواهد یافت و ایشانرا خواهد کشت » مقصد اراش و وحش سو امیه است که ارهاوبه صلات هجوم نمودند و همچنین واقع گشت که سو امیه بر شریعت محمدیه و حقیقت علویه که محبت الله باشد ۱۵ هجوم نمودند * و میفرماید نا اس دو شاهد حسگ نمود مراد حسگ روحانی * یعنی نکلی مخالف تعلیمات و روش وسلوک آن دو شاهد حرکت نمایند * و فصائل و کالانی که نقوه آن دو شاهد در میان افوام و مسائل منشر شده بود نکلی رائل و سئون حیوانیه و سهواب نفسانسه غالب خواهد گشت * لهذا آن وحش نا ایشان حسگ کرده علیه خواهد ۲۰ نافت * یعنی طاعت صلاب آن وحش آفاق عالم را اسدیلا خواهد نمود و آن دو شاهد را خواهد کشت * یعنی حیات روحانی ایشانرا در میان ملت محو خواهد کرد * و نکلی آن شرایع و تعلیمات الهیه را از میان خواهد رد * و دس الله را باعال خواهد نمود و باقی بخواهد ماسد مگر یک حسد مرده فی روحی * بعد میفرماید « و بدنه های ایشان در شارع ۲۵ عام شهر عظیم که معنی روحانی لاسدوم و مصر مسمی است حائی که

ار آن نور ساطع میشود همین قسم از این وجوه نورانیه نور هدایب
 مشرق و لائح است بعد میفرماید که «در حضور خداوند اسباده اند»
 یعنی بخدمت حق پیام دارند و خلق خدا را بریت میکشد مثل آنکه
 مسائل عربان متوحس نادیه را در جمیع حریره العرب چنان بر لب
 ۵ نمودند که در آن زمان باعلی راقی مدیت رسیدند وصیت و شهرتشان
 چهارگیر شده «و اگر کسی بخواهد بدیشان ادیت رساند آشی
 ار دهانشان بدر شدم دشمنان ایشان را فرو میگیرد» مقصد اینست که
 بمسی معاومت ایشان بماند * یعنی اگر بمسی بخواهد در تعلما نشان
 و با در شریعتشان و هبی وارد آرد بموجب شریعتی که ار دهانشان اجمالا
 ۱۰ و بمصیلا ظاهر شده احاطه نماید آنها را تمام نماید * و هر کس قصد
 ادب و بعض و عداوت ایشان کند حکمی ار دهان ایشان صادر شود که
 دشمنان ایشان را بمحو نماید * چنانچه واقع گشت که جمیع اعدای ایشان
 معلوب و مہروم و معدوم گشتند * و بظاهر ظاهر خدا آنها را نصرب
 فرمود * بعد میفرماید «انها قدرت و نست آسمان دارند تا در انام
 ۱۵ سوت ایشان ناران ببارد» یعنی در آن دوره سلطاست * یعنی شریعت
 و بعالم حضرت محمد و بان و بمسیر علی فیص آسمانیست چون بخواهد
 ان فیص را بدهد مقدر بر آید * و چون بخواهد ناران ببارد * ناران
 در انجا بمسی فیص است * بعد میفرماید «و قدرت بر آنها دارند که
 آنها را بحدی بدل نماید» یعنی سوت حضرت محمد چون سوت
 ۲۰ حضرت موسی است و قوب حضرت علی چون فوت حضرت نوح
 است که اگر بخواهد آب سل را بر فطیان و مسکران حوون نماید
 یعنی آنچه سبب حیات آنالست سبب جهل و استکبارسان علت موت
 آنان نماید * مثلا سلطنت و بروت و قدرت فرعون و فرعونیان که
 سبب حیات آن قوم بود از اغراض و اسکار و استکبار علت موت
 ۲۵ و هلاکت و اضمحلال و دلت و مسکت گردید لهذا آن دو شاهد

شیطانی طالب گشت * و شخص شریعت الله حوٲ حسد مرده
 در معرض عمومی موجد بود * و در مدب هار و دو یسب و شصت و رور که
 هر روری عبارت از یک سالست * و ان مدت دور محمد یست آنچه
 اسد و نهر تأسیس کردید * و اساس شریعة الله بود امب ار دست دادید
 ۵ فضائل عالم انسانی را که مواهب الهیه و روح ان شریعت بود آراحو
 کردید نقسمی که صداقت و عدالت و محب و ألفت و تهره و تقدیس
 و انقطاع جمیع صفات رحامیه از میان رف * ار شریعت یک صلوات
 و صیام باقی ماند * و ۱۲۶۰ سال که عبارت از دوره فراست ان
 حال امتداد یافت * و مانند آن بود که ان دو شخص فوت شده باشند
 ۱۰ و حسدسان بی روح باقی مانده باشد * بعد میفرماید « و ساکنان
 رمین را شان حوشی و شادمانی کنند و رد یکدیگر هدایا خواهند
 فرسداد از آب رو که آیند و بی ساکنان رمین را معدب ساحسد »
 مقصود از ساکنان رمین ملل و اقوام سائره چون ام اورپا و اقصی
 بلاد آساست که چون ملاحظه نمودید که احلاق اسلام نکلی بعبر کرده
 ۱۵ و شریعة الله را رثه نموده اند و فضائل و حمیت و غیرت از میان رفت
 احلاق تبدیل یافت حوشی و شادی نمودید که فساد احلاق در مات
 اسلام حاصل گشت معلوب اقوام سائره خواهند سد * حیاچه ان
 فصبه در کمال و صبح ظاهر شد * ملاحظه میمائید که ان ملت که
 در مهات درجه افتدار بود حال چگونه اسیر و دلیل گشته و اقوام
 ۲۰ سائره رد یکدیگر هدایا فرسدادند * یعنی معاوت یکدیگر نمودند
 ررا ان دو بی ساکنان رمین را معدب ساحسد یعنی ملل و اقوام
 سائره عالم را غالب شدند و معلوب نمودند بعد میفرماید « بعد از سه رور
 و بم روح حیات از خداوند بدیشان درآمد که رماهای خود ایسنادند
 و بسندگان ایشانرا حوق عظیم فرو گرفت » سه رور و بم یعنی ۱۲۶۰
 ۲۵ سال چنانکه بهصیلش از پیش گدست آن دو شخص که جسمشان بی

حداوند ایشان یر مصلوب گشت خواهد ماند * مقصود از بدهای ایشان شریعت الله است * و مقصود از شارع عام معرض عمومی است و مقصود از سدوم و مصر حائی که خداوند ایشان یر مصلوب گشت این قطعه سوریه است و بالاحص اورشلیم * چونکه بنی امیه در اینجا سلطنت داشتند و شرعاً الله و بعالم الهیه اول در اینجا از میان رفت و نك حسدی بی روحی باقی ماند * و مقصود از بدهای ایشان شرعاً الله است که مثل حسد مرده بی روح مانده بود * بعد میفرماید « و گروهی از اقوام و قبائل و رباها و امتها بدهای ایشانرا سه رور و نیم نظاره میکشد * ولی احارت عید هد که بدهای ایشانرا نقر سارید » ۱۰ چنانچه از پیش بیان شد که باصطلاح کتب مقدسه سه رور و نیم عارت از سه سال و نیم است و سه سال و نیم عارت از چهل و دوم ماه و چهل و دوم ماه عارت از هزار و دویست و شصت رور است * و هر رور بمص کتاب مقدس عارت از نك سالست * یعنی هزار و دویست و شصت سال که عارت از دوره فرقا است و قبائل و اقوام حسد ۱۵ ایشانرا نظاره میکشد یعنی شریعت الله را عاشارا میکشد لکن بموجب آن عمل نمیآید * ولی احارت عید هد که بدهای ایشان یعنی شریعت الله نقر سپرده شود * یعنی اینها بظاهر شریعت الله شب نمازد * و نگهدارند که نکلی از میان رود * و حسد نکلی بخو و ناخود گردد * بلکه شقیق رک نمازد * ولی بظاهر شریعت الله را دگری ۲۰ و اسمی باقی نگذارند * و مقصود از این قبائل اُم و مللی بود که در ظل و آن محصور هستند که نگهدارند نکلی امر الله و شریعت الله بظاهر ظاهر بر بخو و ناخود گردد * چنانچه عار و روره در میان بود ولی اُس اساس دین الله که آن احلال و رفتار و اصرار و روحانیت است از میان رفت * انوار فصائل عالم انسانی که از ناحی محبت الله و معرفه ۲۵ الله است عروب نمود * و ظلمات ظلم و اعتساف و شهوات و ردائل

شدند « این رزله در شیراز بعد از شهادت حصرت اعلی واقع گردید که شهر رو ور شد و نفوس بسیاری هلاک شدند و همچنین اضطراب شدید از امراض و وبا و فحط و علا و جوع و اتسلا حاصل گشت که مثل و مانند نداشت بعد میفرماید « و نافی ماندگان رسان گشته ۵
 ه جدای آنها را تمحید کردند « خوب رزله در فارس واقع جمع نار ماندگان سب و رور ناله و فغان می نمودند و سمجید و تسبیح مشغول و چنان حائف و مضطرب بودند که شها جواب و راحت نداشتند
 س میفرماید « وای دوم در گذشته است اینک وای سوّم رودی میآید « وای اول ظهور حصرت محمد بن عبد الله علیه السلام وای دوم ۱۰
 حصرت اعلی له الحمد والثناء وای سوّم نوب عظم است که نوب ظهور رب حدود و محلی جمال موعود است * وسان این مطلب در کتاب حریفال فصل سی ام مذکور است چنانچه میفرماید « وکلام خداوند بر من نازل شده گفت ای پسر انسان نبوت کرده بگو خداوند یهوه چنین میفرماید و لوله کسند و بگوئید وای بر آرور زیرا که آرور ۱۵
 ردیکست و رور خداوند ردیکست « پس معلوم شد که رور وای رور خداوند است زیرا در آرور وای بر عافلاست وای بر گنه کار است وای بر عافلاست * اینست که میفرماید وای دوم در گذشت اینک وای سوّم رودی میآید * وای سوّم رور ظهور جمال مبارکست نوب الله اسب و ردیکست نوب ظهور حصرت اعلی ۲۰
 بعد میفرماید « و فرسۀ هم سواحت که ناگاه صداهای بلند در آسمان واقع شده که میگفتند سلطنت جهان از آن خداوند ما و مسیح اوشد و مانند الّا کاد حکمرانی خواهد گرد « آن فرشه اساسست که بصفا ملکوتنه متصف که ملحق و حوی مرستگان معوث شود و ندهائی بلند شود که ظهور مطهر الهی نشر و اعلان شود که یوم ۲۵
 ظهور رب حدود است * و دوره دوره رحمانی حصرت پروردگار

روح اماده بود * یعنی تعالم و شریعتی که حصرب محمد نأسس
 و حصرب علی روضح کرده بود و حقیقتشان از میان رفته بود و صورتی
 باقی مانده بود دوباره روحی ناآن حسد آمد * یعنی آن اساس و تعالم
 دوباره نأسس شد * یعنی روحانیات شریعة الله که محاسبات
 و فضائلی که ردائل و محبة الله که بمعصاء و پورایتی که نظلمات و احلا
 رحمانی که لشطانی و عدلی که نظم و رحمتی که بمعص و صدقی که
 بکذب و هدایتی که بصلات و طهارتی که لشهوات بفسانه تبدیل شده
 بود بعد از سه روز و نیم که باصطلاح کتب مقدسه ۱۲۶۰ سال
 دوباره آن تعالم الهی و فضائل و کمالات رحمانیه و خصوصیات روحانه نظور
 ۱۰ حصرت اعلی و تنعیه حساب قدوس تجدید شد * و بحاج قدس و رب
 و اوار حقیقت ناید و موسم بهار حان پرور رسید و صبح هدا
 دمید * آن دو جسم فی حان دوباره زنده شدند * و این دو برگوار
 یکی مؤسس و دیگری مروح پیام کردند و دو چراعدها بودند * را
 سور حقیقت چهارا روشن نمودند بعد میفرماید « آواری از آسمان
 ۵۴ شیدند که بدیشان مگوید ناالحا صعود نمائید * پس دراز ناآسمان
 بلند شدند » یعنی ندای حق را از آسمان بهمان شنیدند که آنچه ناند
 و ساید از بعلم و بشیر محری داشتید و پیام مرا بخلق رسانیدند
 و ندای حق را بلند نمودید و تکالیف خود را محری داشتید * حال ناند
 مانند مسیح حارا فدای حانان کسند و شهید گردید و آن آفات حقیقت
 ۲۰ و قر هدایت هر دو مانند حصرب مسیح در افاق شهادت کبری عروب
 نموده ناآسمان ملکوت صعود نمودند بعد میفرماید « و دسمان نشان
 ایشان را دیدند » یعنی دسمان ایشان بسیاری بعد از شهادت مشاهده
 علو مرتل و سمو منقت ایشانرا نمودند و شهادت بر عظمت و کمالات
 آنان دادند * بعد میفرماید « و در همان ساعت زلزله عظیم حادث
 ۲۵ گشت که ده یک از شهر مهدم گردید و هفت هزار نفر از زلزله هلاک

شکر منگم «ای خداوند قادر مطلق که بودی وهستی وخواهی آمد
 را فوب عظم خود را بدست گرفته سلطت پرداختی » یعنی تعلیمات
 خود را بنامه احرا خواهی کرد * و جمیع من علی الارض را در ظل
 حویش جمع خواهی نمود * و تمام بشر را در سانه يك حیمه خواهی
 آورد و هر چند سلطت دائماً لله بوده و همیشه خدا سلطت داشته
 و دارد ولیکن در اینجا مقعد سلطت مطهر نفس اوست که جمیع احکام
 و عالمی که روح عالم انسانی و حیات اندیست احرا خواهد کرد و آن
 مطهر کلی بهوای روحانیه چهارا نگشاید به محسک و حدال * و اصلاح
 و سلام بناراندنه لسیف و سان * و این سلطت الهیه را محبت صحیحه
 ۱۰ تأسس کند به نقوب حربه * و این تعالم الهیه را عمرانی و صلاح
 روح نماید به بدرشتی و صلاح * و حیان ربنت کند که ام و ملل هر چند
 در سان احوال و احلاف عادات و احلاق و سوع ادنان و احساس ماسد
 گرگت و ره و مار و طفل سیر حواره و لیسگت و برعاله اند نامم همدم
 و هم آغوش و هم رار گردید نکلی منافرت حسنی و مخالفت دینی و مابیت
 ۱۵ ملی رائل و کل در ظل شجره مبارکه بهات ألفت و الیام خواهد یافت
 بعد میفرماید « و امها حشماك سدید » ر را که تعالم به ماس هوای
 نفسانی سائر ملل بود * عصب به ظاهر گردید * یعنی کل محسران مبین
 مسلی شدید ریرا مسامت و صایا و نصالح و تعالم به سمودید و ارفیص
 اندی به محروم گشتید و اراوار شمس حقیقت محجوب سدید * بعد
 ۲۰ میفرماید « و وف مردگان رسید نا رایشان داوری شود » یعنی
 وف آن رسید که مردگان * یعنی بهوسی که ارا روح محبت الله محروم
 و ارا حیات مقدس اندنه بی نصیب هستند عدالت حکم شوند * یعنی
 نا بچه اسحقاق و استعداد دارند معوث گردید * و حقیقت ان
 اسرار را واضح گردانی که درجه درجه پستی در عالم وجود هستند که
 ۲۵ فی الحقیقه حکم اموات دارند * بعد میفرماید « تا سندگان یعنی انبیا

و در جمیع کتب و صحف انبیا موعود و مد کور که در آب بوم
 خداوند سلطنت الهیه روحانیه تشکیل میشود و جهان محدود میگردد
 و روح جدیدی در جسم امکان دمیده میشود * و موسم بهار الهی
 آید * ابر رحمت بارد و شمس حقیقت بنیاد و بسم جان پرور بورد
 ۵ و عالم انسانی قیص ناره در بر نماید * روی زمین بهشت برین گردد
 عالم بشر برکت شود و جنگ و جدال و براء و فساد از میان بر حذر
 و راستی و درستی و آسستی و خدا پرستی میان آید و الفت و محبت
 و بگایگی چهار احوطه کند و خداوند با اندک الاکاد حکمرانی خواهد
 کرد * یعنی سلطنت روحانیه اندک به تشکیل میشود * و آن بوم الله است
 ۱۰ و بر اجمع ایامی که آمده و رفته است ایام موسی بوده امام مسیح بوده
 ایام ابراهیم بوده و همچنین ایام سائر انبیا بوده * اما آن بوم بوم الله است
 و بر شمس حقیقت در بهات حرارت و اشراق طلوع خواهد
 کرد * بعد میفرماید « و آن نیست و چهار پیر که در حضور خدا
 بر بختهای خود نشسته اند بر وی در افتاده خدا را سجده کردند و گفتند
 ۱۵ را شکرای خداوند خدای قادر مطلق که هستی و بودی و حوایی
 آمد و بر آنکه فوت عطیمه بدست گرفته سلطنت پرداختی » و در هر
 دوری اوصیا و اصمیا دوارده بر بودند در ایام حصر بقرب
 دوارده سر بودند * و در ایام حصر موسی دوارده بقرب رؤسای
 اسباط بودند * و در ایام حصر مسیح دوارده حواری بودند و در
 ۲۰ ایام حصر محمد دوارده امام بودند * ولیکن در این ظهور اعظم
 نیست و چهار بر هستند دو برابر جمیع * و بر اعطت این ظهور
 چنین امتها نماید * این نفوس مقدسه در حضور خدا بر بختهای خود
 نشسته اند * یعنی سلطنت اندک میکند * و این نیست و چهار نفوس
 بر گوار هر چند بر سر سلطنت اندک استقرار دارند و خود این
 ۲۵ بآن مطهر ظهور کلی ساحد و حاصص و حاشع * و گویند که بر

نصف حواری و دلیل شوند و اهل ثنوت عرب و حلیل گردند و پیرا نکبات عهد منسکند و در میان ثبات و مستقیم * بعد میفرماید « و ردها و صداهای و ردها و لرزه و گرگ عظمی حادث شد » یعنی بعد از ظهور کباب عهد طوفان عظمی پیدا شود و رون و عصب الهی در حشد ه و صدای رعد نقص میثاق بلند گردد و لرزه شهاب حاصل شود و تگرگ عذاب بر اقصین میثاق بارد و مدعیان ایمان نفعه و امحان افند

﴿ یب ﴾ تَفْسِيحُ يَا هَيَّاسُ

اصحاح نازدهم از اشعیا آیه اول میفرماید « و هالی از تنه یسی بروی آمده شاحه از ریشهایس خواهد شکست و روح خداوند بر او فرار ۱۰ خواهد گرفت * یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و بر سر خداوند * و حوشی او در بر سر خداوند خواهد بود و موافق رؤیای حشم خود داوری خواهد کرد * و بر وفق سمع گوشهای حوش تنه خواهد نمود بلکه مسکسارا بعدالت داوری خواهد کرد و محنت مظلومان زمین براسی حکم خواهد نمود و چهارا ۱۵ بعضای دهان خویش رده * شر بر ارا بفعه لهای خود خواهد کشب و کر بند کرش عدالت خواهد بود و کر بند میاش امامت * و گرگ ناره سکوب خواهد داست و نلک نارهاله خواهد حواید * و گوساله و شیر و پرواری نام و طفل کو حاک آنها را خواهد راند * و کاو و حارس خواهد چرید * و بچههای آنها نام خواهد حواید * و سیر مثل گاو ۲۰ گاه خواهد خورد * و طفل شیر خواره بر سوراخ ماری خواهد کرد و طفل از شیر ناره داشته دست خود را بر حانه افعی خواهد گذاشت * و در نمایی کوه مهدهس و ن صرر و سادی خواهد کرد * و بر اکه جهان از معرفت خداوند بر خواهد بود مثل آهائی که در یارایه و شاند » ۲۴ اسی * این مهال از دوحه یسی هر چند در حق حصرت مسیح صادق

و مقدسان و پرسندگان نام خود را چه کوچک و چه بزرگ احرب دهی،
 یعنی نا ابرار را بفصل فی منتهی مختص نگردانی و آمارا مانند سارهای
 آسمانی از افق عرت فدعه در حشده فرمائی * روس و سلوکی موفی
 فرمائی که روشنی عالم السایست و سب هدایت و علت حیات انده
 ۵ در ملکوت بردانی * بعد میفرماید «و معسداں رمین را فاسد گردانی،
 یعنی سوس مافله را نکلی محروم کنی * بر ا کوری کوران ظاهر گردد
 و بسائی بنانان آشکار شود * چهل و نادانی اهل صلات مشهود سود
 و علم و دانائی اهل هدایت واضح گردد و ارا نجهت مقسداں فاسد شود
 بعد از ان مقام میفرماید « و قدس خدا در آسمان مصوح گشت،
 ۱۰ یعنی اورشام الهی پیدا شد * و قدس الافداس ظاهر گشت * قدس
 الافداس در اصطلاح اهل عرفان جوهر شریعت الهی و تعالیم حق
 ربانی است که در هیچ دوری از ادوار انبیا تغییر نیافته است چنانچه
 از پیش بیان شد * و اورشلم شامل حقیقت شریعت الهیه است که
 قدس الافداس است * و جامع احکام و معاملات و عبادات و فوائ
 ۱۵ حسما یه است که سهر اورشام است * ان است که اورشلم آسمانی
 گفته میشود * خلاصه حون در آن دوره شمس حقیقت انوار الهی
 در بهات سطوع در حشده گردد لهذا جوهر تعالیم الهی در عالم امکان
 محقق یابد و طامات چهل و نادانی رائل گردد * جهان جهان دیگر شود
 و برانست احاطه نماید لهذا قدس الافداس ظاهر گردد * بعد میفرماید
 ۲۰ « و قدس خدا در آسمان مفتوح گشت » یعنی سب انتشار ان تعالیم الهیه
 و ظهور ان اسرار ربانیه و اشراق شمس حقیقت انوار فلاح و نجات در جمع
 جهات مصوح گردد و آثار حیر و برکات سماویه آشکار شود * بعد میفرماید
 « و باوت عهد نامه او در قدس او ظاهر شد » یعنی کتاب عهد او در قدس
 او ظاهر شود و لوح میثاق ثبت گردد و معانی عهد و پیمان آشکار شود
 ۲۵ صیت الهی شرق و غرب گیرد و آواره امر الله جهات گیر شود * اهل

دافت و مشاكل متعده حل خواهد گشت * قطعات حصهء عالم حکم بك
 قطعه ناند و امم متعدده يك امم سود و روی رمین بك وطن و نوع
 انسان بك طائفه سود * و ارتباط افالم و امیراج و ائلاف و انشام افوام
 و طوائف بدرجهء رسد که نوع بشر حکم بك حاندان و بك دودمان یاند
 ۵ نور محبت آسمانی بدر حشد و طلمات نص و عداوت بقدر امکان رائل
 گردد * صلح عمومی در فطب امکان حیمة بر افرازد و سحرهء مبارکهء
 حباب حیان نشو و نما نماید که بر شرق و غرب سانه افکند * افوا
 و صعما و اعسا و فقرا و طوائف متبارعه و ملل متعددی که ماسد گرگت
 و بره و بلك و برعاله و شیر و گوساله هستند در بهات محت و ائلاف
 ۱۰ و عدالت و انصاف نام معامله نماید * و جهان از علوم و معارف و حقائق
 و اسرار کائنات و معرفه الله مملو خواهد گشت * حال ملاحظه نمائید
 که در این عصر عظیم که قرن جمال مبارکت علوم و معارف حققدر
 برقی نموده است و اسرار کائنات حققدر کشف شده است و مشروعات
 عظیمه چمدر ظهور یافته است * و روز بروز در ار دیاد است و عنقریب
 ۱۵ علوم و معارف ماده و معرفت الهیه حیان برقی نماید و معجزاتی بناید
 که دیده ها حیران ماند * و سران آیهء اسماء را که جهان از معرفه
 الله پر خواهد بود ، بنامه ظاهر خواهد گشت * و همچنین ملاحظه نما
 که در این مدب فلیله که ظهور جمال مبارک شده است از جمیع ملل
 و افوام و طوائف در ظل این امر داخل شده * مسیحی و یهود
 ۲۰ و زردشی و همد و بودی و ایرانی کل در بهات ألت و محبت نایکد نگر
 آمرس نمایند * کانه این نفوس هزار سالست که حوس و سوسد
 نایکد نگرید بلکه ماسد بدر و فررید و مادر و دختر و خواهر و برادرید
 این يك معنی از معانی الفت گرگت و بره و بلك و برعاله و شیر
 و گوساله است * و از جمله و فایع حسیمه که در نوم ظهور آن بهال
 ۲۵ بیهال و فوع خواهد یافت علم الهی لمجمیع امسا بلند خواهد شد * یعنی

میآید بر ابراهیم و یوسف از سلاله یسی پدر حضرت داود بود * ولی چون
 حضرت روح الهی موحود شده بودند خود را این الله نامیدند * اگر
 چنانچه چنین بود این تفسیر مطابق بود * و این گذشته و فوطانی را
 که بنام منبر ماند که در زمان آن مهال حواهد شد در صورتی که تأویل
 د شود بعضی توفوع الحامیده به جمیع * اگر چنانچه تأویل نشود قطعاً
 هیچ يك از آن علامتها در زمان حضرت مسیح و فوع یافه * مثلاً
 ملك و رجاله و شیر و كوساله و مار و طفل شیر خواره را كمانه و رم
 از ملل و امم محمله و طوائف مساعصه و شعوب مسارعه که در صدد
 و عداوت مانند گرگ و بزه هسند کوئم که صفحات روح حضرت
 ۱۰ مسیح روح ألفت و اتحاد یافند و رنده گشتند و با هم آمیزش نمودند
 اما در غامی کوه مقدس من صرر و فسادى نخواهد کرد * زیرا که
 جهان از معرفه الله پر خواهد بود مثل آبهای که دریا را میپوشاند ،
 این کیفیت در ظهور حضرت مسیح و فوع یافت * زیرا الى الآن ملل
 محمله مساعصه در دنیا موحود و مقرر نال اسرائیل فلیل * و اکثر
 ۵۱ از معرفه الله بی بهره اند * و همچنین صلح عمومی در ظهور حضرت
 مسیح نشد * یعنی در میان ملل متعادله مساعصه صلح و صلاح نشد
 و راع و حدال مدفع نگشت و آشتی و راسی حاصل نشد * چنانچه
 الى الان در نفس طوائف و شعوب مسیحیه عداوت و لعنا و حرب
 در هيات اشداد است * اما این در حق جمال مبارك تمامه مطابقست
 ۲۰ حرفاً بحرف و همچنین در این دور بدیع جهان جهان دیگر گردد و عالم
 انسانی در کمال آسایش و ریت حلوه نماید * راع و حدال و قتال نصلح
 و راستی و آشتی مندل خواهد گشت * در بین طوائف و امم و شعوب
 و دول محبت و ألفت حاصل شود و البیام و ارتباط محکم گردد * فافست
 حرب بکلی ممنوع شود و چون احکام کتاب مقدس اجرا گردد مبارعات
 ۲۵ و محاذلات در محکمه عمومیه دول و ملل نهایت عدالیه فیصل خواهد

اورشلم حدید را دیدم که از حاب خدا از آسمان نازل میشود* حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است* و آواری بلند از آسمان سیدم میگفت ایک حمه خدا ما آدمیا است و ما ایشان ساکن خواهد بود که ایشان قومهای او خواهد بود* و خود خدا ما ایشان هدای ایشان خواهد بود* ملاحظه نمائید که چگونه واضح و مشهود است که مقصد از آسمان و زمین اول طواهر شریعت سابق است* زیرا میفرماید آسمان و زمین اول در گدست و دریا دیگر میسازد* یعنی ارض ارض محشر است و در ارض محشر دریا بود یعنی تعالیم و شریعة الله در روی زمین حقیقاً منشر گردد و کل بشر در امر حق داخل گردد ۱۰ و کره ارض بنامه مسکن انسان مؤمن شود* پس در نماز و نماز در ارض مسکن و مأوای انسان ارض ناس است یعنی در آن دور میدان آن شریعت حولانگاه انسان است و ارض مسقر است اتمام بر آن نلعد* و همچنین شریعه الله را شهر مقدس اورشلم حدید تعبیر میسازد* و این واضح است که شهر اورشلم حدید که از آسمان نازل میشود سهر سنگ ۱۵ و آهک و حشت و حاک و چوب نیست* شریعة الله است که از آسمان نازل میشود و تعبیر محمد میفرماید را اورشلم که از سنگ و حاکس واضح است که از آسمان نازل نماید و محمد بشود و آنچه محمد میشود شریعت است* و همچنین شریعة الله را تشبیه نعروس آراسه فرموده که در مهایت برین حلوه نماید* چنانچه از منش گذشت ۲۰ در فصل نبت و نیکم از رؤیای یوحنا که شهر مقدس اورشلم حدید را دیدم که از حاب خدا از آسمان نازل میشود حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است* و در فصل دوازدهم از رؤیای یوحنا مذکور است که میفرماید « علامتی عظم در آسمان ظاهر شد رنی که آسمان را در بر دارد و ماه زیر پاهای و بر سرش ماحی از دوازده سواره ۲۵ است » این در آن نعروس است که شریعة الله است که بر حضرت محمد

جميع ملل و مسائل در ظل آن علم الهی که بمس آن مهال رانيس در آمد
 و ملت واحده گردید و صدت دینه و مدهیه و مانت حسیه و نومه
 و احلاط و طیه از میان بر حیرد * کل دین واحد و مذهب واحد
 و حس واحد و قوم واحد شوند و در وطن واحد که کره ارض است
 ۵ ساکن گردید صلح و آشتی عمومی در بین جميع دول حاصل گردد
 و آن مهال بهمال جميع اسرائيل را جمع خواهد کرد * یعنی اسرائيل
 در دوره آن در ارض مقدس جمع خواهد شد و امت یهود که در شرق
 و غرب و جنوب و شمال معرفند محمع شوند * حال ملاحظه نمائید که
 این وقایع در دوره مسح واقع نگشته * زیرا که در ربر علم
 ۱۰ واحد که آن مهال الهیست در پیامدند و در این دوره رب الحود کل
 ملل و امم در ظل این علم وارد خواهد گشت و همچنان اسرائيل پراکنده
 در جميع عالم در دوره مسیحی در ارض مقدس محتمع نشدند * اما
 در بدایت دوره جمال مبارك این وعده الهی که در جميع کس انسا
 مبصوص است ساری ظهور گذاشته * ملاحظه میمائید که از اطاری
 ۱۵ عالم طوائف یهود با ارض مقدس آیند و برایا و اراضی ملک عموده سکین
 کسند و رور برور در اردیادند تقسمی که جميع فلسطين مسکن
 آمان گردد

(۵) تفسیر از کتاب اشکاف

از پیش گذشت که مراد از شهر مقدس و اورشلم الهی در کتب
 ۲۰ مقدسه در اکثر مواضع شریعه الله است که گاهی نعروس نشسته
 میفرماید و گاهی ناورشلم تعبیر میباید و گاهی ناسمان حدید و رمن
 حدید تعبیر میفرماید * چنانچه در باب بیست و یکم از مکاشفات
 یوحنا میفرماید * دیدم آسمانی حدید و رمینی حدید * چونکه آسمان
 ۲۴ اول و رمن اول در گذشت و در پا دیگر نمی باشد * و شهر مقدس

که بدون تکرار ده نادرشاهد * یعنی ده اسمی که ریاست و سلطنت کردند * اول انی سقیاست و آخر مروان را اسماء نعیشان مکرر ناف من حمله دو معویه و سه بریدند و دو ولد و دو مروان * اینها مکرر شده اند * چون من دون مکرر اسماء حساب شود ده میشود ه و ان سو امیه که بدایتشان انو سقیاست که وقتی امیر مکه بوده و سر سلسله امویاست و آخر سان مروان ثلث نفوس مقدسه مبارکه را از سلسله طاهره که ستارگان آسمان بودند محو کردند « و از در هاپس آن رن که میراثید نالساد نا چون راید فرید اورا سلعد » ان رن شریعة الله است چنانچه از بیس گذشت و ایسادن در رد آن * یعنی ۱۰ آن از در هاراف بود نا آن رن راند فرید اورا سلعد * و ان فرید آن مطهر موعود بود که راده شریع محمدیه است * و سو امیه همدسه مسطر آن بودند که آن شخص موعود که از سلسله حضرت محمد خواهد آمد و موعود است اورا بدست آرند و محو و نابود کنند * و را بهات خوف از ظهور مطهر موعود داشتند و هر حا نفسی را از سلسله ۱۵ حضرت محمد یافند که در انظار محترم بود اورا هلاک نمودند « س سری رانید که همه امتهای رمن را بعضای آهین حکمرانی خواهد کرد » ان سر بررگوار مطهر موعود است که از شریعة الله تولدیافت و در آغوش تعالیم الهیه پرورش شد * و بعضای آهین کبابه از فوت و قدرست نه شمشیر * یعنی نقوب و قدرب الهیه جمع امتهای رمن را ۲۰ شانی خواهد فرمود * مقصود از ان فرید حضرت اعلی است « و فریدش برد خدا و تحت او رنوده سد » ان احبار از حقیقت حضرت اعلی است که صعود بحر ملکوت عرش الهی مرکز سلطنت الهیه فرمودند * ملاحظه نمایند که حق قدر مطابق واقعست « و رن بنانان فرار کرد » یعنی شریعة الله بصحرا فرار کرد * یعنی نصحرای ۲۵ واسع حجار و حریره العرب انتقال نمود « و در آنجا مکانی از برای وی

بارل شد و آفتاب و ماه که در بر و بر قدم دارد دو دولت اس که
 در ظل آن شریعت است دولت فرس و دولت عثمانی را علامت دول
 فرس آفتاب است و علامت دولت عثمانی هلال است که ماه اس این آفتاب
 و ماه رمر ار دو دولت است که در ظل شریعت الله است و بعد میفرماید
 ۵ که بر سرش ناحی ار دوارده سواره است * و این دوارده سواره
 عبارت ار دوارده ائمه اس که مروح شریعت محمدیه بودند و مرمیان
 ملت که ماسد سواره در افق هدایت میدرخشیدند * بعد میفرماید
 « و آلتی بوده ار در دره و عذاب رائیدن فرماد بر می آورد » یعنی این
 شریعت در مشکلات عظیمه امید و رحمت و مشقات عظیمه کشد تا
 ۱۰ ولدی کامل ارس شریعت حاصل گردد * یعنی ظهور بعد و موعود که
 ولدی کامل است در آغوس این شریعت که ماسد مادر است پرورس باد
 و مقصود ارس ولد حضرت اعلی و نقطه اولی است که فی الحقیقه راده
 شریعت محمدیه بود یعنی حقیقت مقدسه که طفل و تنجیه شریعت الله
 که مادر اس و موعود آن شریعت است در ملکوت آن شریعت محض
 ۱۵ ناف * ولی ار سلط اردرها رد حدا ر بوده سد بعد ار ۱۲۶۰ رور
 اردرها محو شد آن راده شریعت الله موعود ظاهر گشت و علامتی
 دیگر در آسمان پدید آمد که اسك اردهای برگ آتش گون که اورا
 هفت سر و ده شاخ بود و بر سرهایس هفت افسر و دمش ثلث
 سارگان آسمانرا کشیده بر زمین ریخت « آن اردرهایی ائمه اس
 ۲۰ که مسولی بر شریعت محمدیه شدید و هفت سر و هفت افسر عبارت
 ار هفت مملکت و سلطت است که سو امیه بر آن استیلا یافید
 مملکت روم که در بره الشام بود مملکت فرس مملکت عرب مملکت
 مصر مملکت افریقا یعنی تونس و حرائر و مراکس مملکت اندلس که
 الآن اس است * مملکت برك ما وراء النهر سو امیه بران ممالك
 ۲۵ استیلا یافید و ده شاخ که عبارت ار ده اسم ار ملوک بی ائمه اس

و طهور عدالت کبری و اجتماع گرگ و مفس بر چشمه واحد است *

لهذا ناس را محتجب از مسح نمودند *

(ید) بَرَّالْمِیْنِ وَجَنَانِیْمَا

در این عالم حسنی رما را ادوار است و مکارا اطوار * فصولا

ه گردش است و نهوسرا ترقی و تدنی و پرورش * گاهی وصل رسع است

و گهی موسم حریف * دمی اوای تالسانسب و اوای فصل

رسمان * موسم بهار از گهر نار دارد و نهجه مشکمار رسم حان بحس

دارد و هوای در بهات اعدال * نارن سارد حورشید تئاند اریاح

لواصح نورد * عالم تمهید شود و نهجه حیات در سات و حیوان

۱۰ و انسان ندید آید * کائنات ارضیه از بریحی سررح دیگر انتقال نماید

جمع اسیا خلعت ناره پوشد و خاک سیاه پر گیاه گردد * و کوه و صحرا

حله حصرا یاند * در حمان برگ و شکوفه نماید * و گلستان گل

و ریاحین رویاند * همان همان دیگر گردد و کپهان حیات حان پرور

ناید * عالم ارضی جسم یحان بود روح ناره ناند و لطافت و صباحت

۱۵ و ملاحت فی انداره حاصل نماید * پس بهار سب حیات حدید شود

و روح بدیع دهد * بعد موسم نالسان آید و حرارت افراید و نشو

و نماهای فوب نماید * فوه حیات در عالم سات بدرجه کمال رسد

و زمان حصاد شود * دانه حرمس گردد و قوت مهر دی و همس مهیا

سود * بعد فصل حران فی امان آید و رسم ناگوار نورد ناد عمیم

۲۰ مرور کند و فصل سقم حصول یاند * جمیع اشیا پر مرده سود و هوای

لطیف افسرده گردد * رسم بهار د اد حریف مبدل شود * اشجار سر

و حرم افسرده و عریان گردد * و گل و ریاحین حالت عمگن یاند * گلشن

نارین گلشن طلسمانی شود * بعد فصل رسمان آید و سرما و طوفان

۲۴ گردد * برف است و بوران * بگرگست و باران * رعداست و برق

ار حد امپا شده است « یعنی حریره العرب مأوی و مسکن و مرکز
 شریعة الله سد » تا اورا مدب هرار و دو یست و شصت رور پرورند،
 و این هرار و دو یست و شصت رور هر روری ماصطلاح کتاب مقدس
 عمارت ار یک سالست چنانکه ار بیش گذشت * و شریع الله هرار
 ۵ و دو یست و شصت سال در نادیة عرب صحرای عظم پرورش یاب
 و مطهر موعود ار او نولد گشت * دیگر حکمی بعد ار هرار و دو یست
 و شصت سال ار برای آن شریعت عابد ربرا عمره آن شجر طاهر گردید
 و سدحه حاصل شد * ملاحظه فرمائید که چقدر سوها مطابق یکدیگر
 است * در مکاشفات ظهور موعود را چهل و دو ماه تعیین عابد و دانال
 ۱۰ بی سه رور و نیم تصریح کند این بر چهل و دو ماه میشود و چهل
 و دو ماه هرار و دو یست و شصت رور میگردد لهذا در مکاشفات نوحا
 در حای دیگر صراحة هرار و دو یست و شصت رور بیان کند و در کتاب
 مقدس مخصوص است که هر روری عمارت ار یک سالست * و ار این
 صریحتر ممکن نیست که جمیع احبار ناکد نگر توافق عابد * و حصرت
 ۱۵ باب در سنه هرار و دو یست و شصت ار هجرت حصرت محمد که تاریخ
 عموم اسلامت طاهر شد و در کتاب مقدس احباری ار این صریحتر
 در حق هیچ ظهوری نیست * اگر انصاف ناسد توافق این اوامد مذکوره
 ار لسان بر رگواران اعظم بر هاست * و مپیج وحه نأویل بر عباد دارد
 حوسا محال نموس مصفه که محری حقیقت نماید * اما اگر انصاف
 ۲۰ باشد محاحجه کند و محادله نماید و اسکار امر واضح کند * ما بد
 فرسان در ظهور مسیح که در هایت لحاحث اسکار تفاسیر و بیان
 حصرت مسیح و حوارین میمودند و محله عوام امر را مشه
 میگردند که این احبار در حق این یسوع نیست بلکه در حق موعود
 اسب که من بعد شروط مذکوره در نورات خواهد آمد *
 ۲۵ و ار جمله شروط سلطنت و حلوس بر سر داود و ترویج شریعت نورات

و روحانیت نفوس متعیر گردد * فضائل مدلل بر دلائل سود و تقدیس و سربه نماید * از شریعة الله اسمی ماند و از تعالیم الهیه رسمی پاید
 اساس دین الله محو و نابود شود * عادات و رسوم موجود گردد بر بن
 حاصل سود و استقامت تزلزل بدلیل سود * حاکما مرده گردد و فلوت
 ۵ بر مرده سود و نفوس افسرده گردد * ایام رستگان آید یعنی برود
 چهل و نادانی احاطه کند و طاعت صلابت نفسانی مسوولی سود * س
 از آن جمود دست و با فرمانی سفاکت است و کاهلی سفاکت است و سئو و
 حیوانی برود لب و جمودت حمادی * میل فصل رستگان که کره ارض
 از تأثیر حرارت سمس محروم ماند و محمود و معمود شود * وقتی که
 ۱۰ عالم عقول و افکار بان در حه رسید موب اندی است و فدای سرمندی
 و چون موسم رستگان حکمش جاری گشت دوباره بهار روحانی آید
 و دور حدید جلوه نماید * لسم روحانی ورد صبح نورانی دمد از روحانی
 سارد پرو شمس حقیقت نتابد * عالم امکان حیات حدید یابد و خلعت
 بدیع پوشد * جمیع آثار و مواهب ربیع گذشته در این بهار حدید
 ۱۵ دوباره و شاید اعظم از آن جلوه نماید * ادوار روحانیه شمس حقیقت
 مانند ادوار عالم شمس دائماً در دور و تحدید است * مثل شمس حقیقت
 مثل آفتاب است * شمس حار حرا مشارق و مطالع متعدد است * روری
 از روح سرطان طلوع نماید و وقتی از روح مبران * زمانی از روح دلو اشراق
 کند * و گاهی از روح حمل پرو افشاید * اما سمس سمس واحد است
 ۲۰ و حقیقت واحده * از باب دانش عاشق شمسند به مفتون مشارق و مطالع
 و اهل بصیرت طالب حقیقتند به مظاهر و مصادر * لهذا آفتاب از هر
 روح و مشرق طلوع نماید ساحد گردند * و حقیقت از هر نفس مقدسی
 ظاهر سود طالب شوند * این نفوس همیشه محققه فی ربند و از آفتاب
 جهان الهی محبت بگردند * عاشق آفتاب و طالب انوار دائماً بوجه
 ۲۵ بشمس دارد * حواء در روح حمل بدر حشد حواء در روح سرطان فیض

خود نیست و وجودت * جمیع کائنات بنایه بحالت موت افتد و موحودات حیوانیه پر * مرده و افسرده گردد * چون باین درجه رسد بار بومهار حان برور آند و دور حدید شود و موسم ربیع تا کمال حشم و عطش تا حدود طراوب و لطافت در کوه و دست حیمه بر افرازد * دوباره ۵ هیکل موحودات محدود شود و خلقت کائنات تازه گردد * احسام بشو و نمایند دشب و صحرا سر و حرّم گردد * درختها شکوفه نمایند و آن بهار نارسالی بار در بهات عطش و حلال رجوع کند * و وجود کائنات بر این دور و سلسل باند و ساید و باید * این دور و گردش عالم حسب نسبت مهمن قسم ادوار روحانی انبیا * یعنی نوم طهور مظاهر ۱۰ مقدسه بهار روحانیست بحلیات رحمانیست فیض آسمانیست بسم حیالست اشراق سمس حقیقت است * ارواح رنده شود و بلوب بر و باره گردد * نفوس طینه شود و خود بحرکت آید حقایق اساسه نشارت یابد * و در مراتب و کمالات نشو و نما جوید * بر فیات کلبه حاصل سود * حشر و نشور گردد * بر ا ایام پیام است و زمان خوش ۱۵ و حروس * دم فرح و سرور است و وقت اتحاد موفور * بعد آن بهار حان برور مسهی بناسان بر عمر شود * اعلاء کلمه الله گردد و بروح شریعه الله جمیع اشیا بدرجه کمال رسد * مائده آسمانی مستسط گردد بصحات قدس شرق و غرب معطر نماید * تعالیم الهی جهانبگیر شود نفوس تربیت شود سائغ مشکوره حاصل گردد و ترفیاب کاه در عالم ۲۰ انسانی حلوه نماید * و موصات رحمانی احاطه کند و شمس حقیقہ ارفاق ملکوت بهاب فوت و حرارت اشراق نماید * و چون بدائرة نصف النهار رسد رو بدروب و روال یهد * و آن بهار روحانرا بر پی زمان حرا ن آند نشو و نما یابسد * نسیم مندل بریح عصف گردد و موسم سقم * طراوب و لطافت باع و صحرا و گلزار را رائل کند * یعنی اتحادات ۲۵ وحدانیه نمایند * احلاق و رحمانیه مندل گردد * نورانیت بلوب مکتب شود

مربوط * مریت و ریب و کمال زمین در آنست که از فیض انبیا الهی
 سر و حرم گردد * نباتات انبیا شود گل و ریاحین بروید در حیات بارور
 بر آن عمر گردد و میوه ناره و بر محشود * گلشن تشکیل گردد چمن
 بر آن یابد کشت راز و کوهسار حله حصرا پوشد * باغ و راع و مدد
 ۵ و فری رست یابد * این سعادت عالم حماد است اما مهیت علویت و کمال
 عالم نبات در اینست که درختی در کنار حوضی از آب شیرین و قد
 بهرارد * لسم حوشی بر او ورد و حرارت آفتاب بتاند و باغبان در رست
 او بر دارد و رور رور نشو و نما نماید و ثمر محشود * و سعادت حقیقی آن
 در آنست که عالم حیوان و عالم انسان ترقی کند و بدل مایه تحلیل
 ۱۰ در جسم حیوان و انسان گردد * و علوت عالم حیوان در آنست که
 اعضا و حوارج و فوای آن مکمل و ما محصا حاصر و مهیا گردد * و این
 مهیا بر و شرف و علویت آنهاست * مثلا مهیا سعادت حیوان
 در آنست حمی سر و حرمت و آب جاری در مهیت حلاوت و حشمت
 در عات طراوت اگر چنین چیزی مهیا شود دیگر ما فوق آن سعادت
 ۱۵ محبت حیوان متصور نه * مثلا مرغی در حشمت سر و حرمت در محل
 بر لطافت بلندی و درخت بومسندی بر فراز ساح بلندی آشیانه
 سارد و آنچه خواهد از دانه و آب حاصر و مهیا باشد * این از برای
 پرده سعادت کلیه است * ولی سعادت حقیقی اینست که از عالم حیوان
 عالم انسان انتقال نماید مثل حیوانات دره که بواسطه هوا و آب
 ۲۰ در خوف انسان حلول نماید و تحلیل گردد و بدل مایه تحلیل در جسم
 انسان گردد این مهیا بر عزت و سعادت اوست دیگر ما فوق آن عزتی
 برای او تصور نشود * پس واضح و معلوم شد که این نعم و راح
 و ثواب حسامیه سعادت نامه حماد و نبات و حیوان است و هیچ ثروت
 و عنائی و راح و آسایشی در عالم حسامی مثل عنای این طور نیست
 ۲۵ محبت اینکه این صحرا و کوهسار فصای آشیانه او و جمع دانهها و حرمتها

بخشد حواه در رح حورا بتابد * اما جاهلان نادان عاشق و روحند
 وواله وحیران مشارق به آفتاب * ووقتی که در رح سرطان بود بوحه
 داشتند * بعد آن آفتاب در رح میران انتقال کرد چون عاس رح
 بود بد متوحه و متمسك در رح سدید و محتجب از آفتاب چه که آفتاب
 ۵ انتقال کرد * مسلا یکوفتی شمس حقیقت از رح ابراهیمی پر روی
 انداخت * بعد در رح موسوی شفیق رد واقعی روشن نمود * بعد
 از رح مسیحی در مهات فوت و حرارت و اشراق طلوع کرد * آنان
 که طالب حقیقت بودند آن حقیقت را در هر جا دیدند ساحد شدند
 اما آهائی که متمسك ناراهم بودند وقتی که تحلی بر طور نمود و حصب
 ۱۰ موسی را روشن کرد محجب شدند و آهائی که متمسك موسی بودند
 وقتی که شمس حقیقت از نقطه مسیحی در مهات نورایت حلوه رانی
 کرد محجب شدند و پس علی دلك * پس باید انسان طالب حصب
 باشد آن حقیقت را در هر ذات مقدسی یابد واله وحیران گردد
 و محجب فیض بران شود * ماسد پروانه عاشق نور باشد در هر
 ۱۵ رحاحی برافرورد و عثائه بلبل مفتون گل باشد در هر گلشی بروند
 و اگر آفتاب از معرب طالع شود آفتاب است باید محتجب عشرق شد
 و غربرا محل افول و غروب شمرد * و همچنین باید محری فیوضات الهیه
 و محس اشرفات رحامیه کرد و در هر حقیقتی واضح و آشکار ناب
 باید واله وحیران شد * ملاحظه کنید که هودا اگر متمسك نأف
 ۲۰ موسوی بودند بلکه باطر شمس حقیقت بودند الهه آن سمس را
 در مطلع حقیقی مسیحی در مهات حلوه رحمانی مشاهده مسمودند
 ولی هر ار افسوس که تلفظ موسی متمسك شدند و از آن فص الهی
 و حلوه رانی محروم ماندند

(ید) بیا عننا بحقیقت و حقیقت

۲۵ شرافت و علویت هر کائی از موجودات بأمری مشروط و نکیمی

فَسِّرْ لِي فِي حَقِّ مَعْقُولَاتِكَ

متعلق مسائل مذهب عیسوی

گفتگو بر سر ناها

* (۹) در بیان آنکه معقولان فقط

* بواسطه اظهار دردی حس محسوس نادان شود *

ك مسأله ایست که حیل مداراست از برای ادراك مسائل دیگر که
 ذکر نموده و خواهم کرد تا محوهر مسائل فی برد * و آن ایست که
 ۵ معلومات انسانی منقسم بدو قسم است * قسمی معلومات محسوسه است
 یعنی شیئی که چشم و یا گوش و یا شامه و یا دایقه و یا لامسه ادراك نماید
 آنرا محسوس نامند * مثلا این آفتاب محسوس است زیرا دیده میشود
 این را محسوس گویند * و همچنین اصوات محسوس است زیرا گوش
 منشود و روائح محسوس است زیرا مشمومست * شامه احساس آن
 ۱۰ میکند و طعموم محسوس است زیرا دایقه ادراك حلاوت و حموص
 و ملاحات آنرا میباید و حرارت و برودت محسوس است زیرا لامسه
 ادراك آنرا میباید اینها را حقائق محسوسه گویند * اما قسم دیگر
 از معلومات انسانی معقولیات است یعنی حقائق معقوله است که
 صورت خارجی ندارد و مکان ندارد و غیر محسوسه است * مثلاً قوه
 ۱۵ عقل محسوس نیست و صفات انسانیه بنامها محسوس نیست بلکه
 حقائق معقوله است * و همچنین حب بر حقیقت معقوله است محسوسه
 نیست زیرا این حقایق را گوش نشود چشم نبیند شامه استشمام نکند
 ۱۸ دایقه بچشد لامسه ادراك نماید حتی ماده ایری که فوایشرا در حرکت

ثروت و موت او و جمع اراضی و فری و چمن و مرعی و حشگل و صحرا
 ملك او * حال این مرع عی بر است یا اعیاء انسان * ربرا آنچه دانه
 چید و بختش و روتش باقص حاصل نماید * پس معلوم شد که عرب
 و علویت انسان مجرد لذائذ جسمانی و نعم دنیوی نه بلکه این سعادت
 ۵ جسمانی فرع است * و اما اصل علویت انسانی حصائل و فضائل است
 که ریت حقیقت انسانی و آن سبوحات رحمانیه و فیوضات ربانیه
 و احساسات وحدانیه و محبت الهیه و معرفت ربانیه و معارف عمومیه
 و ادراکات عقلیه و اکتشافات فیه است * عدل و انصاف است مدن
 و ألطاف است شهادت دایه است مروّت عطریه است صیانت حقوق
 ۱۰ است محافظه - همد و میثاق است راستی در جمیع امور است و حشم
 رستی در جمیع شؤون * حاشانی محبت حیر عموم است و مهربانی
 و رأفت با جمیع طوائف انسانی و اساع تعالیم الهیست و خدمت ملکوت
 رحمانی * هدایت خلق و تربیت ملل و امم است * این است سعادت عالم
 انسانی اینست علویت بشر در عالم امکانی اینست حیات اندی

و عرت آسمانی * و این مواهب در حقیقت انسان حرّ قوه ۱۵

ملکوتی الهی و تعالیم آسمانی جلوه نماید * ربرا

قوتی خواهد ما وراء الطبیعه و در عالم

طسعت عمومیه از این کمالات ممکن ولی بی

ثبات و بی نقا مثل شعاع آفتاب بر

دیوار * خداوند مهربان چنین ماح ۲۰

و هاجی بر سر انسان مهاده

س ناند بکوشیم تا گوهر

آندارش بر حجاب

بدر حشد

اسمی

ملا در نوراب اسب خدا در عمودی از بار طاهر سد * حال مقصد
 ان صورت محسوسه نیست يك حقیقت معقوله است که در صورت
 محسوسه بیان شده است * حضرت مسیح در درون خدا بود یا خدا
 والاس فی الآب * حال حضرت مسیح در درون خدا بود یا خدا
 ۵ در درون مسیح بود لا والله بلکه ان کیفیت معقوله ایست که بصورت
 محسوسه بیان شده است * آمدم در بیان عبارت مبارک امکه میفرماید
 « یا سلطان انی کب کاأحد من العباد ورافداً علی المهاد مرت علی تسام
 السبحان وعلمی علم ما کان لیس هذا من عیدی بل من لدن عزیر علم »
 ان مقام محلی است * این محسوس نیست معقول است و ان ارمان ماضی
 ۱۰ و حال واسدال مرا و مره است * ان تعبیر و تمثیل است محار است به
 حقیقت و به حالتی است که مفهوم انسانست * یعنی حواب بوده بدار
 سده بلکه انتقال از حالی محالی است * مثلاً نوم حال سکونست
 و بیداری حال حرکت * نوم حالت صمت است بیداری حالت لطق نوم
 حالت حماس و بیداری حالت ظهور * ملا در فارسی و عربی تعبیر
 ۱۵ میشود که من حواب بود بهار آمد بیدار شد نار میں مرده بود بهار آمد
 رده گشت * این تعبیر تمثیلی است و تشبیه و تأویل در عالم معانی * ناری
 مظاهر مقدسه لم رل حقائق نورایه بوده و هسند تعبیر و تبدیلی در باب
 آنها حاصل نگردد * نهایت آنست که فل از ظهور چوب ساکن
 و صامت مانند نائمند و بعد از ظهور ناطق و شارق مانند بیدار *

(یز) وَلَدْنِیْ حَصْرٌ مَّسِیْحٌ

سؤال

ولاد حضرت مسیح از روح القدس بچه محوی بوده است

حواب

۲۴ در ان مسأله در میان الهیون و مادیون اختلافست * الهیون

طبیعیه حرارت و نور [و] کهر با و معاطیس گویند آن در حصص
معقوله است به محسوسه * و همچنین نفس طبیعت در حقیقت معقوله
است به محسوسه * و همچنین روح انسانی حقیقت معقوله است به
محسوسه * و چون خواهی که این حقائق معقوله را بیان نمائی محور
۵ بر آئی که در قالب محسوس افعاع نمائی و بیان کنی ررا در خارج حر
محسوس نسبت * پس چون بیان حقیقت روح و شئون و مراتب خواهی
محور بر آئی که بصورت محسوسات بیان نمائی ررا در خارج حر
محسوس موحود به * مثلاً حرن و سرور از امور معقوله است و چون
آن کمیت روحیه را بیان خواهی گوئی دلم سنگ سد یا فلیم گشایش
۱۰ یاف و حال آنکه در روح انسان و قلب به سگی حاصل و نه گشایش
بلکه کیفیتی است روحیه و معقوله * چون بیان خواهی محوری
که بصورت محسوسه بیان کنی * مثلاً میگوئی فلان شخص حلی
رفی کرد و حال آنکه در مقام و مجلس بافی و برقرار * و فلان کس
مقامش عالی شد و حال آنکه آن شخص مثل سائر اسخاص بر زمین راه
۱۵ میبرد * ولی این علو و رفی یک کمیت روحانست و حقیقت معقوله
است چون بیان خواهی محوری بصورت محسوسه بیان کنی چه که
در خارج حر محسوس نیست * مثلاً علم را نور تأویل کنی و جهل را
ظلمت * حال ملاحظه نمائید آیا علم نور محسوس است و یا جهل ظلمت
محسوسه اند؟ چنین نیست فقط کیفیت معقوله است و وقتی که در خارج
۲۰ باب خواهی علم را نور جهل را ظلمت خوانی و گوئی که قلب من
باریک بود بعد روشن شد * حال آن روشائی علم و آن ظلمت جهل
حقیقت معقوله است به محسوسه * ولیکن چون در خارج بیان
خواهم محورم بصورت محسوسه بیان کنیم * پس معلوم شد که
کوتری که داخل مسیح شد به این کور محسوسه است بلکه یک
۲۵ کیفیت روحانی بود محض بهم و بهم بصورت محسوسه بیان شد

ولو بدرج مشکل راست یا آنکه فی پدر شما با وجود ایسکه معترف
راں هسید که اسان اول حواء بدرج حواء در مدت فلیله فی پدر
ومادر وجود یافت * شبهه نماد که اسانی فی پدر ممکن و حایر و اس را
مسحیل سوان شمرد * و اگر مسحیل بدانی فی انصافیست * ملا
۵ اگر گوئی اس چراغ بدون فلیله و روع و فقی روس شد * پس اگر
نگوئی بدون فلیل مسحیل است فی انصافیست * حصرت مسیح مادر
داس اما اسان اول باعقاد مادون به پدر داشت و به مادر *

(ج) سَوَالُ الْفَصِيلَةِ الْبَدْرِيَّةِ

سؤال

عرب و فصیلت فی پدری چیست

۱۰

جواب

شخص بررگوار حواء فی پدر حواء با پدر نکست است * فی پدری
اگر فصیلت است آدم اعظم وافصل ار کل انبیا و رسل است * و روا به
پدر داست و به مادر آنچه سبب عرب و بررگوار یسبح لیلیات و فیو صاب
۱۵ کمال الهی است * آفتاب ار ماده و صورت بولد یافه و اس دو نمثانه
پدر و مادر است * ولی کمال محض است و طلبات را به ماده و به صورتی
و به پدری و به مادری * ولی بعض صرف * حصرت آدم را ماده حیات
حسدی حا کست * حصرت ابراهیم را ماده حسدی لطفه ناک الهه
لطفه طسه طاهره به ار حاک و حماد و اس گذشته در احوال نوحا
۲۰ در باب اول در آیه سیدم منبر ماند « و اما آن کسانی که اورا قبول
کردند آمارا قدر د داد ما فریدان خدا گردید یعنی هر که باسم او ایمان
آورد که به ار حون و به ار حوا هس حسد و به ار حوا هس مردم بودند
بلکه ار حد او بد بولد یافه اند » ار اس آیه یوحنا معلوم میشود وجود
۲۴ حواریون بر متکون ار فوه حسانی نیس بلکه ار حقیقت

بر آید که حضرت مسیح از روح القدس بود * مادون را تصور حیات
 که این کیفیت مسجّل و ممسّح و لا ندارد در اسب * و در قرآن میفرماید
 « فأرسلنا لها روحاً فمثل لها بشراً سوياً » * یعنی روح القدس
 مثل تصویر بشر شد مثل صورتی که در آئینه تمثّل نماید و با مردم
 ۵ محاطه کرد * مادون بر آید که لایق از ارواح است و گوید که جسم
 حی از جسم متّکون نباشد و بدون تلقیح دگور و امانت محقق نمیشود
 و بر آید که از اسب گدسه در حیوان ممکن نیست از حیوان
 گدسه در نبات ممکن نیست * زیرا این روحیت دگور و امانت در جمیع
 کائنات حیه و نباتیه موجود حتی قرآن بر استدلال روحیه اسباب
 ۱۰ میباید « سبحان الذی خلق الارواح کلها مما تحت الارض ومن انفسهم
 و ما لا یعلمون » یعنی انسان و حیوان و نبات جمیع مردوح است « ومن
 کل شیء خلقنا روحین » * یعنی کائنات را جمیعاً مردوح خلق نمودیم
 خلاصه گویند انسان بی پدر تصور نشود * ولیکن الهیون در حواب
 گویند که این قصیه از محالات و متمنعات به اما دیده نشده زیرا فرسب
 ۱۵ میان شیء مسجّل و شیء غیر مرئی * مثلاً در زمان سابق بلغراف
 محارّه شرق و غرب در آن واحد غیر مرئی بود به مسجّل و غیر مرئی
 غیر مرئی بود به مستجّل و غیر مرئی بود به مسجّل * مادون
 اصرار در این مطلب دارند * الهیون در حواب گویند آنا این کره
 ارض قدم اسب یا حادث * مادون گویند موجب فو و کشفیات
 ۲۰ مکمله نماند است که حادث است * و در ندایب گوی آتش بود
 و بدرج اتمثال حاصل کرد و فشری شد و نمود * پس فو و فشر نبات
 نکون یافت * بعد حیوان و خود آمد بعد انسان محقق حسّات الهیون
 گویند که از تقریر شما معلوم و واضح گشت که نوع انسان در کره
 ارض حادث است به قدم * پس انسان اول یقیناً پدر و مادر نداشته
 ۲۵ زیرا وجود نوع انسان حادث است * آنا نکون انسان بی پدر و مادر

سوال

حضرت مسیح را با وجود کمال دانی چه احتیاج

لعسل تعمید بود و حکم این چه بود

جواب

- ۵ اصل تعمید غسل توبه است حضرت یوحنا نفوس را وصایا و نصایح میفرمود و توبه متداد و بعد تعمید میفرمود * پس واضح است که این تعمیل رمز است که توبه از جمع گناه نماید * یعنی ای خدا همچنین که جسم من را اوساح جسمانی ناک و مقدس گشت همچنین روح مرا را اوساح عالم طبیعت آنچه لایق درگاه احدیت بیست ناک و مقدس
- ۱۰ نما * و توبه رجوع از عصیان باطاعت * انسان بعد از دوری و محرومی توبه نماید و غسل کند * پس این غسل رمز است که ای خدا قلب مرا طیب و ظاهر کنی و از دوز محبت حوس پاک و مقدس نما * و حضرت مسیح چون خواست این سبب حیات یوحنا را بحری بن صوم در آن زمان ندارد لهذا خود حضرت این را جاری فرمود تا سبب ننه خلق شود و ناموس که شریعت سابقه بود کامل گردد * و لو این سبب یوحنا بود ولی فی الحقیقه غسل توبه بود * و این در شرائع الهیه جاری به ای که مسیح احیای لعسل تعمید داشت بلکه چون در آن زمان عمل مقبول ممدوح و عنوان نشارب ملکوت بود لهذا حضرت محری داشت * و لکن بعد فرمود که تعمید آب عصری به بلکه تعمید ۲۰ روح و آب باید * و در حای دیگر تعمید روح و آب فرمود * و مقصود از آب در اینجا آب عصری به را در حای دیگر تصریح روح و آب مفرماند * و از این آش معلوم گردد که آب عصری و آب عصری نسبت را تعمید تا تش محال است * پس روح فیض الهی است و ماء ۲۴ علم و حیات و بار محبة الله است * یعنی آب عصری سبب پاکی قلب

روحانہ است * شرف و بررگواری حضرت مسیح فی پدری بیست بلکه
 نکالاب و فیوصاب و تحلیات الہیہ است * اگر بررگواری حضرت
 مسیح بی پدری بود باید آدم از مسیح اعظم تر باشد زیرا کہ پدر داشت
 بہ مادر * و در نوراب میفرماید « خداوند خدا پس آدم را از حالک رمس
 ۵ سرست و در بنی وی روح حیاب دمید آدم بس رندہ شد » * ملاحظہ
 کنید کہ میفرماید کہ آدم روح حیات و خود یافت وار این گذشہ
 عبارت نوحا در حق حوارس دلالت بر آن نماید کہ آمان برار پدر
 آسمانی ہستند * پس معلوم کردید کہ حقیقت مقدسہ * یعنی وجود
 حقیقی ہر بررگواری از حق بحقق یافته است و بسفحہ روح القدس
 ۱۰ موجود سدہ است * مقصد انست اگر فی پدری اعظم منقبہ انسانی
 بود پس آدم بہتر از جمیع است زیرا کہ پدر دارد و نہ مادر * آیا انسان
 از مادہ حی خلق شود بہتر است یا آنکہ از حالک * الہ از مادہ حی
 خلق شود بہتر است * اما حضرت مسیح از روح القدس تولد و بحسب
 یافتہ بود * خلاصہ شرف و منقبہ ہوس مقدسہ مطاہر الہیہ نکالاب
 ۱۵ و فیوصاب و تحلیات ربانہ است بہ بدون آن *

(یٰط) سِوَالِ الزَّعْمِیَّةِ مَسِیحِ

در باب سم آیہ سردم از امحیل متی میفرماید « آنگاہ عسی
 از حلیل ناردن رد بحیی آمد ما از او تعمید یافت * اما بحی
 اورا مع عودہ گفت من احتیاج دارم کہ از بو تعمید
 ۲۰ یام و بو رد من مائی عسی در حواب وی گفت
 الآن نگدار زیرا کہ ما را ہمچین مناسبت است
 ما عام عدالت را نکال رسایم
 پس اورا وا گذاشت »

ار آتش رطوبت از ماء شعاع از شمس محال و متمنع است * زیرا ارم
دانی است * و حون و بدل و بدل حال از لوازم ممکناست لهذا احکام
بر بست بدل و بعیر رمان بدیل سود * مثلاً در رمان موسی مقتضی
و مناسب حال شریعت موسویه بود * و چون در رمان حصرت مسیح
۵ آن حال بدل و بعیر یافت نقسمی که دیگر شریعت موسویه مناسب
و موافق عالم انسانی بود لهذا نسخ گردید * چنانچه حصرت روح
سنت را سکست و طلافرا حرام فرمود * و بعد از حصرت مسیح
حوارون از نمه من حمله بطرس و پولس حیوانات محرمه نورات را
تحلیل کردند ماعدای لحم محق و فراین اصنام و حون و همچنین را
۱۰ این احکام از نمه را نافی گذاشتند * بعد بولس لحم محق و دناخ اصنام
و دم را بیز حلال نمود * و محرم را را نافی گذاشت حساب که بولس
در آئه چهاردهم از فصل چهاردهم از رساله خود تأهل رومیه میویسد
« من میدام و معتقدم رب مسیح که هیچ چیز بحس العین نیست بلکه
هر حبر بحس است بحمت آنکس که بحس میشمرد » و همچنین در آئه
۱۵ پاردهم از فصل اول از رساله بولس نطیطوس مذکور « جمیع اشیا
بحمت ناکان ناکست و از برای ناپاک چبری پاک نیست * زیرا آنان کل
بحسد حتی عقول و صماژشان » حال این بعیر و بدیل و نسخ بحمت
آن بود که عصر مسیح فناس لعصر موسی میشد بلکه حال و مقتضی
تکلی بعیر و بدیل یافت * لهذا آن احکام منسوخ گردید * زیرا وجود
۲۰ عالم مانند اساس و انبیا و رسل الهی طنبان حادق * شخص انسانی
بر حال واحده نماد امراض محمله عارض گردد و هر مرضی را علاجی
مخصوص * پس طبیب حادق هر علل و مرض را معالجه واحده نماید
بلکه مقتضای احلاص امراض و احوال ادویه و علاج را بعیر دهد
ر را برای شخص مرض هائل از حرارت عارض بود فلا بد طبیب
۲۵ حادق ادویه نارداده داد و چون وقتی دیگر مزاج این شخص منقلب شد

اسان نشود بلکه آب عنصری جسم اسارا پاک ماند * ولی آب
آسمانی و روح که علم و حیاست قلب اسارا طیب و طاهر کند * یعنی
آن قلب که از فیض روح القدس نصیب برد و مقدس گردد طیب و پاک
سود * مقصد اینست که حقیقت اسان از اوساح عالم طبع پاک
۵ و مقدس گردد اوساح عالم طبیعت صفات قبیحه است عصب اس
شهو است حب دنیا است بکراست کدست بقا است و راس خود
پرستی است و امثال ذلك * اسان از صولت نفس و هوای حر تأسدا
فیض روح القدس خلاص نشود * اینست که میفرماید تعمید روح
و آب و آلس لارم و واجب است * یعنی روح فیض الهی و ماء علم
۱۰ و حیات و مار محبة الله * و اسان باید ناس روح و ماء و آلس تعمید داد
با اسفاسه از فیض الهی کند و الا تعمید نآب عنصر را چه عمر * ولی
ان تعمید آب رمر از نوبه و استعمار از گناه بود * و در دور جمال
مبارك ان رمر را لروم * را حقیقت آن که تعمید روح و محبة
الله است مقرر و محقق *

(ك) ضَرُورَتِ تَعْمِيْدِ

۱۵

عسل تعمید موافقت و لارم یا آنکه نا موافق و غیر لارم

سؤال

ان عسل تعمید یا موافق است و لارم یا آنکه نا موافق و غیر

لارم * در صورت اولی نا وجود لروم چگونه مسوح شد

و در صورت ثانیه نا وجود عدم لروم چگونه

۲۰

نوحا محری داشت

جواب

بغير احوال و سدل و انقلاب رماں از لوازم ذاتیه ممکن است

۲۴ و لروم دانی از حقیقت اسیا امكاك ندارد * مثلاً امكاك حرار

نامقصدیات فروب آخیره چه قدر معاوست ممکن است الآن که احکام فروب اولی در این فروب آخیره جاری گردد * واضح است که بمع و محال است * و همچنین بعد از فروب کثیره که نگردد مقصدای فروب حالیه موافق فروب آیه نباشد و لابد از تعیر و تبدل است ۵ در اروپا احکام مصلای تعیر و تبدل کند چه بسیار حکم که در سبب سانه در قوانین و نظامات اروپا موحود بود و حال منسوخ گشته این تعیر و تبدل بجهت تبدل و تعیر افکار و احوال و اطوار است و بدون این سعادت عالم نشره محمل * مثلاً حکم نوراب است که اگر سب را کسی بشکند حکم قتل است بلکه ده حکم قتل در نوراب است ۱۰ حال در قرون حاله ممکن است این احکام اجرا گردد واضح است که بمع و مستحیل است * لهذا تعیر و تبدل یافت * و این تبدل و تعیر احکام دلائل کافی بر حکمت بالغه الهیه است * در این مسأله بمعی لارمست و سب لائح و واضح * طوبی للمفسرین *

﴿ کا ﴾ نَازِقُ خَمْنٍ خَرَزَانِ خَبِثَتِ

سوئال

۱۵

حصر مسیح میفرماید « من آن نازی که از آسمان نازل شد و هر کس از این نان ساول نماید اندامش میزد » مقصود از این بیان چه *

جواب

مقصد از این نان مائده آسمانی و کمالات الهی است یعنی هر کس ۲۰ از این مائده ساول نماید یعنی اکسبات فیض الهی کند و افساس انوار رحمانی کند و از کمالات من نصیب برد حیات اندی یابد * مقصد از حوون بر روح حیاتیست و آن کمالات الهی و حلوه ربانی و فیض ۲۳ صمدانست * زیرا جمیع احرار بدن انسان بواسطه حریان حوون ماده

حرارت سروده تسدیل گشت * لاند طیب حادق ادویه ناردده را
 نسخ نمود وادویه حاره محویر نمود * وای تعیر و تسدیل ار مقتضای
 حال مریض است و بر حدافت طیب دلیل حلیل * مثلاً ملاحظه نمائید
 آیا شریعت نورات در این عصر و زمان ممکن الا حراست لا والله بلکه
 مسیحیل و محالست * س لا بد خداوند متعال آن شریعت توراب را
 در زمان مسیح نسخ فرمود * و همچنین ملاحظه نمائید که غسل تعمید
 در زمان یوحای معمدان سبب بد کر و تنه نفوس بود تا از جمع
 گناهان توبه نمایند و مسطر ظهور ملکوت مسیح گردید * اما
 در این امام در آسیا فاولیک و ارتودکس اطفال شیر حواری را در این
 ۱۰ آب مخلوط روعن ریتون عوطه دهند بقسمی که بعضی اطفال از این
 رحمت مرخص گردید * و در وقت تعمید بلرزد و مضطرب شود
 و در حای دیگر آب تعمید سپس پیشانی باشد * و اطفال حه شق اول
 و چه شق ثانی هیچوجه احساس روحانی ندارند * پس چه ثمری از این
 حاصل بلکه سائر ملل بعضی واسعراست نمایند که این طفل رصع را
 ۱۵ چرا در این آب عوطه دهند به سبب تنه طفل است و به سبب اتمان
 و به سبب ایقاع محرد لك عادتی است که محری میدارند * اما در زمان
 یوحای معمدان چنین نبود بلکه حضرت یوحنا ابتدا نفوس را نصیحت
 میفرمود و بنونه از گناه دلالت میکرد و باسظار ظهور مسیح بشوق
 میسمود * هر نفسی که غسل تعمید می یافت در نهایت نزع و خشوع
 ۲۰ توبه از گناه میکرد و حسد خویش را بر او ساحت طاهری طیب
 و طاهر میسمود * و در کمال اشتیاق شب و روز آنرا تا مسطر ظهور
 مسیح بود و دخول در ملکوت روح الله * ناری مقصود اینست که
 تعیر و تسدیل احوال و انقلاب مقتضیات قرون و اعصار سبب نسخ
 شرایع گردد * و را زمانی آند که آن احکام موافق و مطابق احوال باشد
 ۲۵ ملاحظه نمائید که مقتضیات قرون اولی با مقتضیات قرون وسطی

عصری طبیعت نشری بود و حسد آسمانی طبیعت رحمانی * سبحان الله
 بعضی تصور چنان نمایند که نان قربان حقیقت حصرت مسیح است
 و لاهوت و روح القدس حلول در آن نموده و موحود است * و حال
 آنکه خون قربان تناول شود بعد از دفعه چند فاسد محض گردد
 ۵ و بعیر کلی یابد * پس چگونه چنین وهمی را تصور توان نمود استعصر
 الله عن هذا الوهم العظم * خلاصه مقال آنکه لظهور حصرت مسیح
 لعالم مقدسه که فیص اندیست منشر شد و انوار هدایت ساطع گشت
 و روح حیات بحقائق السایه مندول گردید * هر کس هدایت یافت
 ریده سد و هر کس گمراه ماند بموت اندی گرفتار گردید * و آن نان
 ۱۰ که از آسمان نازل شد حسد ملکوتی حصرت مسیح بود و عنصر
 روحانی او که حصرات حواریون از آن ناول نمودند و حیات انده
 یافتند * حواریون از دست حصرت مسیح بسیار عدا حورده بودند
 چرا عشاء ربانی امیدار یافت * پس معلوم شد که مراد از نان آسمانی
 این نان عصری نه بلکه مقصد مائده الهیه حسد روحانی حصرت
 ۱۵ مسیح بود * و آن فیوضات ربانیه و کلمات رحمانیه بود که حواریون
 نصیب یافتند و از آن سیر گشتند و همچنین ملاحظه کنید که در وقتی
 که حصرت مسیح نارا برکت دادند و فرمودند این حسد منست
 و لحواریون عیاب فرمودند حصرت مسیح در رد حواریون مشخص
 و معین و محسم و موحود بودند منقلب نان و حمر نشدید اگر منقلب
 ۲۰ نان و حمر شده بودند ناند دیگر در آن وقت در رد حواریون
 حصرت مسیح محسم مشخص معین نماید * پس معلوم شد که
 این نان و حمر رمزی بود و آن عبارت از آب بود که
 فیوضات و کلمات من شماها داده شده * و چون
 از این فیص مسقیم سدید حیات اندیه یافتید
 و از مائده آسمانی بهره و نصیب بردید *

حيائيرا ارحون اڪساب نمايد * در انجيل نوحا در فصل ششم آه
 دست وشتم ميمرمايد * شما ميگويم که مرا ميطلبند به سب
 معجزاني کهديد بلکه سب آن نان که خوردید وسير شديد * ان
 واضح است که ناني که حواريون خوردید وسير شدند فيوصاف آسماني
 ۵ بود * ررا در آه سي وسوم در فصل مد کور ميمرماند * ررا که
 نان خدا آست که ار آسمان نازل شده بجهان حيات بخشد * ان معلوم
 است که حسد مسيح ار آسمان [نازل] شد ار رحم ريم آمد * وآيه
 ار آسمان الهي نازل گردید روح مسيح بود * وحوون هود گمان کردند
 که مقصد حضرت حسد است لهذا اعتراض کردند * چنانکه در آه
 ۱۰ چهل ودوم ار فصل مد کور ميمرماند وگفتند آيا ان عيسي سر يوسف
 نيست که ما پدر ومادر اورا ميشناسيم * پس چگونه ميگويد که ار آسمان
 نازل شده ام * ملاحظه نمائيد که چگونه واضح است که مقصود حضرت
 ار نان آسماني روح حضرتس وفيوصاف وکلمات وتعليقات او چنانکه
 در آه شصت وشش ار فصل مد کور بيان ميمرمايد « روح اسب
 ۱۵ که ريده ميکند واما ار حسد فائده نيست » * پس واضح شد که
 روح مسيح نعمت آسماني بود که ار آسمان نازل وهر کس ار اين روح
 اسفاصه نمائد يعني تعالم آسماني گيرد حيات انديه يابد * اينس که
 در آه سي وپنجم ميمرمايد عيسي نايشان گفت من نان حبات هسم
 کسي که افعال من نمايد هر گر گرسنه نشود * وهر کس من ايمان
 ۲۰ آورد هر گر نشه سگردد * ملاحظه کنيد که خورد را بافال و نوشد را
 بايمان توصيح ميمرمايد * پس واضح ومحقق گردید که مائده آسماني
 فيوصاف رحمايه وتجليات روحيه وتعالم سمائيه ومعاني کلبه حضرت
 مسيح است وحور دن عبارت ار افعال ونوشيدن کبابه ار اعالم
 ررا حصر را يك حسد عصري بود ويك حسد آسماني * حسد عصري
 ۲۵ مصلوب شد * اما حسد آسماني جي و باقي وسب حيات جاوداني * حسد

لذا برهان میشود * پس معجزات اگر از برای حاضرین برهاست
 از برای مائین برهان نیست * اما در نوم ظهور اهل نصیرت جمع
 شؤبات مطهر ظهور را معجزات یاسد ررا ممتار از مادوست * همین
 که ممتار از مادوست معجزه محص است * ملاحظه نمائید که حصرت
 ۵ مسیح فرد ووحید من دوت طهیر و معین و بدون ساه و لشکر
 در بهات مظلومت در مقابل جمع من علی الارض علم الهی بلند نمود
 و معاومت کرد * و جمیع را عافت معلوب نمود و لو نظاهر مصلوب
 گردید * حال ان قصیه معجزه محص است اندا انکار نتوان نمود
 دیگر در حقیقت حصرت مسیح احتیاج برهان دیگر به * و این
 ۱۰ معجزات طاهره در برد اهل حقیقت اهمیت ندارد * مثلاً اگر کوری
 دنیا سود عافیت نارکور گردد * یعنی نمیرد و از جمیع حواس و هوای
 محروم شود لذا کور بینا کردن اهمیتی ندارد * ررا ان قوه بالمال
 محمل گردد * و اگر جسم مرده رنده شود چه ثمر دارد ریرا نار نمیرد
 اما اهمیت در اعطای نصیرت و حیات اندیست * یعنی حیات روحانی
 ۱۵ الهی ررا ان حیات حسما بر تقائی به و وجودش عین عدم است * مثل
 آنکه حصرت مسیح در حواب یکی از بلامید میفرماید که نگذار
 مرده را مردها دفن کنید ریرا مولود از حسد حسداست و مولود
 از روح روح است * ملاحظه کنید نفوسی که نظاهر محسم رنده
 بودند آنا را مسیح اموات شمرده * ریرا حیات اندیست و وجود
 ۲۰ و خود حقیقی لذا اگر در کتب مقدسه ذکر احیای امواتست مقصد
 آنست که بحیات انده موفق شدند * و یا آنکه کور بود بینا شد
 مقصد از ان بینائی نصیرت حقیقیه است و یا آنکه کور بود شوا شد
 مقصد آنکه گوش روحانی یافت و سماع ملکوتی موفق گشت * و این
 نص انحیل ثبات شده که حصرت مسیح میفرماید که اینها مثل
 ۲۵ آناند که اشعیا گفته * اینها چشم دارند اما بیند گوش دارند

(ک) سؤال الفجر فی جواب

سؤال

معجراتی در حق حصرب مسیح روایت شده است * این روان
فی الحقیقه محسب معنی لعلی بلقی گردد یا آنکه معانی دیگر دارد
ه ریرامون صحیحه ثابت است که ماهیت آسیا منقلب نگردد *
و جمیع کائنات در تحت قانون کلی و نظامیست که ابداً محلف نباشد لهذا
حارق قانون کلی ممکن * *

جواب

مظاهر مقدسه الهیه مصدر معجراتند و مطهر آثار عجیه * هر امر
۱۰ مشکلی و غیر ممکن از برای آنان ممکن و حایر است * ر را نمونی
حارق العاده از ایشاب حارق العاده صدور یابد و تقدیری ما وراء
طبیعت تأثیر در عالم طبیعت نمایند * از کلشان امور عجیه صادر شده
ولی در کتب مقدسه اصطلاح مخصوصی موجود * و در رد آنان این
معجرات و آثار عجیه اهمیتی ندارد حتی ذکرش نخواهد بود اگر این
۱۵ معجرات را رها ناعظم حوایم دلیل و حجت از برای حاضرینست *
طائین مثلاً اگر از برای شخص طالب حارج از حضرت موسی و حصرب
مسح آثار عجیه روایت شود انکار کند و گوید از بهایر شواذریعی
نشاهدات خلق کثیر آثار عجیه روایت شده است و در کتب ثبت
گشته * و هم از بهایک کتاب آثار عجیه نوشته * پس طالب نگردد
۲۰ از کجا بدانم هود و نصاری راست گویند و رهن دروغ گویند هر
دو روایت است و هر دو خبر متواتر و هر دو مدون در کتاب * هر
یک را احتمال وقوع و عدم وقوع توان داد و دیگران چنان * و اگر
۲۳ راست است هر دو راست اگر قبول شود هر دو را باید قبول نمود

آنه سردم میرماید « وکسی نآسمان رفت مگر کسی که ار آسمان آمد
 ان انسان آنکه در آسمانست » ملاحظه کنید که میگوید ان انسان
 در آسمان است و حال آنکه حضرت آن وقت در زمین بودند * و همچنین
 ملاحظه کنید که صراحه میرماید مسیح ار آسمان آمده است و حال
 ۵ آنکه ار رحم مرم بود و جسم حضرت ار مرم تولد یافت * پس واضح
 شد که مقصد ار ان عبارت که میرماید ان انسان ار آسمان آمد
 ار لب معنوی به طاهری روحانیست به جسمانی * یعنی هر چند حضرت
 مسیح بطاهر ار رحم مرم تولد یافت ولی فی الحقیقه ار آسمان مرکر
 سمس حقیقت عالم الهی ملکوت رحمانی آمد * و چون واضح شد که
 ۱۰ مسیح ار آسمان روحانی ملکوت الهی آمد * پس مقصود ار عیون
 مسیح در زیر زمین سه روز بر امری معنویست به طاهری * و همچنین
 فام مسیح ار نطن ارض بر امریست معنوی و کیفیتی است روحانی
 به جسمانی * و همچنین صعود مسیح نآسمان آن بر امریست روحانی
 به جسمانی * و گذشته ار ان سان این آسمان طاهری فائات و محقق
 ۱۵ گشته که فصای نامساهی و فارغ و حالی و حولانگاه محوم و کواکب
 نامساهی است لهذا سان میکسم که پیام مسیح عبارت ار ایست که
 حصراب حواریس بعد از شهادت حصراب مسیح مضطرب و پریشان
 شدند حقیقت مسیحیه که عبارت ار تعالیم و فیوضات و کالات و فوه
 روحانیه مسیحیه است دو سه روز بعد ار شهادت حتی و مستور شد
 ۲۰ حلوه و طهوری نداشت بلکه حکم معقود یافت * بر ا مؤمنین عبارت
 ار نفوس متعدده بودند و آنان بر مضطرب و پریشان * امر حضرت
 روح الله ماسد جسم فی حال شد * و چون بعد ار سه روز حصراب
 حواریون نانت و راسخ گشتند و بر خدمت امر مسیح قیام نمودند
 و مصمم بر آن شدند که تعالیم الهی را ترویج کنند و وصایای مسیح را
 ۲۵ محری دارند و پیام بر خدمت مسیح کردند * حقیقت مسیح حلوه نمود

لکن نشوید * و من آنها را شما دم * و مقصد این نسب که مظاهر
طهور طاهر از احرای معجراتند زیرا مادر هستند لکن بردشان
نصیرت باطنی و گوش روحانی و حیات اندی مقبول و مهم است * پس
در هر حائی از کتب مقدسه که مد کور است کور بود نباشد * مقصد
اینست که کور باطن بود نصیرت روحانی فائز شد و با حائل بود عالم
شد و با عاقل بود هشیار گشت و با ناسوتی بود ملکوتی شد * چون
این نصیرت و سمع و حیات و شما اندیست لهذا اهمیت دارد و الاحسان
و فوای حیوای را چه اهمیت و قدر و حیثیتی * ماسد او هام در انام
معدوده مسعی گردد * مثلاً اگر چراغ خاموشی روشن شود نار
۱۰ خاموش گردد * ولی چراغ آفتاب همیشه روشن است این اهمیت دارد

(ج) سُؤَالُ الزَّوْمِیْلِیْ بِجَسَدِیْ

سؤال

مقصود از پیام مسیح بعد از سه روز چه بود *

جواب

۱۵ پیام مظاهر الهیه بحسد نیست جمیع شؤنات و حالات و اعمال و ناسنس
و تعلم و تعسیر و تشنه و ترتب ایشان عبارت از امور روحانی
و معنویست تعلق بحسبانات ندارد * مثلاً مسأله مسیح از آسمان آمد
این مطلب در مواقع متعدده از انجیل مصرح است که این انسان
از آسمان آمد * و این انسان در آسمانست و با آسمان رود چنانکه در فصل
۲۰ ششم آیه سی و هشتم از انجیل یوحنا میفرماید * « زیرا من از آسمان
آمدم » و همچنین در آیه چهل و دوم میفرماید که « گفتند آنان
سحس یسوع بن یوسف نیست که پدر و مادر او را میشناسم چگونه
۲۳ مگوید من از آسمان آمدم » و همچنین در انجیل یوحنا در فصل سیم

بطریق نوحه کرد و زبان محبت و برهان گشود * پس حلول روح القدس عبارت از اینست که مجدب روح مسیحائی شدید و اسقامه و ثبوت نامسد و روح محبة الله حیات حدید حاصل نمودند و حصرت مسیح را رنده و معین و طهیر دیدند * فطره بودند دریا سدید * پشه بودند عذاب سما گشند صعیف بودند قوی شدند * مثل آنها مثل آئینه ها بود که در مقابل آفتاب آید الهه پرتو و انوار در آن آسکار گردد *

(ک) سؤالات فیض روح القدس

چه چیز است

حواب

- ۱۰ مقصود از روح القدس فیض الهی است و اشعه ساطعه از مطهر ظهور و براسماع آفتاب حقیقت مرکزش مسیح بود و از این مرکز حلیل حقیقت مسیح فیض الهی بر سائر مرایا که حقائق حواریون بود اشراق نمود * مقصود از حلول روح القدس بر حواریین اینست که آن فیض حلیل الهی تجلی و افاضه بر حقایق حواریین نمود والا دخول و خروج و برول و حلول از خواص احسامست به ارواح * یعنی حقائق محسوسه را دخول و حلول است به لطائف معقوله را و حقائق معقوله مل عقل و حب و علم و تصور و فکر آنها را دخول و خروج و حلولی نسبت بلکه عبارت از تعلق است * مثلاً علم که عبارت از صورت حاصله عند العقل است آن امریست معقول * و دخول و خروج در عقل ۲۰ امر موهوم بلکه تعلق حصولی دارد ماسد صور مطبوعه در آن سه پس چون ثابت و مبرهن است که حقایق معقوله را دخول و حلولی نسبت الهه روح القدس را صعود و برول و دخول و خروج و مرج و حلول ممسح و محالست * مایب اینست که روح القدس ماسد آفتاب ۲۱ جلوه در مرآت نمود * و در بعضی مواضع از کتب مقدسه ذکر روح

و فیص مسیح آشکار گشت و شریعت مسیح حان یافت و تعالیم و وصایای مسیح ظاهر و آشکار گردید * یعنی امر مسیح مانند حسد فی حانی بود * حان و فیص روح القدس احاطه نمود * ایست معنی پیام مسیح و این پیام حقیقی بود * و چون فسیس ها معنی انجیل را نفهمیدند و بر مر ۵ فی بردند لهذا گفتند که دین مخالف علم است و علم معارض دین * را از جمله این مسأله صعود حضرت مسیح با جسم عنصری ناسنای طاهری مخالف فنون ریاضی بود و لکن حوب حقیقت مسأله آشکار گردد و این رمز بیان سود بهنج وجه علم معارضه نماید بلکه علم و عقل تصدیق نماید *

۱۰ (ک) سِوَالِ الزَّخَاوِلِ رُوحِ الْقُدُسِ

سؤال

روح القدس که حوال کرد بر حواریین در انجیل مذکور آنا این بچه نحو بوده است وجه معنی دارد *

جواب

۱۵ این حوال روح القدس به مثل حوال هوا در حوف انسان است * این تعبیر و نشانه است به تصور و تحقیق بلکه مقصد مثل حوال آفتاب در بر آفت * یعنی محلی او ظاهر شود * حواریون بعد از صعود مسیح مضطرب شدند آراء و افکار شان متشتت و مختلف شد بعد ثاب و متحد گشتند * و در عید عنصره مجمع شدند و منقطع گشتند چشم ۲۰ از خود پوشیدند و از راحت و مسرت این جهان گذشتند و جسم و روح را فدای حان نمودند * رُك حان گفتند و فی سر و سامان گشتند حتی هستی خویش را فراموش نمودند * پس تأیید الهی رسید و فوت روح القدس ظاهر گشت و روحانیت مسیح علیه نمود و محبه الله ۲۴ رمان از دست برد * آبرور مؤید شدند و هر کس محبت بلیع امر الله

آن کلمات را ادراک خواهید نمود * و حال من نیز حد کلمه در این خصوص
 محسب میدارم و آن اینکه مسیح در آمدن اول بر آسمان آمد چنانچه
 مصرح در انجیل است * حتی خود حصر میفرماید این انسان
 از آسمان آمد و این انسان در آسمانست و آسمان صعود نماید چرا آن
 ۵ کسی که از آسمان آمد * این مسلم در رد عموم است که مسیح از آسمان
 آمد و حال آنکه محسب ظاهر از رحم مریم آمد * همچنانکه در دفعه
 اولی وی الحقیقه از آسمان آمد و لو محسب ظاهر از ارحام آمد * همچنین
 در محیی ثانی بر تحقیقت از آسمان آمد و لو بطاهر از ارحام آید
 و شروطی که در انجیل محمت محیی ثانی مسیح مذکور همان شروط
 ۱۰ در محیی اول مصرح چنانکه از پیش گذشت * در کتاب اشعیا خبر
 میدهد که مسیح شرق و غرب را فتح خواهد نمود و جمع ملل عالم
 در ظل مسیح خواهد آمد و سلطنت مسیح تشکیل خواهد گردید
 و از مکان غیر معلوم خواهد آمد * و خطاکاران دینوت خواهد بیاقت
 و عدالت چنان محری خواهد گشت که گرگت و ربه و لنگت و برعاله
 ۱۵ و مار و طفل شیر خواره در یک چشمه و یک چمن و یک آسیابان اجتماع
 خواهند نمود * محیی اول بر مشروط باین شروط بود و حال آنکه
 محسب ظاهر هیچک از این شروط وقوع نیافت لهذا یهود اعراس
 بر مسیح کردند * و اسعصر الله مسیح را مسیح خواندند و هادم بنیان
 الهی شمریدند و محرب سنت و شریعت دانسندند و نفی و فساد دادند
 ۲۰ و حال آنکه شروط کلا و طراً معانی داشت * ولی یهود پی معانی آن
 نبردند * لهذا محسب گشتند و همچنین محیی ثانی مسیح بر این موال
 است * علام و شروطی که بیان شده جمیع معانی دارد نه محسب ظاهر
 اگر محسب ظاهر باشد از جمله میفرماید جمیع محوم بر روی زمین سقوط
 نماید محوم بی پایان و بشمار است و فساد بر روی زمین و حالیه ذات
 ۲۵ و محقق گشته که حرم شمس تحمیباً قرب یک ملیون و نیم اعظم

میشود * و مقصد شخص است مثل آنکه در محاطات و مکالمات مصطلح است که فلان شخص روح محسم است و حمیت و مروت مشخصه * در این مقام نظر راح بیست بلکه نظر سراح است چنانکه در الحبل بوجها درد کر موعود بعد حضرت مسیح در فصل ساردم آیه دوازدهم مفرماید « و بسیار چیزهای دیگر بر دارم شما بگویم لکن الآن طواف محل آهارا بنارید و لکن چون اویمی روح راسی آید شما را حمیع راستی هدایت خواهد کرد * زیرا که از نفس خود تکلم نماید بلکه آنچه شنیده است سخن خواهد گفت » حال بدوی ملاحظه نمائید که از این عبارت « زیرا از نفس خود تکلم نماید بلکه آنچه شنیده است سخن خواهد گفت » معلوم میشود که این روح راستی انسانی محسم است که نفس دارد و گوش دارد که اسماع مباد و لسان دارد که نطق میکند * و همچنین محصرت مسیح روح الله اطلاق میشود مثل اسکه سراح گوئی و مراد سراح یا راح است *

(ک) سُؤَالُ الذِّحْجِیِّ نَارِ مُسِیحٍ

و یوم دنوت

جواب

۱۵

در کتب مقدسه مذکور است که مسیح دوباره آید و علامات و علامات اینکه مشروط است هر وقتی که آید تا آن علامات آید * از جمله علامات اینکه آفتاب تاریک گردد و ماه نور بدهد و ستارگان آسمان بر زمین فرو ریزند در آن وقت جمیع طوائف زمین ناله و حین کنند آنگاه علامت ۲۰ پسران در آسمان پدید گردد و شنیدند که این انسان بر اثر سوار مافوق و حلال عظیم میآید * پسیر این آیات را جمال مبارک در رساله انان مشروحاً فرموده اند احتیاج تکرار نیست بآن مراجعت کنید * معانی ۲۲

ماند کائنات ارضیه که شعاع آفتاب بر کل نایده * ولی بردشت
و کوهسار و اشجار و انهار همین پرتوی افتاده که نمود ارگشه و پرورش
یافته و سبزه و حود حویش رسیده * اما انسان کامل عمره مرآت
صافه است آفتاب حقیقت محیی صفات و کمالات در آن ظاهر و آشکار
۵ گردیده لهذا حقیقت مسیحیه یک آئینه صاف شفا یافته که در مهات
لطاف و پاکی بود لهذا شمس حقیقت ذات ألوهیت در آن آئینه تجلی
فرمود و نورانیت و حرارتش در آن نمودار گشت * اما شمس از علو
بقدرت و سماء تنه ترل نمود و در آئینه مرل و مأوی نکرد بلکه
بر علو و سمو نایق و برقرار است * ولی در آئینه بحال و کمال حلوه نمود
۱۰ و آشکار گشت * حال اگر گوئیم که آفتاب در دو آئینه یکی مسیح
و دیگری روح القدس مشاهده نمودم * یعنی سه آفتاب مشاهده کردم
یکی در آسمان و دو دیگر در زمین صادق * و اگر نگوییم یک
آفتابست فردایب محض اسب شربك و هئیلی ندارد بارم صادق
خلاصه کلام اینست که حقیقت مسیحیه مرآت صافیه بود و شمس
۱۵ حقیقی یعنی ذات احدی کمالات و صفات نامناهی در آن آئینه
ظاهر و باهر * نه اینکه آفتاب که ذات ربانیت محری و تعدد یافته بلکه
آفتاب آفتاب واحد است ولی در مرآت ظاهر * اینست که مسیح
میرماد الابی الاس یعنی آن آفتاب در آن آئینه ظاهر و آشکار است
روح القدس نفس فیض الهی است که در حقیقت مسیح ظاهر
۲۰ و آشکار گردید سوت مقام قلب مسیح است و روح القدس مقام روح
مسیح * پس ثابت و محقق گردید که ذات ألوهیت وحدت محض است
و شنبه و مثل و نظیر ندارد * و مقصود از امام ثلاثه اینست والا
اساس دین الله بر مسأله غیر معقوله است که ابتدا عقول تصور آن
سواد و آنچه را عقول تصور نتواند چگونه مکلف باعتقاد آن گردد
۲۵ در عقل بگنجد تا صورتی از صور معقوله شود بلکه و هم محض باشد

ار ارض است و هر يك از اين محوم ثوابت هرات مرتبه اعظم از شمس
اگر اين محوم سقوط بر روى زمين نمايد چكوه در زمين محل ناند
مانند اين است كه هرات مليون حبال مثل حبل حمالا يا بر روى دانه
حردلى افتد * اين قصيه عقلا و فها بلكه بالذاهة از مسماس
ه ممكنات * و از اين عتد آنكه مسج ميعرمايد من ساند بنام و شما
هور در حوايد * بر آآمدن ان انسان مثل آمدن درد اسب شاد
درد در حابه است و صاحب حابه خبر ندارد * س و اصبح و مريض
گشت كه ان علامات معى دارد مقصود نطاهريست و معانس
در كتاب ايقان مفصل بيان شده است بآن مراجع نمائيد *

(ك) سَوَالُ الْاَلُوْهِيَّةِ

۱۰

مقصود از ثالوث و امام ثلثة چه چيست *

جواب

حقيقت ألوهيت كه مرده و مقدس از ادراك كائنات است و ابتدا بصور
اهل عقول و ادراك بيايد و مرا از جميع تصورات * آن حقيقت ربانه
۱۵ بسم قول نمايد * بر تقسيم و تعدد از حصائص حلق اسب كه
ممكن الوجود است ه از عوارض طارئة بر واجب الوجود * حقيقت
الهييه مقدس از توحيد است با چه رسد بتعدد * و آن حقيقت ربوب را
برل در مقامات و مراتب عين نقص و مبانى كمال و تمتع و محال * همواره
در علو تقدس و سر به بوده و هست * و آنچه ذكر ميشود از ظهور
۲۰ و اشراق الهى مقصد محلى الهى است ه برل در مراتب وجود * حق
كمال محض است و خلق نقصان صرف حق را برل در مراتب وجود
اعظم نقائص است * ولى ظهور و طلوع و شروفس مانند محلى آفاسب
۲۳ در آيينه لطيف مبانى شفاف * جميع كائنات آيات باهرات حق هستند

گردید و عاقبت مصلوب شد ایست که خطاب بحق میباید که مرا از دید
عالم حسد آزاد فرما و این نفس برهان ما تا روح عظمت و حلال صعود
تمام و آن عرت و تقدیس سابق پس از عالم حسد یام و در جهان باقی
شادمانی کم و بوطن اصلی عالم لا مکان ملکوت بهان صعود تمام
ه حسد ملاحظه کردند که حتی در عالم ملک یعنی انس و آفاق بلکه
نقطه راب عظمت و حلال حضرت مسیح بعد از صعود ظاهر شد
زمانی که در عالم حسد بود در تحب محقیر و توهین اصعب اقوام عالم
یعنی یهود بود و بر تارک مبارکس ناح حارس راوار داشتند * اما بعد
از صعود ناهای مرصع جمیع ملوک حاصع و حاشع ان تاح خار گردید
۱۰ پس که کلمه الله در آفاق بر چه حلالی یافت *

﴿ کَلَّا ﴾ نَفْسٍ نَدَّتْ رَنَدًا وَ فِئْرٍ

ار صلت با زدم از رب اول

بولس کورسیان

سوءال

۱۵ در اصحاب ما زدم آیه نبت و دوّم از رساله بولس کورسوس
مرفوم که همچنانکه در آدم کل مرده شوید در مسیح کل
زنده گردید مقصد از این عبارت چه *

جواب

بدانکه در انسان دو طبیعت است طبع حسایی و طبیعت روحانی
۲۰ طبیعت حسایی موروث از ادم است و طبع روحانی موروث از حقیقت
کلمه الله * و آن روحانیت حضرت مسیح است طبع حسایی از ادم
بولد ناهه * اما طبیعت روحانی از نفس روح القدس متولد شده
طبع حسایی مصدر هر نقص است و طبیعت روحانی مصدر هر
۲۴ کمال * حضرت مسیح خود را فدا کرد تا خلق از نقائص طبیعت حسایی

حال از این باب واضح که مقصود از امام ثلاثه چه چهراس
و وحدانی الهیه پیر ثبات گردید *

(ج) نَبَايَةُ نَجْمِ الزُّفَرِ الْهَفَرِ
اَجْمِلُ يَوْحِنَا

سوءال

۵ از آیه المحمل یوحنا * والآن نو ای پدر مرا رد خود حلال ده مهان
حلالی که قبل از آفرینش جهان رد تو داشتم *

جواب

نقدم بر دو قسم است تقدم دانست که مسوق علت باشد بلکه
و خودش نداده باشد * مثلا آفتاب که روشنائی نداده است و در
۱۰ روشنائی محض کوک دیگر نه * این را روشنائی ذاتی گویند
اما روشنائی ماه مقدس از آفتاب است زیرا ماه در روشنائی محض
ناقص است * پس آفتاب در روشنائی علت شد و ماه در روشنائی معلول
آن قدم و سابق و مقدم و اس مسوق و متأخر * نوع ثانی قدم بدم
رمایست و آن لا اول له است و حضرت کلمه الله مقدس از رمانس
۱۵ رمان گدسه و حال و آمده کل بالنسبه بحق يك ساست * درور
و امروز و فردا در آفتاب نیست و همچنین تقدم از جهت شرفست * نمی
اشرف مقدم بر شرفست * پس حقیقت مسیحیه که کلمه الله است البته
من حیث الادب والصفات والشرف مقدم بر کائناتست * و کلمه الله بش
از ظهور در شکل بشری در نهایت عزت و تقدیس بود و در کمال حلال
۲۰ و جمال در اوج عظمی حوصلش برقرار * و چون کلمه الله از اوج حلال
محکم حق متعال در عالم حسد اشراق نمود بواسطه حسد بعدی
۲۲ بر کلمه الله شد چنانچه در دست یهود افتاد و اسیر هر ظلوم و جهول

ارجحان ندارد هر گاهی از مقصبات طبیعت است و این مقصبات
 طبیعت که از خصائص حسانیت نالسنه حیوان گناه نیست ولی
 نالسنه نالسان گناهست * حیوان مصدر نقائص است مثل عصب
 شهوت حسد حرص تعدی تعظم * یعنی جمع احلاق مذمومه در طبیعت
 ۵ حوالست * اما این نسبت حیوان گناه نیست اما نالسنه نالسان
 گناه است و حضرت آدم سب حیات حسانی السالست * اما حقیقت
 مسیح یعنی کلمه الله سب حیات روحانیست روح محیی است یعنی جمع
 نقائص که از مقصبات حیات حسانی السالست نعلام و رت آن روح
 مجرد نکالات انسانی مندل گردد * سب حضرت مسیح روح محیی بود
 ۱۰ و سب حیات روحانی کل * حضرت آدم سب حیات حسانی بود و حون
 عالم حسانی انسان عالم نقایص است و نقایص عن ممالست لهذا پولس
 نقائص حسانی را بموجب تعبیر نمود * اما جمهور مسیحین بر آنند که حضرت
 آدم حون از شجره مموعه ناول نمود خطا و عصیان کرد و بکت
 و سامت این عصیان مسلسل در سلاله آدم موروث و برقرار شد * سب
 ۱۵ حضرت آدم سب موت خلق گردید * این بیان بدیعی البطلاست
 زیرا معنی این بیان این است که جمیع خلق حتی انبیا و رسل بدون
 قصور و گناه محض آنکه سلاله آدم بودند بدون سب مقصر و گناه
 کار گشتند و با نوم ورنای مسیح در حجم نعلاب الم گرفتار بودند
 و این از عدالت الهیه بعید است * اگر آدم گناه کار بود حضرت
 ۲۰ ابراهیم را چه گناه * اسحق و یوسف را چه قصور موسی را چه خطا
 اما حضرت مسیح که کلمه الله بود و حویس را فدا کرد این دومعنی
 دارد معنی طاهری و معنی حقیقی * معنی طاهری اینست که حون حضرت
 مسیح را مقصد این بود که نامری تمام نماید که ریب عالم انسانی و احیان
 بی آدم و نورانیت عموم خلق بود و این تمام بچس امری تطم که مخالف
 ۲۵ جمیع اهل عالم و مقاومت جمیع ملل و دولست السه حون در هدر است

خلاص شوید و بمصائل طبیعت روحانیه منصیف گردند * این طبع
 روحانیه که ارفیض حقیقت روحانیه محقق یافته جامع جمیع کمال است
 و صفحه روح القدس پیدا شده * این طبیعت کمال الهیه است او را است
 روحانی است هدایت علویست نلسدی هم است عدالت است
 ۵ محبت است موهبت است مهربانی مجمع خلق است حیرت است حیات اندر
 حیات است * این طبیعت روحانیه محلی از اشراط سمس حقیقت است
 مسیح مرکز روح القدس است و متولد از روح القدس است
 و روح القدس معوث شده است و سلاله روح القدس است * یعنی
 حقیقت مسیح از سلاله ادم نیست بلکه راده روح القدس است
 ۱۰ پس مقصد اراده نیست و دوم اصحاب پاردم از رساله بولس ناهل
 کورنتیان که میگوید و حیات که در ادم همه میمیرد در مسیح بر همه
 رنده خواهد گشت * اینست که بحسب اصطلاح ادم او انشراح است
 یعنی ادم سب حیات حسانی نوع انسانی است * انوت حسانی دارد
 و نفس حی است ولی محیی نیست و حضرت مسیح سب حیات روحانی
 ۱۵ نشر است و من حیث الروح انوت روحانی دارد * ادم نفس حی است
 مسیح روح محیی است * این عالم حسانی انسان را فوای شهوانیت و ار
 لوام فوای شهوانی گناه است و بیکه فوای شهوانی در تحت قانون
 عدل و حقانیت نیست * جسم انسان اسیر طبیعت است هر چه طبع
 حکم کند مقتضای او حرکت نماید * پس ثابت شد که خطا در عالم
 ۲۰ حسانی موجود مثل عصب حسد حدال حرص طمع جهل عرص فساد
 بکبر ظلم * جمیع این صفات مهمیه در خلقت انسانی موجود است
 انسانی که ریب روحانی ندیده حیوان است مثل اهالی افریقا حرکان
 و سکات و اخلاق آنان شهوانی محض است و مقتضای طبیعت حرکت
 نمایند بدرجه که همدگر را بدرند و بخورند * پس معلوم شد که
 ۲۵ عالم حسانی انسانی عالم گناه است * انسان در عالم حسانی انسان

حوا

در توراب مد کور که خداوند آدم را در حث عدن بهاد نا عامل
 وحافظ ناسد و فرمود که از جمیع در حثان حب ساول نما مگر شجره
 حر و شر را و اگر ساول نمائی مسلی عوب کردی تا آنکه میفرماید که
 ۵ خداوند آدم را بحوا ابداحت * س اسحوانی از اصلاع او گرفت
 و او را رمی آفرید نا نا او مؤالست نماد نا آنکه میفرماید مار را
 دلالت بر اکل شجره کرد و گفت که خداوند شمارا از ساول این شجره
 محب ان مع نمود نا چشماسان گشوده بگرد و حیر و شر را نداید
 س حوا از شجره تناول نمود و نا دم داد او بر موافقت کرد دید هاسان
 ۱۰ بناسد و خود را برهه یافسد وار رك در حث ستر عورب نمودند
 س لعاب الهی معات گشتند * خدا نا دم گفت آیا از شجره مموعه
 ساول نمودی آدم در حوا گفت که حوا مرا دلالت کرد * س
 خداوند عبا بحوا نمود * حوا گف که مار مرا دلالت کرد حیه ملمون
 شد و دسمی بن مار و بن حوا و سلاله آنان حاصل کردند * و خداوند
 ۱۵ فرمود که اسان لطیر باشد و بحیر و شر آگاه گشت شاید از شجره
 حیا ساول نماید و الی الابد باقی ماند و سجره حیا را خدا محافظه
 نمود * ان حکایت را اگر بمعنی ظاهر عبارات مصطلح بن عوام گیریم
 در نهات عراست است و عقل در قبول و تصدیق و تصور آن معذور
 را حین ترب و تفصیل و خطاب و عبا از شخص هوشمندی
 ۲۰ مستعد است تا چه رسد محصرت ألوهیت * ألوهیتی که ان کوب
 نامهای را در اکل صورت ترب داده و ان کائنات نا مساهیه را
 در نهایت لطم و انقار و کمال آراسه * قدری نمکر لارم اگر طواهر
 ان حکایت را شخص عاقل سنت دهد البته عموم عقلا انکار کنند که
 ان ترب و وضع یقیناً از شخص عاقل صدور یابد * لهذا ان حکایت
 ۲۵ آدم و حوا و تناول شجره و خروج از حب جمیعاً رمور است و اراسر

والله مقبول ومصوب گردد لهذا حضرت مسیح در وقتی که اطهار
 امر فرمودند جان را فدا کردند و صلیب را سرور دانستند و رحم را
 مرهم و ره را شهد و شکر شمردند و تعلیم و تربیت ناس پیام فرمودند
 یعنی خود را فدا کردند تا روح حیات بخشد و محمد فانی شدند
 ۵ تا دیگران را روح رنده نمایند * اما معنی ثانی فدا اینست که حضرت
 مسیح مانند حبه بود این حبه صورت حویش را فدا نمود تا شجره نشو
 و نما نماید هر چند صورت حبه ملامتی شد ولی حقیقت حبه در کمال
 عظمی و لطافت نبات شجره طاهر گشت * مقام مسیح کمال محض
 بود * آن کمال الهیه مانند آفتاب اشراق بر جمیع نفوس مؤمنه نمود
 ۱۰ و موصفات انوار در حقائق نفوس ساطع و لامع گردید * اینست که
 میفرماید من نان نازل از آسمان هستم و هر کس از این نان ساول نماید
 میبرد * یعنی هر کس از این عذای الهی نصیب برد بحیات اندیشه رسد
 اینست که هر کس از این فیض نصیب برد و از این کمال اساس کرد
 حیات اندیشه یافت و از فیض قدم استعاضه نمود * از طمان صلاب
 ۱۵ رهائی یافت و بسور هدایت روس گشت * صورت این حبه فدای
 شجره شد * ولی کمالات حبه نسبت این فدا طاهر و آشکار گردید در
 شجره و اعصاب و اوراق و ارهار در حبه مستور و پنهان بود * و چون
 صورت حبه فدا گشت کمالات او در کمال ظهور بصورت رنگ
 و سکوفه و عمر آسکار گردید *

﴿ل﴾ سَوَّالُ الْمَسْئَلَةِ خَصْرُ الْفَرْجِ
 وَاكْلُ شَجَرَةِ

۲۰

سؤال

۲۳ حقیقت مسأله حضرت آدم و اکل شجره چگونه است *

وآن تعلق ماری بود که الی الابد در میان ارواح سلالة آدم وآن
صدمت مسمر و بر قرار است * ر را تعلق ناسونی سب نقد ارواح
گردیده * و این نقید عین گناه است که از آدم سریان در سلالة عمود
چه که این تعلق سب گردیده که موس نسبت آن از آن روحانیت
اصلیه و مقامات عالیہ نارماندند * و چون صفات قدس حضرت مسیح
۵ و اوار تقدیس بیر اعظم منتشر گردید حقایق نشریه یعنی موسی که
بوحه تکلمه الله نمودند و اسفاسه از فصوصات کردند از آن تعلق
و گناه محاب ناصند و بحیات انده فائر گشتند و ارفیود نقید خلاص
شده نعلام اطلاق پی بردند و اوردائل عالم ناسوت ری گردیدند
۱۰ و ارفصائل عالم ملکوت مسمنص شدند * ایست معنی بیانی که
مسماند من حون حوشر ابعث حیات عالم انفاق عمودم یعنی جمع
بالا و محس و ررایا حتی شهادت کبری را بعث حصول این مقصد و عمو
گناه یعنی قطع تعلق ارواح از عالم ناسوت و اتحاد نعلام لاهوت
احیار کردم با موسی معوب شود که حوهر هدی شود و مظاهر
۱۵ کالاب اعلی * ملاحظه نمائید که اگر بحسب تصور اهل کتاب مقصد
این معنی ظاهر ظاهر باشد ظلم محض است و خبر صرف * اگر آدم
در بر شجره مموعه گناهی عمود حلیل حلیل را چه دینی و موسای
کلم را چه خطائی بوح بی را چه عصیانی یوسف صدیق را چه طعمیانی
انسان الهی را چه فوری و یحییای حضور را چه فوری آیا آن عدالت
۲۰ الهی قبول نماید که این مظاهر نورانی بعثت گناه آدم در حرم الم
مسلی گردند با آنکه حضرت مسیح آمد و فرمان گردد و آنان از عذاب
سعیجات ناسند * چنین تصور از هر قواعد و قوانینی خارج است
و اندا نفس هوشمندی قبول نماید بلکه مقصد چنانست که ذکر شد
آدم روح آدمی است و حوا نفس آدم و شجره عالم ناسوت و مار تعلق
۲۵ نعلام ناسونی * این تعلق که گناه است سریان در سلالة آدمی عمود

الهیة و معانی کلیه و تأویل ندیمه دارد * و حر محرمان رار و معرس
 حضرت بی بیار واقف آن اسرار به لهذا این آیات نوراب معانی متعدده
 دارد * يك معنی از معانی آنرا بیان کنم و گوئیم مقصد از آدم روح
 آدم است و از حوا نفس آدم * ررا در بعضی مواضع از کتب الهیه که
 ۵ ذکر امانت میشود مقصد نفس اسبابست و مقصد از شجره حیر و شر عالم
 ناسوتیست زیرا جهان روحانی الهی حیر محض است و نورانیست صریح
 اما در عالم ناسوتی نور و طاعت و حیر و شر حقائق مصادره موحود
 و مقصد از ما تعلق لعالم ناسوتیست آن تعلق روح لعالم ناسوتیست
 شد که نفس و روح آدم را از عالم اطلاق لعالم تقیید دلالت کرد و از
 ۱۰ ملکوت توحید لعالم ناسوت متوجه نمود و چون روح و نفس آدم
 لعالم ناسوت قدم نهاد از حجت اطلاق خارج گشت در عالم تقیید افعال
 بعد از آنکه در علو تقدیس بود و حیر محض لعالم حیر و شر قدم نهاد
 و مقصد از شجره حیات اعلی رتبه عالم وجود مقام کلمه الله است
 و ظهور کلی لهذا آن مقام محموط مانده تا در ظهور اثری مظهر کلی
 ۱۵ آن مقام ظاهر و لائح گشت زیرا مقام آدم من حیث ظهور و برور نکالات
 الهیه مقام لطفه بود و مقام حضرت مسیح رتبه بلوغ و رشد و طلوع
 میر اعظم رتبه کمال دانی و کمال صغاتی بود * ایست که در حسب اعلی
 شجره حیات عبارت از مرکز تقدیس محض و تیره صرف * یعنی
 مظهر کلی الهی است و از دور آدمی تا زمان حضرت مسیح چندان
 ۲۰ دگر در حیات اندوه و نکالات کلیه ملکوتیه بود * این شجره حیات
 مقام حقیقت مسیح بود که در ظهور مسیحی عرس گشاه و تأمل اندوه
 مرین شد * حال ملاحظه نمائید که چه قدر این معنی مطابق حقیقت
 است زیرا روح و نفس آدمی چون تعلق لعالم ناسوتی یافتند از عالم
 اطلاق لعالم تقیید آمدند * ناسل توحه مثلی تسلسل یافت و این تعلق
 ۲۵ روح و نفس بعالم ناسوتی که گناه است در سلاله آدم موروث گردید

سمس بود * اگر ظهور و تجلی کالات الهیه در مسیح بود سوس مسیح بود * ار ان جهت مطهر است که کالات الهیه در او محلی فرموده انبیای الهیه مظاهر بد و کالات ربانیه طاهر یعنی روح القدس اگر نفسی ار مطهر دوری حوید شاند منبیه شود ررا بشاحیه و بداند ه که آن مطهر ظهور کالات الهیه است * اما اگر ار نفس کالات الهیه که روح القدس است برار باشد دلیل راینست که حواس است وار آفتاب برار * ان براری ار اوار حاره ندارد وان عمو عیشود یعنی ممکن نیست که محدا ردیک شود * ان سراح سراح است سب ان نور * اگر نور سوس سراح بود حال اگر نفسی ار اوار سراح برار شود کوراست و نور را بنواد ادراک کند و کوری سب محرومی اندی * وان معلوم است که نفوس اسماصه ار فیض روح القدس کند که در مظاهر الهیه طاهر است نه ار شخصیت مطهر * س اگر نفسی ار فیوضات روح القدس اسماصه نماید ار فیض الهی محروم ماند و نفس محرومت عدم معرفتست * اینست که بسیار نفوسی بودید ه که مظاهر ظهور عداوت داشتند و عیدانسد که مطهر ظهوراست بعد که دانسد دوست شدید * س عداوت مظهر ظهور سب محرومیت اندیه شد ررا دشمن شمعدان بود و عیدانسد که مظهر سراح نورانی الهیست * دشمن نور سوس و چون ملعت شد که ان شمعدان مطهر اواراست دوست حقیقی گشت * مقصود اینست که دوری ار شمعدان سب محرومت اندی نیست شاید متبیه و مند کر گردد ولی دشمنی نور سب محرومیت اندیه است و چاره ندارد *

(لب) المدعو کثیر و المبحر المکمل

سوال

۲۴ حصر مسیح در انجیل میفرماید المدعوون کثیرون والمبحرون

(۱۳)

و حضرت مسیح نبوی را از این تعلق سمحات قدس بحاج داد و از این گناه خلاص کرد * و این گناه در حضرت آدم نالسه بمات است هر چند از این تعلق ناسخ کلیه حاصل ولی تعلق عالم ناسوی نالسه بتعلق عالم روحانی لاهوتی گناه شمرده گردد (و حسات الاراسنات المرفین) مات شود مانند فوای جسمانی که نالسه بقوای روحانی فاصراست بلکه آن فوت نالسه بآن فوت صعب محص شمرده گردد و همچنین حیات جسمانی نالسه بوحود ملکوتی و حیات اندی ممان شمرده شود چنانکه حضرت مسیح حیات جسمانی را ممان نامیده و فرمود مردگان را بگذار نامردگان دفن نمایند و حال آنکه آن نبوس حیات جسمانی داشتند ولی در نظر مسیح آن حیات ممان بود * این يك معنی از معانی حکایت حضرت آدم در تورات است * دیگر شما بفکر نمائید با معانی دیگر پی ریزد والسلام *

﴿ ۱۰ ﴾ سُورَةُ الزُّمَرِ الْحَقِيقَةِ

سورۃ الزمر

۱۰ ومن قال كلمة على ابن الانسان يعمر له * واما من قال على روح القدس فلن يعمر له لا في هذا العالم ولا في الآتي (۱)

جواب

حقائق مقدسه مظاهر الهیه را دو مقام معیوست یکی مطهر است که عمره کره سمس است و یکی حلو و طهور است که بمثابه نور ۲۰ و کمال الهیه است و روح القدس است زیرا روح القدس موصوفات الهیه و کمالات ربانیه است * و این کمالات الهیه عمره شعاع و حرارت ۲۲ آفتاب است و شمس نأشعه ساطعه شمس است و اگر اشعه ساطعه بود

رجس است * ربرا امان که حیات انده است ار آثار فصل است نه
 بائع عدل * سعه نار محبت بقوت الحجاب است نه سعی و کوسس
 در جهان حاک و اب بلکه سعی و اجتهاد اطلاع و علم و کمالات سائر
 حاصل گردد * س باید انوار جمال الهی روح را بقوه حاده در وحد
 د و حرک آرد لهذا میفرماید * المدعوون کثیرون والمخارون فلیول
 اما کائنات حساسه در مراتب و مقامات خود مدموم و محکوم و مسئول
 نیستند مثلاً حماد در رتبه حمادی و حیوان در رتبه حیوانی و نبات
 در رتبه نباتی مقبولد ولی در آن رتبه خود اگر ناقص باشد مدموم
 گردند بلکه آن رتبه عین کمال است * ولکن تفاوت بین نوع انسان
 ۱۰ و دو قسم است یک قسم تفاوت من حیث المراتب است این تفاوت
 مدموم نیست * و قسم دیگر تفاوت از حیثیت ایمان و ایقاست و عدم
 آن * و آن مدموم ربرا آن نفس هوی و هوس حویش متلی گردند
 با آنکه از حسن موهبت محروم شد و ارقوه حاده محبة الله مانوس
 گشت * هر چند انسان در رتبه خود ممدوح و مقبولست ولی چون
 ۱۵ از کمالات آن رتبه محروم لهذا معدن نقائص گشته و باس جهت مسئول *

﴿ لَج ﴾ سَوَالُ الرَّحْمَنِ

سؤال

بیانی از مسأله رحمت نمائید *

جواب

۲۰ جمال مبارک در ایقان بیان این مطلب را مفصل و مشروح مرفوم
 فرموده اند بخوانید حقیقت این مسأله واضح و مشهود گردد * چون
 حال سؤال عمود بر محصر نباتی یر میشود * عنوان این مسأله را
 از انجیل نمائیم * در انجیل مصرح که چون محیی ن رکریا ظاهر شد
 ۲۴ و مردم را بملکوت الله اشارت میداد او پرسیدند که تو کیستی آیا

فیلون (۱) و در قرآن میفرماید (بمختص رحمته من یشاء) این را چه حکمت

حواص

بدانکه نظم و کمال در جامعیت عالم وجود چنین امضا نماید که وجود
محل تصور غیر مساهی گردد لهذا موجودات در یک رسته و یک
مقام و یک نحو و یک حس و یک نوع تحقق نمایند لا بد از تفاوت
مراتب و تمار صوف و تعدد احساس و انواع است * یعنی ناچار از رسته
حماد و رسته ناس و رسته حیوان و رسته انسان است چه که عالم وجود
انسان بهاریب و عظم و تکمیل یابد * و همچنین حیوان محس ناس
محس یا حماد محس این عالم منظر بدیع و ترتیب هوم و برین لطیف
۱۰ حاصل نماید لا بد از تفاوت مراتب و مقامات و احساس و انواع است
نا وجود در نهایت کمال حلوه فرماید * مثلاً این شجر اگر بنامه ثمر
گردد کمال نباتی حاصل نگردد بلکه برگ و سکو و بار جمیع لایم
نبات در نهایت رست و کمال حلوه نماید * همچنین در شکل انسان
ملاحظه نمائید که لا بد از تفاوت اعضا و اجزا و ارکاست جمال و کمال
۱۵ وجود انسانی مقصی وجود سمع و بصر و معر حتی ناح و شعر است
اگر سر پا معر و یا چشم و یا گوش گردد عین نقص است * مثلاً عدم
رلف و مرکان و عدم ناح و دندان عین نقص است ولو نالسمه چشم
بی احساس و حکم حماد و نبات دارد و لکن فقد آن در وجود انسان
بی نهایت مکروه و مدموم است مادام مراتب موجودات محس
۲۰ و متفاوت بعضها فوق بعض * پس انتخاب بعضی از اشیا رسته اعلی
مثل انسان و برگ بعضی در رسته اوسط مثل نبات و وضع بعضی
در رسته ادنی مثل حماد چون غشیت و اراده پرور دگار است س
محس انسان رسته اعلی از فصل پرور دگار است و تفاوت بین نوع
۲۴ انسان از حیثیت رفیع روحانیه و کالات ملکوتیه پیر نا انتخاب حصص

(۱) المحمل می اصحاب یس و دوم آیه ۱۴ (لان کبرس بدعون و فیلان «جنون»)

بود در این بهار بر موحود * انست که حضرت مسیح میفرماید آنچه
در زمان انبای سلف واقع جمع را خواهد دید * و بیان دیگر عائم
دانه سال گذشته کاشته شد ساحه و برگ بیداشد شکوفه و ثمر
هوند اگشت نهایت بار دانه شد این دانه ثانی حون کشته گردد شجر
ه روید بار آن وری آن شکوفه آن ساحه و آن ثمر عود و رحمت نماید
و آن شجر ظاهر شود چون اول دانه آخر هم دانه گوئیم که دانه رجوع
کرده * چون نظر نماده سحر عائم این ماده دیگر است و چون نظر
لشکوفه و برگ و ثمر عائم همان رانحه و طعم و لطافت حاصل است *
پس آن کمال شجری دوباره عود عود همچون حون نظر لشخص کیم
۱۰ شخص دیگر و حون نظر بصفت و کمال کیم همان بصفت و کمال عود
نموده * پس حضرت مسیح فرمود این ایلیاست یعنی این شخص مظهر
و من و کمالات و اخلاق و صفات و موصات ایلیاست * و یوحای
معمدان گفت من ایلیا بیستم حضرت مسح نظر بصفت و کمال
و اخلاق و موصات هر دو داسند و یوحا نظر نماده و شخصیت حونش
۱۵ داشت مثل این چراغ حاضر شب دیش بوده و امشب بر روس و شب
آینده ایصاً لامع گوئیم که چراغ امشب همان سراج دیش است و آن
چراغ رجوع کرده مقصد نور است به روع و فیل و سمعدان *
و این معاصیل در رساله اقام مشروح و مفصل *

(لَکَ) بِفِیْهِ (الْبَصْرَةُ وَالْبَصَرُ)

۲۰

سؤال

(۱) در انجیل متی میفرماید بطرس که تویی صخره و بر این صخره

کنسه ام را بنیان میبامم *

جواب

۳۳ این سان مسیح تصدیق قول بطرس است در وقتی که گفت اعتقاد من

(۱) انجیل می اصحاب ساردم آیه ۱۶ و ۱۸ *

مسیح موعودی فرمود من مسیح بیستم * پس سؤال کردند آنا و
 ایلینائی گفت بیسم * اراین بیان ثابت و محقق شد که حصرت یحیی ن
 ر کریا ایلینا معهود بیسند * ولی در نوم محلی در جبل طابور حصرت
 مسیح تصریح فرمودند که یحیی ن ر کریا ایلینای موعود بود * در فصل
 ۵ هم آئه یاردم اراخیل مرقس میفرماید * پس اراو اسفسار کردند
 و گفتند چرا کاسان منگویند که الیاس باید اول نابد او در حوا
 انشان گفت که الیاس السه اول میآید و همه چهر را اصلاح نماد
 و چکوبه در ناره پسر انسان مکنوست که میباید رحمت لسان کشد
 و حقیر شمرده شود لکن شما میگویم که الیاس هم آمد و با وی آنچه را
 ۱۰ خواستند کردند * و در اخیل متی فصل هفتم آئه سردم میفرماید
 آنگاه شاگردان در یافسد که در باب یحیای تعمید دهنده نانشان
 سخن میگفت حال اراوحای معمدان پرسیدند که آیا تو ایلینا هستی
 گفت بیسم * و حال آنکه در اخیل میفرماید اراوحای معمدان نفس
 ایلینای موعود بود و مسیح پیر تصریح میفرماید * پس اگر حصرت
 ۱۵ اراوحا حصرت ایلینا بود چرا فرمود من ایلینا بیستم و اگر ایلینا بود
 چکوبه حصرت مسیح میفرماید که او ایلینا بود * پس در این مقام
 نظر لشخصیت بیست نظر محقق کالاتست * یعنی آن کالاتی که
 در حصرت ایلینا بود آن کالات بعینه در اراوحای معمدان محقق داشت
 پس حصرت ایلینای موعود اراوحای معمدان بود اینجا نظر بذات ندب
 ۲۰ نظر بصفاست * مثلاً پارسال گلی بود امسال هم گل آمده است * من
 میگویم گل پارسال نار آمد حال مقصدم بیست که نفس آن گل
 لشخصیت حویس بعینه آمده است * اما چون این گل بصفاست آن
 گل پارسال است یعنی همان رائحه و لطافت و رنگ و شکل است
 لذا میگویند گل پارسال آمده و این گل آن گل است بهار میآید
 ۲۵ میگوئیم نار بهار پارسال آمید بجهت آنکه آنچه که در بهار پارسال

وکل بنوای پاپ بود چه ظلمها و ستمها روا داشتند چه شکسته و عقوبتها نمودند آیا هیچ رائحه طسه مسیح از این اعمال استشمام میشود لا والله * این اطاعت مسیح را نکردند بلکه این مقدسه باره که موردش در مقابل است اطاعت مسیح را نمود و بر قدم مسیح حرکت کرد و وصایای مسیح را جاری نمود و در میان پاپها نفوس مبارکی نبوده که بر قدم مسیح حرکت نمودند علی الخصوص در قرون اولای مسیح که اسباب دیوی مفقود و امحانات الهیه شدید * ولی وقتی که اسباب سلطنت فراهم آمد و عرب و سعادت دیوی حاصل گشت حکومت پاپ مسیح را بکلی فراموش نمود و سلطنت و عظمت و راحت ۱۰ و لعبت دنیوی پر داحت فل نفوس کرد و معارصه نشر معارف نمود از باب فوون را اذیت کرد و نور - لم را حائل گشت و حکم فل و عارت نمود و هزاران نفوس از اهل فوون و معارف و بی گناهان در سجن رومه هلاک گشتند * حال نا وجود این روش و حرکت چگونه خلاف حصرت مسیح بصدق میشود کرسی حکومت پاپ همیشه معارصه لعلم ۱۵ نمود حتی در اورپا مسلم سد که دین معارص لعلم است و علم محرب بنیان دین و حال آنکه دین الله مرّوح حقیقت و مؤسس علم و معرفت و مشوق بر دانائی و تمدن نوع انسانی و کاسف اسرار کائنات و مبور آفاق است نا وجود این چگونه معارصه لعلم نماید * استعمر الله بلکه در رد خدا علم افضل منقبت انسان و اشرف کمالات نشر است * معارصه لعلم جهل ۲۰ است و کاره علوم و فوون انسان نیست بلکه حیوان بی شعور * را علم نور است حیای است سعادتست کمال است جمال است و سب فرست درگاه احدیست شرف و منقبت عالم انسانیست و اعظم موهبت الهی علم عن هدایت است و جهل حقیقت صلات * حوشا بحال نفوسی که انام حوش را در تحصیل علوم و کشف اسرار کائنات و تدقیق حقیقت ۲۵ صرف نمادند و بای رهوسی که مجهل و نادانی فباعث کسب و تنقایدی

اینست که تو ان الله حی هستی بعد حضرت در حواب فرمود که و
کیما هستی حون معی کیما در لعن عری معی صخره اسب و ران
صخره بنیان کلیسای خود عام * چون دیگران در حواب حضرت
مسیح گفتند انلیائی و بعضی گفتند بحیای تعمید دهنده و بعضی
۵ ارمیا یا یکی از انبیا حضرت حواست که نکایه واساره لصدن نان
نطرس فرماید ان بود که عباس است اسکه اسمش صخره بود فرمودند
(انت الصخره وعلیک انی کیستی) * یعنی این عقاید تو که مسیح
ان الله حی است اساس دین الله میشود و بر ان عقاید اساس کنسه الله
که شریعه الله است وضع خواهد گشت و وجود هر نطرس در رومه
۱۰ بر مشکوک است مسلم نیست * بعضیها گویند که در انطا که اسب
و ان گذشته اعمال بعضی از پاهارا شریعت حضرت مسیح نطرس
کسم حضرت مسیح گرسه و رهنه در ان ربه گیاه میخوردند و راضی
ران نشدند که خاطر کسی آورده شود * پاپ در کالسکه فرساخته شدند
و در بهات عظمت بحمیع لدائد و شهوات و مت گذرانند که ملوک را
۱۵ چنین نعمت و خود پرستی میسر به مسیح خاطر نفسی را آورده نکرد
ولی بعضی از پاهای نفوس کیره بی گیاه را کشتند نارنج مراجه
کسید که محض حکومت دیوی پاهای چقدر حواهر اریحند و بحسب
عدم موافقت رأی هر ازان حادمان عالم انسانی اهل معارف را که کشف
اسرار کائنات کردند رحر کردند حسن و نحو نمودند و چه مقدار
۲ معارضه بحقیقت نمودند * و وصایای مسیح را ملاحظه کسید و احوال
و اطوار پاهارا تحسس فرمائید ملاحظه نمائید که هیچ مشابهی مناه
وصایای مسیح و اطوار حکومت پاپ مشاهده میشود * ماحوش ندارم
که مدت نفوس غائم والا صفحات تاریخ و انیکان بسیار محبت اسب
مقصود اینست که وصایای مسیح چیر دیگر و اطوار حکومت پاپ هر
۲۵ دیگر اندا با هم مطابق نیست * بنیپند که چقدر از پروتسماهارا کشتند

قِسْمُ السَّوْنِ (مَقَالَاتُ)
در علامات و کمالات مظاهر الهیه

گفتگو بر سر زناهار

(لَوْ) كَلِمَةُ رَوْحٍ نَبِيٍّ قَلْبِيَّ

بدانکه کلیه ارواح بح قسم است * اول ﴿روح سانی﴾ * و آن
 ۵ فوه است که از ترکیب عناصر و امزاج مواد بقدر حداوند متعال
 و بدین و تأثیر و ارتباط با سائر کائنات حاصل شود مثل الکتریک که
 از رکت بعضی اجزا حاصل و پیدا میشود و حوین این اجزا و عناصر
 از هم تفریق شود آن فوه نامیه بر محو گردد مثل اجزای الکتریک که
 محض برین اجزا فوه الکتریک بر معهود و مبلاشی شود این روح
 ۱۰ سانسب * بعد از آن ﴿روح حیوانی است﴾ آن بر چسب است
 از امزاج عناصر است که ترکیب میشود ولی این ترکیب مکمل تراست
 و بقدر رب قدر امتزاج تام پیدا کند و روح حیوانی که عبارت
 از فوه حساسه است پیدا شود و احساس حقائق محسوسه از مبصر
 و مسموع و مسموم و مضموم و ملموس نماید * آن بر بعد
 ۱۵ از هرنق و تحلیل این اجزای مرکبه نالطیع محو میشود مانند این چراغ
 که مشاهده می نمایند که چون این روغن و فتیل و آتش با هم جمع شود
 ۱۷ روشائی حاصل گردد ولیکن چون روغن خام شود و فتیل بسورد

چند دل را حوس دارید و در اسفل درکات جهل و نادانی افتادند
و عمر حویش را ساد دادند *

(له) سَوَالُ الْقَضَاءِ وَقِلَّةِ

سوءال

* چون علم الهی تعلق بعملی از شخصی یافت و در لوح محفوظ و در
مشوت گشت آیا مخالفت آن ممکن است *

جواب

علم نشیء سبب حصول شیء نیست زیرا علم ذاتی حق محیط بر حقایق
اشیا قبل وجود اشیا و بعد وجود اشیا یکسانست سبب وجود شیء
۱۰ مگردد * این کمال الهیست و اما آنچه که بوحی الهی از لسان انبیا احبار
از ظهور موعود توراب شد این احبار بر سبب ظهور حضرت مسیح
نگشت * بر انبیا اسرار مکتوبه استقبل و وحی گشت و واقع بر واقع
مستقبله شدید و احبار نمودند * این اطلاع و احبار سبب حصول واقع
نگشت * ملا امشب جمیع خلق میدادند که بعد از هفت ساع
۱۵ آفتاب طلوع کند این علم جمیع خلق سبب تحقق و طلوع آفتاب نگردد
پس علم الهی در حیر امکان بر حصول صور اشیا نیست بلکه از زمان
ماضی و حال و مستقبل مقدس و عین تحقق اشیا است نه سبب محقق
اشیا * و همچنین ثبت و ذکر شیء در کتاب سبب وجود شیء نگردد
انبیا بوحی الهی مطلع شدند که چنین خواهد شد * مثلاً بوحی الهی
۲۰ واقع بر این شدند که مسیح شهید خواهد شد و احبار نمودند حال
آنا علم و اطلاع انبیا سبب شهادت حضرت مسیح است بلکه این اطلاع
کمال انبیاست نه سبب حصول شهادت * ریاضیون محساب فلکی
واقع شوند که چندی بعد خسوف و کسوف واقع خواهد
گشت البته این کشف سبب وقوع خسوف و کسوف
* * * این من باب تمثیل است نه تصویر *

بن حق و خلق است مثل آئینه است مقابل آفتاب * چکوبه آئینه
مقدس اساس انوار از آفتاب کند و دیگران فیض رساند همچون
روح القدس واسطه انوار تقدیس است که از شمس حقیقت محقائق
مقدس رساند و او متصف بحمیع کمالات الهیه است در هر وقت ظهور
۵ کند عالم محید گردد و دوره حدید تأسیس شود و هیکل عالم انسانی را
حلب حدید پوشاند مثلش مثل بهار است هر وقت باید عالم را از حالی
بحالی دیگر نقل کند تقدوم موسم بهار حاک سیاه و دشت و صحرا سر
و حرّم گردد و انواع گل و ریاحین روید اشجار حیات حدید یابد
و اعمار بدیع پیدا گردد دور حدید تأسیس شود * و ظهور روح القدس
۱۰ مثالش اینست هر وقت ظاهر شود عالم انسانی را محید کند و محقائق
انسانیه روح حدید بخشد عالم وجود را حلب محمود پوشاند طلعات
چهل راتل نماید و انوار کمالات ساطع نماید مسیح با ن فو ت این دور را
تحدید نمود و بهار الهی در نهایت طراوت و لطافت در جهان انسانی
حجمه را فراغت و نسیم حار پرور مشام نورانی را معطر نمود
۱۵ و همچون ظهور حال مبارک ماسد فصل ربیع بود و موسم حدید که
با صفات قدس و حدود حیات اندیشه و فوه ملکویه ظهور و سرور
سلطنت الهیه را در قطب عالم هاد و روح القدس نفوسی را ریده
فرمود و دور حدید تأسیس نمود

﴿ لَمْ يَكُنِ لَهُ الْهَيْئَةُ تَوَسُّطُ ﴾
مظاهر آیه شانه می شود

سؤال

۲۰

حصف الوهیت و تعلقش بمطالع ربانیه و مشارق رحمانه چکوبه است

جواب

۲۳ بدانکه حقیقت الوهیت و که ذات احدیت تریه صرف و تقدیس بحی

آن نور در محو گردد * اما * روح انسانی * این مثلش مثل نور
 و فیض آفتاب است یعنی جسم انسان که مرکب از عناصر است در اکل
 صورت ترکیب و امزاج است و عایت انقاد و اشرف ترکیب و اکمل
 موجودات است و روح حیوانی نشو و نما نماید * این جسم مکمل مانند
 ۵ آئینه است و روح انسانی مانند آفتاب اگر چنانچه نور نشکند فیض
 آفتاب نافیست و اگر آئینه محو و نابود شود بر فیض آفتاب صرری رسد
 آن نافیست این روح فوه کاشعه است که محیط بر جمیع اشخاص و جمیع
 این آثار بدائع و صنایع و اکتشافات و مشروطات عظیمه و وفورات مهیه
 تاریخیه که میبایی کل را او کشف کرده و ارجح عیب و کمون فوه
 ۱۰ معونه نعره ظهور آورده مثلا در زمین است کشفیاتی در آسمان
 میکند از حقایق معلومه یعنی حیرتهائی که معلومست و مشهود حیرتهای
 مجهول را کشف کند * مثلا در این نصف کره است ولی نقوه فافله
 مانند کولنس نصف دیگر کره را که کره امریکا است و مجهول
 و مسور است کشف کند * جسم ثقیل است اما بوسائط مکشوفه
 ۱۵ حویش پرواز کند * نطفه الحركه است اما بوسائطی که اتحاد نماید
 در مهات سرعت شری و عر را طی نماید * مختصر این فوه محبطه است
 بر جمیع اشیا * اما این روح انسانی دو حبه دارد یا رحمانی یا شیطانی
 یعنی استعداد مهات کمال را دارد و همچنین استعداد مهات نقص را
 اگر اکتساب فضائل کند اشرف ممکن است و اگر اکتساب فضائل کند
 ۲۰ اردل موجودات گردد * اما روح در مرتبه چهارم * روح انسانی
 است * آن روح انانی و فیض رحمانیست آن از بفتات روح القدس
 است که نقوه الهیه سب حیات انده شود آن فوه است که انسان
 ارضی را سماوی کند و انسان ناقص را کامل نماید کثیف را پاک کند
 ساکت را مطلق نماید اسیر شهوات بمسایه را مقدس و مبره کند
 ۲۵ جاهل را عالم نماید پحم * روح القدس است * این روح القدس واسطه

و جمع کالاب و فیوصات و محلیات از حق در حقیقت مظاهر قدسیه
 طاهر و ناهر است * ماسد آفتاب که در مرآب صافیة لطفه محمیع
 کالاب و فیوصات ساطع گردد * و اگر گمشه شود که مرآبا مظاهر
 آفتاب و مطالع بر اشراق مقصود این نیست که آفتاب از علو تقدیس
 ۵ برل نموده و در این آئینه محسم گشیه و یا آنکه آن حقیقت با محدود
 در این مکان مشهود محدود گردیده اسمع الله عن ذلك * این اعتقاد
 طائفة محسسه است ولی جمع اوصاف و محامد و نعوت راجع باین مظاهر
 مقدسه است یعنی هر چه اوصاف و نعوت و اسماء و صفات ذکر نمائیم
 کل راجع باین مظاهر الهیه است * اما بحقیقت داب الوهیت کسی پی
 ۱۰ برده با اساره نماید یا بنایی کند و یا محامد و نعوتی ذکر نماید * پس
 حقیقت السایه آنچه داند و یابد و ادراک کند از اسماء و صفات و کالاب
 راجع باین مظاهر مقدسه است و راهی محائی دیگر ندارد * السندل
 مقطوع و الطلب مردود * اما ما از رای حقیقت الوهیت اسماء و صفاتی
 بنان کم و بصر و سمع و قدرت و حیات و علم و سیاس نمائیم * اثبات
 ۱۵ این اسماء و صفات به محبت اثبات کالاب حق است بلکه محبت بی
 بمافز است * چون در عالم امکان نظر کنیم مشاهده نمائیم که چهل
 نقص است و علم کمال لهذا گوئیم که داب مقدس الهیه علم است و عمر
 نقص است و قدرت کمال گوئیم که داب مقدس الهیه قادر است به
 انبساط که علم و بصر و سمع و قدرت و حیات او را کماهی ادراک توانیم
 ۲۰ زیرا آب فوق ادراک ماست چه که اسماء و صفات دایه الهیه عن
 دانست و داب مبره از ادراکات و اگر عن دات بود بعدد قدمای لارم
 آند و مانه الامتیار بین دات و صفات بر محقق و قدم لارم آند * لهذا
 سلسل قدمای متناهی گردد * و این واضح البطلان است * پس جمیع
 این اوصاف و اسماء و محامد و نعوت راجع بمظهر ظهور است و آنچه
 ۲۵ ما عبادای او تصور نمائیم و بصر کم او هام محص است زیرا راهی

یعنی از هر سایشی مره و مراست جمیع اوصاف اعلی درجه و خود
 در آن مقام او هامست عب مبیع لا یدرک و ذات تحت لا توصف را
 داب الهی محیط است و جمیع کائنات محاط والنته محیط اعظم از محاط
 لهذا محاط پی محیط برد و ادراک حقیقت آن نماید عقول هر چه روی
 ۵ کند و غسبی درجه ادراک رسد نهایت ادراک مشاهده آثار و صفات
 او در عالم خلق است به در عالم حق ریرا ذات و صفات حصرت احدی
 در علو تقدس اسب و عقول و ادراکات را راهی بان مقام به * السبل
 مسدود و الطلب مردود * و این واضح است که مدرکات السانیه فرع
 و خود السانست و السان آیت رحمانست چگونه فرع آت احاطه بموحد
 ۱۰ آت کند * یعنی ادراکات که فرع وجود السانست محصور بر دان پی
 برد لهذا آن حقیقت الوهیت محی از جمیع ادراکات و مسور از عقول
 جمیع بشر است و صعود بآن مقام ممتنع و محال * ملاحظه میبائیم که هر
 ما دینی عاقل را ادراک حقیقت مافوق است * مثلاً حجر و مدر و شجر
 آنچه صعود نمایند ادراک حقیقت السان بوانند و تصور فوه ناصره
 ۱۵ و فوه سامعه و سائر حواس نکند و حال آنکه کل مخلوق * س السان
 محلول چگونه پی محقیقت داب پاک خالق برد * در آن مقام به ادراک را
 راهی و به سائر الساعی و به اشاره را محال و حواری * دره حاک را
 ناحیان ناک چه کار و عقل محدود را با عالم نامحدود چه انساب محرب
 العقول عن ادراک و حارت النفوس فی بیاه (لا یدرک الانصار و هو
 ۲۰ یدرک الانصار و هو اللطیف الخیر) لهذا در این مقام هر ذکر و سانی
 فاصر و هر تمرین و توصیف غیر لایق و هر تصویری ساقط و هر تعبیری
 باطل * ولی آن حوهر الحوهر و حقیقت الحقائق و سر الاسرار را
 تحلیات و اشراقات و ظهور و حلوله در عالم وجود است و مطالع آب
 اشراق و محالی آن محلی و مظاهر آن ظهور مطالع مقدسه و حقائق که
 ۲۵ و کینوات بر حایه اند که آنان مرایای حقیقی ذات مقدس الهیه اند

و همچنین حبه در بدایت انبات ورده است و جلوه گاه روح نبات
و در رسته ثمره بر مظهر آن روح یعنی قوه نامیه در منتهای کمال مظاهر
ولی مقام ورده کما و مقام ثمره کما را از ثمره صد هزار ورده مظاهر
گردد و لو اسکه کل روح واحد نباتی نشو و نما کند * دقت نما که
۵ فضائل و کمالات حضرت مسیح و اشراقات و تحلیات جمال مبارک کما
و فضائل انبیای نبی اسرائیل مثل حرفیل و اشمویل کما کل مظاهر
و حی بود و ولی فرق فی منتهی در میان والسلام *

(لح) کَلَامُ الْمَلَكِ الْمَلَكُوتِيِّ فِي الْاَنْبِيَاءِ وَالْاَنْبِيَاءِ

بدانکه مظاهر مقدسه را هر چند مقامات کمالات غیر متناهی است
۱۰ ولی کلمه مراتب الشان سه رسته است * رسته اولی حسابیست رسته
نایه انسانی است که نفس ماطقه است و رسته ثانی ظهور الهی و جلوه
ربانی است * اما مقام حسابی محدث است چه که مرکب از عناصر است
ولا بد دانست که هر ترکیب را تحلیلی هست ممکن بیست که ترکیب
تقریبی نشود و مقام ثانی مقام نفس ماطقه است که حقیقت انسانیست
۱۵ این بر محدث است و مظاهر مقدسه در آن با جمیع نوع انسان مشترکند
بدانکه نفوس بشریه در این کره ارضیه هر چند اعصار و دهور
مواالیه است ولی حادث است و چوب آیت الهی است لهذا بعد
از وجود باقی روح السایرا بدایت است ولی نهایت به الی الابد باقی است
و همچنین انواع موحوده در کره ارض حادث است زیرا مسلم است که
۲۰ لك وفي در جمیع روی زمین این انواع سوده بلکه این کره ارض
موحود بوده اما عالم وجود بوده چه که عالم وجود محصور نکره
ارض نیست * مقصد اینجاست که نفوس انسانی هر چند حادث است
ولی حال باقی و ابدی و مستمر است زیرا عالم اشیا عالم بقایم است
۲۴ بالنسبه با انسان و عالم انسان عالم کمال است بالنسبه با اشیا بقایم و قتی که

لعیب مبیع نداریم * ایست که گفته شده * کلام مرعوه با و هانم ن
 ادق معایکم فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم * این واضح است که
 اگر نخواهم حقیقت الوهیت را تصور نمائیم آن تصور محاط است و ما
 محیط و البته محیط اعظم از محاط * از این ثبات و واضح شد که اگر يك
 ۵ حقیقت ألوهیتی تصور نمائیم دون مظاهر مقدسه آن او هام محض است
 زیرا راهی بحقیقت الوهیت که منقطع و جدا نیست به آنچه تصور
 ما آید او هام است لهذا ملاحظه نما که طوائف عالم طائف حول او هام
 و عده اصنام افکار و تصور و انداء ملتفت نیستند و او هام حولش را
 حقیقت مقدسه از ادراکات و مبره از اشارات شمرد و حولش را اهل
 ۱۰ توحید و ملل سائر را عده اوئان شمرد و حال آنکه اصنام را از
 وجود حمادی محقق * اما اصنام افکار و تصور انسان او هام محض حی
 و خود حمادی ندارند * ماعتروا یا اولی الانصار * و بدانکه صفات کماله
 و جلوه فیوصات الهیه و انوار وحی در جمیع مظاهر مقدسه ظاهر
 و باهر ولی کلمه الله الکبریٰ حضرت مسیح و اسم اعظم جمال مبارک را
 ۱۵ ظهور و بروری ما فوق تصور ریرا دارنده جمیع کالات مظاهر اوله
 بود و ما فوق آن کجالاتی محقق که مظاهر سائر حکم سبب داشتند
 مثلا جمیع انبیای بنی اسرائیل مظاهر وحی بودند و حضرت مسیح بر
 محیط وحی لکن کلمه الله کما و الهام اشعیا و ارمیا و ایلنا کما
 ملاحظه نما که انوار عنایت از موحات ماده اثیری است که عصب نصر
 ۲۰ از آن موحات متأثر گردد و مشاهده حاصل شود حال سراجرا موحات
 ماده اثیری موجود و آثارا بر موحات ماده اثیری مشوت * اما نور
 آفتاب کما و نور ساره و چراغ کما روح السایرا در رسته حسی جلوه
 و ظهوری و همچنین در رسته طفولیت و رسته بلوغ و رسته کمال اشراق
 و بروری * روح روح واحد است اما در رسته حسی فاقد مناسبات
 ۲۵ سمیع و نصر ولی در رسته بلوغ و کمال در نهایت ظهور و جلوه و اشراق

شخصی خواب بود و چون رنای گشود مثل آنست که بیدار گشت
و آن شخص که در خوابست چون بیدار شود بار همان شخص است
بماونی در مقام و علو و سمو و حقیقت و فطرت او حاصل نگشته
مقام سکوت تشنه خواب سده و مقام ظهور تعبیر بیداری گشته
ه انسان چون خواب ناسد یا بیدار همان انسان است * آن خواب يك
حالی از حال است و این بیداری حالتی از حالات رمان * سکورا تعبیر
خواب معرماند و ظهور و هدایت را تعبیر بیداری * در المحل
میرماند در بده کله بود آن کله رد خدا بود * س واضح و مشهود شد
که حضرت مسیح بمقام مسیحی و این کمالات در وقت غسل تعمید
۱۰ رسیدند که روح القدس بصورت کنور بر حضرت مسیح رول نمود
بلکه کلمه الهیه لم رل در علو تقدیس بوده و خواهد بود والسلام

(ط) ﴿در بیان احوال و احوال و احوال﴾ مظاهر ظهور

گفتم که در مظاهر ظهور سه مقام است * اول حقیقت حسانه
که تعلق با حق دارد * ثانی حقیقت شاحصه یعنی نفس ناطقه * ثالث
۱۵ ظهور رنای و آن کمالات الهیه است و سبب حجاب وجود و بریت نفوس
و هدایت خلق و نورانیت امکان * این مقام حسد مقام شریست
و تلاشی میشود را ترکیب عصریست و آنچه از عناصر ترکیب میشود
لاند تحلیل و برق میگردد * اما آن حقیقت شاحصه مظاهر رحمانیه يك
حقیقت مقدسه است و از این جهت مقدس است که من حیث الادات
۲۰ و من حیث الصفات ممان از جمیع اسباب است * مثل اینکه شمس من
حسب الاستعداد مقتضی انوار است و فاس ناقار نمیشود * مثلاً احراء
مرکه کره شمس فاس باحراء مرکه کره قر میگردد آن احراء و آن
۲۳ رتب مقصی ظهور شعاع است * اما احراء مرکه کره قر مقصی شعاع

در حه کمال رسد بقا پیدا کند * ان مثل است میگویم تو پی بمصدا
 ر (۱) * و مقام ثالث ظهور الهی و جلوه ربانیت کلمه الله است و مص
 ادیت و روح القدس است آن به اول دارد و به آخر چه که اول
 و آخرت بالنسبه عالم امکالت به بالنسبه لعالم حق * اما عند الحق
 ه اول عین آخر است آخر عین اول * مثل اینکه اعتبار انام و اسوع
 و شهو و سه و درو و امرور بالنسبه نکره ارض است اما در آفات
 چنین حری نیست به درو و به امروری به فردائی به ماهی به سالی
 همه مساویست * همچنین کلمه الله از جمع این شئون مرده و از حدود
 و فیود و هوایی که در عالم امکالت مقدس است * اما حقیقت سوب
 ۱۰ که کلمه الله و مطهرت کامله است بدایتی نداشته و هایتی ندارد ولی
 اشرف منسوب ماسد آفات است ملاطوعش در روح مسیح در مهاب
 اشراق و سطوع بود * و ان بافت و سرمدی * بین چقدر دلوک
 چهارگیر آمدند و چه قدر و ر و امیر اولی البدیر آمدند جمع نحو
 شد بد لکن لسانم مسیح همین طور میورد و انوارش هبور ساطع است
 ۱۵ آهنگس هبور بلند است و سانس هبور مرتفع است حدش در حسنگ
 است و هانس خوش آهنگ ارس گهر ر است و رفش شعاع انگ
 مجلس و اصح و لائح است و جلوه اش ساطع و لامع و همین طور نفوس
 که در ظل او هستند و مسنویء از انوار او * س معلوم شد که
 مظاهر ظهور سه مقام دارند یکی مقام نشره است و مقام نفس ناطقه
 ۲۰ و مقام ظهور ربانی و جلوه رحمانی * مقام حسدی البته ملاشی شود
 اما مقام نفس ناطقه هر چند اول دارد اما آخر ندارد بلکه مؤید
 محبات انده است اما حقیقت مقدسه که مسیح میفرماید الان فی
 ت الان به بدایت دارد به هایت * بدایت عارف از مقام اظهار است که
 ۲۴ مبرماید * و در مقام تشبیه سکوت را تعبیر بحواب میفرماید مثل اسک

بعضی اراعصاب کلکی محمل میشود لکن جوهر عقل باقی و رقرار * صد
 هرا آفت لباس وارد میشود لکن بر لاس هیج خطری نیست
 اسکه بیان میسر مایسد جمال مبارک که در حواب بودم و نسیم بر من
 مرور نمود و من را بیدار کرد این راجع بحسد اسب * در عالم حق
 ه رمان ماضی و مستقبل و حال بیست ماضی و مضارع و حال همه یکبست
 مثلاً مسیح میسر ماید (کان فی البدء الکلمه) یعنی بود و هست و خواهد
 بود چرا که در عالم حق رمان بیست رمان حکم بر حلی دارد بحق حکم
 ندارد * مثلاً در صلوه میسر ماند نام تو مقدس ناد مقصد اینست که نام
 تو مقدس بوده و هست و خواهد بود * مثلاً صبح و ظهر و عصر بالنسبه
 ۱۰ رمن اسب اما در آفتاب صبح و ظهر و عصر و سام بیست *

(م) در سبکبختی که مظهر طهر است

دارا هست

سوءال

فوائی که مظاهر ظهور دارا هستند من جمله فوه علم
 با بجه حدی محدود اسب *

حواب

۱۵

علم بر دو قسم است علم وجودی و علم صوری * یعنی علم تحقیقی و علم
 بصوری علم حلق عموماً بمجمیع اشیا عبارت از تصور و شهود است
 یعنی یا تقوه عقلیه تصور آن شیء نماید یا آنکه از مشاهده شیء
 صوری در مرآت قلب حصول یابد * دائره این علم بسیار محدود است
 ۲۰ حه که مشروط با کتساب و تحصیل است * و اما قسم ثانی که عبارت
 از علم وجودی و تحقیقی است آن علم مانند دانائی و فوف انسان بنفس
 خود انسان است * مثلاً عقل انسان و روح انسان و افق بر جمیع حالات
 ۲۳ و اطوار و اعضاء و اجزاء عنصری و مطلق بر جمیع حواس جسمانی و همچنین

بیست مقصی افتناس است * پس سائر حقائق السانی نفوسی هستند
 مثل ماه که افتناس انوار از شمس میکند اما آن حقیقت مقدسه بمسّه
 مصیء است * و مقام ثالب نفس فیض الهی و حلوهء جمال قدم است
 و اشراق انوار حی قدر و حقیقت ساحصهء مظاهر مقدسه انفساکی
 ۵ از فیض الهی و حلوهء ربانی ندارد لهذا مظاهر مقدسه صعود سائر
 عبارت ازین است که آن طالب عصری را رك كند مثل اسكه
 سراحی که محلی درس مشكاة دارد شعاعش از مشكاة منقطع میشود
 یعنی این مشكاه حراب گردد * اما فیض سراح منقطع نمیشود * ناری
 در مظاهر مقدسه فیض قدم ماسد سراح است و حقیقت شاحصه
 ۱۰ عمامهء رحاح و هیكل نشری ماسد مشكاة * اگر مشكاة مهدم گردد
 مصباح مشعل است و مظاهر الهیه مرایای متعدده هستند را
 شخصیت مخصوصه دارند * اما محلی در آن مرایا يك شمس است
 معلوم است که حقیقت مسیحیه غیر از حقیقت موسویه است و البته
 حقیقت مقدسه از بدایت و افع بر سر وجود است و از سن طفولت
 ۱۵ آثار بر گواری از آب طاهر و واضح است * پس چگونه میشود که
 با وجود این فیوضات و کجالات استشعار نباشد در مظاهر مقدسه دگر سه
 مقام کردم مقام حسد است و مقام حقیقت ساحصه و مطهرت کامله
 ملا شمس و حرارت و صیائش و سائر نفوس در مقام حسد و مقام نفس
 باطنه یعنی روح و عقل دارند * پس در مقاماتی که ذکر میشود من
 ۲۰ حواسده بودم و مرور کرد صفحات الهی بر من و بیدار شدم مثل سان
 حصرت مسح است که میفرماید حسد محرولست و روح مسنشر ما
 آنکه در مشقم مادر راحم یا در رحتم * اینها همه راجع مقام حسد است
 دحلّی ناآن حقیقت مشحصه ندارد و دحلّی ناآن مطهریت حقیقت راحانه
 ندارد * مثلاً ملاحظه میکنید که در حسد انسان هزار انقلابات حادث
 ۲۵ میشود و لکن روح اندک از آب حیر ندارد * یمکن در حسد انسان

و تکافؤ ادا و مطلع بآنکه در این رسم دهد
روابط صریحه است که منع از اینست * و مسامحه
الهی چون مطلع تأسّر کائنات لهذا وافق بآن روابط ضروره
و آنرا شریعة الله قرار دهد *

(ما) ادوار کلیه

سؤال

دگر ادوار کلیه میشود که در عالم وجود واقع *
حقیقت این مسأله را بیان کنید

جواب

۱۰ همچنانکه این احرام نورانیه در این فصای نامتناهی هر يك را دوری
رمانست که در ارمه مختلفه هر يك در فلك خویش دوری رود
و دوباره سای دوره حدید گذارد * مثلاً کره ارض در هر سیصد
و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه و کسوری
دوری رود * پس آثار دور حدید نماید یعنی آن دوره اول دوباره
۱۵ محدوداند همچین عالم وجود کلی را چه در آفاق و چه در انفس دوری
از حوادث کله و احوال و امور عظیمه است * چون دوره منتهی سود
دوره حدید ابتدا گردد و دوره قدم از وقوع حوادث عظیمه کلی
فراموش شود که اندا حری و اثری از آن نماند چنانکه ملاحظه میمائید که
از نیست هر از سال پیش اندا حری نیست * و حال آنکه بدلائل اربیش
۲۰ ثابت نمودم که عمران این کره ارض بسیار قدم است به یکصد هزار نه
دو سب هزار سال نه يك ملیون نه دوهلدون سال تسار قدیم است
و یکی آثار و احبار قدیم منقطع * و همچین هر يك از مظاهر ظهور
۲۳ الهیه را دوریست زمانی که در آن دوره احکام و شریعتی جاری

قوى وحاسیات واحوال روحانی خود هستند * این علم وجود پس
 که انسان متحقق نأست احساس آرا میکند و ادراک آرا نماید
 ر را روح محیط ر جسم است و مطلع نحواس و فوای آن * این علم
 با کسب و تحصیل نیست امر است وجودی موهبت محض است * حقائق
 ۵ مقدسه مظاهر کلیه الهیه چون محیط ر کائنات من حسب الدان
 والاصناف و فائق و واحد حقائق موحوده و محقق جمیع اسما لهذا
 علم آن علم الهی است نه اکسانی یعنی فیض قدسی است و انکشاف
 رحمانی * مثلی ذکر غائم این مثل مجرد بجهت تصور این مطلب است
 مثلا اشرف موحودات ارضیه انسانست انسان متحقق لعالم حیوان
 ۱۰ و نبات و جمادات * یعنی این مراتب در او مندرج است بحوی که
 دارنده این مقامات و مراتب است و چون دارنده این مقامات و ارب
 باسرار آست و مطلع بر وجود آن * این مل است نه مثل * محصر
 ای که مظاهر کلیه الهیه مطلع ر حقائق اسرار کائنات لهذا شرایی
 تأسیس نماید که مطابق و موافق حال عالم انسانست ر را شریع روابط
 ۱۵ ضروره است که مسعث از حقائق کائناتست مطهر ظهور یعنی شارع
 مقدس تا مطلع بحقائق کائنات باشد روابط ضروره که مسعث
 از حقائق ممکناست ادراک نماید * البته مقتدر بوضع شریعی مطابق
 واقع و موافق حال بگردد * انبیاء الهی مظاهر کلیه اطاء حادث و عالم
 امکان ماسد هیکل بشری و شرانع الهیه دوا و علاج * پس طبیب ناند
 ۲۰ که مطلع و وافی ر جمیع اعصاب و احرا و طبیعت و احوال مرض باشد
 تا آنکه دوائی تربیب دهد که نافع سم نافع گردد * فی الحقیقه حکم
 دوا را از نفس امراض عارضه ر مرض استسباط کند ر را لشخیص
 مرض نماید بعد تربیب علاج علت مرهمه کند تا لشخیص مرض نشود
 چگونیه تربیب علاج و دوا گردد * پس ناند طبیب طبیعت و اعصاب
 ۲۵ و احرا و احوال مرض نهایت اطلاع داشته باشد و جمیع امراض و ارب

بارك و مملانی میشدند * پس واضح و مشهود شد که آفتاب مرکز
 انوار و سب حیات کائنات در دایره شمسیه است * همچنین مظاهر
 مقدسه الهی مرکز انوار حقیقتند و مسمع اسرار و فیوضات محبت * تجلی
 بر عالم فلوب و افکار نمایند و عصا اندی بر عالم ارواح مدول فرماید
 ه حیات روحانی محشد و با انوار حقائق و معانی در حشد * روشنائی
 عالم افکار از آن مرکز انوار و مطلع اسرار است اگر فیض محلی و تربیت
 آن نفوس مقدسه بود عالم نفوس و افکار طلعت اندر طلعت است
 و اگر بعالم صحیحه آن مطالع اسرار بود عالم انسانی حولانگاه
 اخلاق و اطوار حیوانی بود و وجود کل محاری و حیات حقیقی مقفود
 ۱۰ انسب که در انجیل میفرماید (در بدء کلمه بود) یعنی سب حیات کل شد
 حال ملاحظه نمائید نفوذ آفتاب را در کائنات ارضیه که از قرب و بعد
 آفتاب و طلوع و غروب چه آثار و نتائج واضح و آشکار * گهی حراست
 گهی هار گهی صیف گهی شبا و چون محط اسوا گذرد هار روح
 محس حلوه نماید و چون سمت رأس رسد هوا که و آثار بدرجه کمال
 ۱۵ رسد و حیوت و نباتات ندیجه محشد و کائنات ارضیه عظمی درجه
 نشو و نما فائز گردد * و همچنین مظهر مقدس ربانی که آفتاب عالم
 آفرینش است چون محلی بر عالم ارواح و افکار و فلوب نماید هار
 روحانی آید و حیات حدید رح بگشاید فوه ربیع بدیع طاهر گردد
 و موهبت عجب مشهود شود چنانچه ملاحظه میمائید که در ظهور
 ۲۰ هر يك از مظاهر الهیه در عالم عقول و افکار و ارواح ترقی عجمی
 حاصل شد * از جمله در این عصر الهی ملاحظه نما که چقدر ترقی در عالم
 عقول و افکار حاصل گردیده و حال ندایت اشراق است * عنقریب
 ملاحظه شود که این فیوضات حدیده و این تعالیم الهیه این جهان
 نارنگرا نورانی نماید و این افالیم عمگن را هشت برین فرماید * و اگر
 ۲۵ بدان آثار و فیوضات هر يك از مظاهر مقدسه پردازیم بسیار تطویل

وساریست چون دور او طهور مظهر حدید مسمی شود دوره حدید
 ابتدا گردد * و بر این سوال دورها آمد و منتهی گردد و محدود باشد
 دوره کلبه در عالم وجود بانتهای رسد و حوادث کلبه و و فاع عطسه
 واقع شود که کلی حیر و اثر از پیش نماید * پس دور حدید کلی در عالم
 وجود آثار نماید زیرا عالم وجود را بدایتی نیست * و این دلیل
 و برهان بر این مسأله افاده شد احتیاج تکرار نیست * ناری دوره
 کلی عالم وجود را گوئیم آن عبارتست از مدنی مدیده و فروع و اعصای
 محدث و شمار و در آن دوره مظاهر طهور حلوه بساحت شهود نماید
 تا طهور کلی عطیمی آفا را مرکز اشراق نماید و طهور او سب نوع عالم
 ۱۰ گردد * دوره او امتدادش بسیار است مظاهری در ظل او بعد
 معوث گردید و محسب امضای زمان تجدید بعضی احکام که معین
 محسبات و معاملاتست نماید * ولی در ظل او هستند مادر دوره
 هستیم که بدایتش آدم است و طهور کلبه اش حال مبارک *

(مب) بِرَكْعَتَيْنِ فَرَاغَ صَلَاةِ الْوُجُوهِ

سؤال

۱۵

قوت و کمالات اعراض حقیقت مظاهر طهور الهی
 تا بچه درجه است و بعد شان تا بچه حد *

جواب

در عالم وجود یعنی کائنات حسامیه ملاحظه نمائید دائرة شمسیه مظلم
 ۲۰ و تاریک و در این دائرة آفتاب مرکز انوار و جمیع سیارات سمسه حول
 اوطائف و ارفیوضات آن مستشرق * سمس سب حیات و نور است
 و علت نشو و نما کافه کائنات در دائرة شمسیه است * و اگر فیوضات
 ۲۳ شمسیه نبود در این دائرة کائنات از موجودات محقق بداشت بلکه کل

باشد * و اما قسم ثانی انبیا که تا بعد این نفوس ترویح شریعة الله
نماید و نعمیم دین الله و اعلاى کلمة الله ارحود فوت و قدرتی
ندارند بلکه از انبیای مستقلة اسمعاده نماید *

سؤال

بوده و کوفعیوش چگونه بوده اند *

جواب

بوده در تأسیس دین جدید و کوفعیوش محمد سلوک و اخلاق قدیم
نمود * ولی نکلی اساس آمان بهم خورد و ملل بوده و کوفعیوشیه ادا
ر معقادات و عبادات مطابق اصل باقی و برقرار نمایند * مؤسس
۱۰ این دین شخص نفیس بود تأسیس وحدانیت الهیه نمود ولی من بعد
سدرخ اساس اصلی نکلی از میان رفت و عادات و رسوم جاهلیه بدعت شد
تا آنکه مسیحی عبادات صور و تمائیل گردید * مثلاً ملاحظه نمائید که
حضرت مسیح بکرات و مراتب توصیه بوصایای عشره در نورات و اباع
آن فرمودند و تأکید تشبث با آن کردند * و از جمله وصایای عشره اینست
۱۵ که صورت و تمائلی را برستش نما * حال در کائنات بعضی از مسیحیین
صور و تمائیل کثیر موجود * پس واضح و معلوم شد که دین الله
در میان طوائف بر اساس اصلی باقی نماید بلکه بتدریج تغییر و تبدیل
نماید تا آنکه نکلی محو و نابود گردد لهذا ظهور جدید شود و آئین جدید
تأسیس گردد * زیرا اگر تغییر و تبدیل نباید احتیاج تجدید نشود
۲۰ این شجر در نبات در نهایت طراوت بود و پر شکوفه و ثمر بود تا آنکه
کهنه و قدیم گشت و نکلی بی ثمر شد بلکه خشک و پوسیده گشت
انست که باغبان حقیقت نار از سح و صیف همان شجر مهال بهمالی
عرس نماید که رور رور نشو و نما نماید و در آن باغ الهی ظل ممدود
۲۴ گسترد و ثمر محمود دهد همچنین ادیان ارتدادی ایام از اساس اصلی

الحامد * شما خود فکر و تعمق نمائید بحقیقت این مطلب بی تردید *

(مج) کَلَامُ الْإِنْبِيَاءِ فِي وَقْفَتِهِمْ

سؤال

* کلمه انبیا بر چند قسمند *

جواب

کلمه انبیا بر دو قسمند قسمی بی بالاستقلالند و متنوع و قسمی دیگر غیر مستقل و تابع * انبیای مستقله اصحاب شریعتند و مؤسس دور حدید که از ظهور آنان عالم خلعت حدید پوشید و تأسیس دین حدید شود و کتاب حدید نازل گردد و بدون واسطه اقتباس فیض از حصص الوهیت نمایند * برایتشان برایت داتیه است مانند آفات که ندانه لداته روشن است و روشائی از لوازم داتیه آن مقنس از کوکی دیگر بیست * این مطالع صبح احدیت مسع فیصد و آیه داب حصص و قسمی دیگر از انبیا تابعند و مروح رپرا فرعد نه مستقل افساس فیض از انبیای مستقله نمایند و استعداد نور هدایت از سوب کلمه ۱۵ کسند مانند ماه که ندانه لدانه روشن و ساطع نه ولی افساس انوار از آفات نماید * آن مظاهر نبوت کلمه که بالاستقلال اشراق عموده اند مانند حضرت ابراهیم حضرت موسی حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت اعلی و جمال مبارک * و اما قسم ثانی که تابع و مروحند مانند سلیمان و داود و اشعیا و ارمیا و حزقیل را انبیای مستقله مؤسس بودند ۲۰ یعنی تأسیس شریعت حدیده کردند و موسی را خلق حدید نمودند و اخلاق عمومیه را سدیل کردند و روش و مسلک حدید روح نمودند کور حدید شد و لشکیل دین حدید گردید * ظهور آنان مانند موسم ۲۳ ربیع است که جمیع کائنات از صیه خلعت حدید پوشید و حجاب حدید

عهدی نباید عهد کل چه که اراده و مشیت عموم اهالی فانی در اراده
و مشیت اوست * همچنین هر پیغمبری عبارت از هیأت عمومی است
لذا عهد و خطاب الهی باو عهد و خطاب با کل است * و اعاب
خطاب رحری و عاب بر مات قدری گران آید و سب انکسار فلوت
ه گردد لهذا حکمت بالغه چنان افصا کند * و ان از نفس نورات معلوم است
که بی اسرائیل مخالفت کردند و محضرت موسی گفتند که ما نمیتوانیم
با عمل الهی جنگ نمائیم بر را قوی و سدید و شجیع حدای موسی و هارو را
عاب فرمود و محضرت موسی در نهایت اطاعت بود به عصیان * و الله
حسن شخص بر گزاری که واسطه فیض الهی و تبلیغ شریعت است
۱۰ الله باید مطلع امر الله باشد * ان نفوس مبارکه مانند اوران شجرند
که بهیچ سبب محرکست به اراده خود چه که ان نفوس مبارکه
مستجاب به فحشات محبة الله اند و اراده شان بکلی منسلب دولشان قول
خدا و امر شان امر خدا و همیشه بهی حد است عثمانه ان راح و روشانی
او از سراح است و هر چند محبت طاهر شعاع از راح ساطع و لکن
۱۵ فی الحقیقه آن شعاع از سراح لامع و همچنین انبیای الهی و مظاهر
ظهور را حرکت و سکون بوحی الهی به تشبیهات انسانی * اگر چنین
نباشد آن پیغمبر چگونه امین است و چگونه سفیر حق گردد و اوامر
و نواهی حق را تبلیغ نماید * پس آنچه در کتب مقدسه در حق مظاهر
ظهور ذکر تصور است ازین فیصل است * الحمد لله بواجب آمدی
۲۰ وندگان الهی را ملاقات نمودی آیات الهیه حر رضای حق اسد شام کردی
لا والله * بیچشم خود دیدی که شب و روز چگونه در سعی و کوشش
و مقصدی حر اعلاء کلمه الله و تربیت نفوس و اصلاح ام و ترویج
روحانی و روح صلح عمومی و حیر حواهی نوع انسانی و مهربانی با جمیع
ملل و حائشانی در حیر نشر و انقطاع از مباح دانی و خدمت بمصائب
۲۵ عالم انسانی ندارند * باری پر سر مطلب روم مثلاً در نورات در کتاب

تعییر یابد و نکلی آن حقیقت دین الله از میان رود و روح عالم بلکه بدعتها میان آید و جسم بجان گردد * اینست که محدود سود مصدق اینست که ملت کوفیوش و بوده حال عبادت صور و مائیل نماید نکلی از وحدانیت الهیه مایل گشته اند بلکه ناله موهومه ماسد اعداد ۵ قدماء یونان معتقدند * اما اساس چنین بوده بلکه اساس دیگر بوده و روشی دیگر * مثلا ملاحظه کنید که اساس دین مسیح چگونه فراموش گردیده و بدعتها میان آمده مثلا حصص مسیح مع از بعدی و انتقام فرموده بلکه امر بحیر و عنایت در مقابل شر و مصرع نموده حال ملاحظه نمائید که در نفس طائفه مسیحیان چه حکمهای جور و ۱۰ واقع و چه ظلمها و حماها و دردی و حو و خواری حاصل و بسیاری از حرهای سابق بموای پاپ واقع * پس معلوم و واضح گردید که ادیان از مرور آیام نکلی تعییر و تبدیل یابد پس محدود گردد *

(مَن) وَحَقِيقَةُ مَا كَانَ بَأْتِيَتْ اَسْتَ

سوءال

۱۵ در کتب مقدسه بعضی خطاهای رحره که از روی عاب ناشناس آیا محاط کیست و آن عاب تر که واقع *

جواب

هر خطاب الهی که از روی عماست ولو بظاهر ناشناس ولی محصص آن خطاب توحه نامت دارد * و حکمش محص شفعیت اسب نام ۲۰ افسرده و دلگیر نگردد و خطاب و عاب گران بیاید لهذا بظاهر خطاب نامت است * پس هر چند بظاهر خطاب نبی است ولی در باطن نامت است به پیغمبر * و از گذشته پادشاه مقدر مستقل افلسی ۲۳ عبارت از جمیع آن افلم است * یعنی آنچه گوید قول کل اسب و هر

معموم ملت * و این محض حکمت بالعه الهیه است چنانچه گذشت تا قلوب
مضطرب نگردد و مشوش و مریح نشود چه بسیار که ابتدای الهی
و مظاهر ظهور کلی در مباحث اعراف و قصور و گناه عمده اند * ۵
من باب تعلیم سائر نفوس است و تشویق و تحریص و حصول و خشوع
و اعراف و گناه و قصور و الا آن نفوس مقدسه ناک ار هر گناهند
و مبره از خطا مثلا در انجیل میفرماید که شخصی محصور حضرت مسیح
آمد عرض کرد ای معلم بیکو کار حصرت فرمودید چرا را بیکو کار گفتی
را را بیکو کار یکپست و آن حد است * حالا مقصد این بیست که حصرت
معاد الله گنه کار بودند بلکه مراد تعلیم حصول و خشوع و حجت
۱۰ و شرمساری تا آن شخص محاط بود * این نفوس مبارکه انوار نور
طاعت جمع نشود حیانت حیات تا مباد مجتمع نگردد هدا یقند هدایب
تا صلاب جمع نشود حقیقت اطاعت تا عصیان مجتمع نگردد *
ناری مقصود اینست که خطاب از روی عتاب در کتب مقدسه هر چند
نظاره تا سیاست یعنی مظاهر الهیه ولی بحقیقت مقصد امت است *
۱۵ و چون در کتاب مقدس سبع نمائی واضح و آشکار گردد و السلام *

(مده) بیا انجیل از کتاب مقدس

لیس لمطلع الامر شرک فی العصمة الکری

سوءال

در آیه مبارکه میفرماید لیس لمطلع الامر شرک فی العصمة الکری
ایه لمطهر یعمل ما یشاء فی ملکوت الانشاء قد حص الله هذا المقام لنفسه
۲۰ و ما قدر لاحد نصیباً من هذا الشان المبیع *

حواب

بدانکه عصمت و دو قسم است عصمت دایمه و عصمت صفاتی
۲۳ و همچنین سائر اسماء و صفات مثل علم دانی و علم صفاتی عصمت دایمه

اشعیا در باب ۴۸ در آیه ۱۲ میفرماید * ای یعقوب و ای دعوب سده من اسرائیل بشوم من او هستم من اول هستم و آخر هستم * این معلوم است که مراد یعقوب که اسرائیل است بوده مقصود بنی اسرائیل است * و همچنین در کتاب اشعیا در باب چهل و سیم در آیه اول میفرماید ۵ والاّن خداوند که آفریننده تو ای یعقوب و صانع نوای اسرائیل است چنین میگوید مترس را که من تو را فدیه دادم و تو را باسمت خواندم پس تو از آن من هستی * و از این گذشته در سفر اعداد در باب در باب بیستم در آیه بیست و سیم میفرماید خداوند موسی و هارون را در کوه هور بر دسر حد رمین ادوم خطاب کرده گفت هارون بموم ۱۰ خود خواهد پیوست زیرا شما رد آب مریمه از قول من عصیان ورزیدید ازین جهت او رمیمی که بنی اسرائیل دادم داخل نخواهد شد و در آیه سیزدهم میگوید این است آب مریمه حائیکه بنی اسرائیل ناحدا محاصره کردند و او خود را در میان ایشان تقدیس نمود * ملاحظه نمائید عصیان را بنی اسرائیل نمودند لکن طاهر عتاب موسی ۱۵ و هارون شد چنانکه در باب سیم آیه بیست و هشتم از نورات شده میفرماید (خداوند محاط شما را من عصبانك شد * مرا احاط نمود و خداوند مرا گفت برا کافیت بار دیگر در باره این امر با من سخن مگو) حالا این خطاب و عتاب فی الحقیقه تأمت اسرائیل است که محب عصیان امر الهی مدت مدیده در صحرای تیه آن سمت اردن گرفتار ۲۰ بودند تا زمان توسع علیه السلام * حال این خطاب و عتاب طاهر محصرت موسی و هارون بود و لکن فی الحقیقه تأمت اسرائیل * و همچنین در قرآن خطاب محصرت محمد میفرماید (انا محالک و محالک میناً لیعمرک الله ما تقدم من دیک و ما تأخر) یعنی ما را ی و فتحی آشکار نمودم ما گماهان پیشین و پسین تو را بیا مررم * حال این ۲۵ خطاب هر چند طاهر محصرت محمد بود و لکن فی الحقیقه این خطاب

شرعت سابق نیستند آنچه گویند قول حق است و آنچه محری دارد
 عمل صدق * هیچ مؤمنی را حق اعراض به نابد در این مقام تسلیم
 محض بود و برامطهر ظهور محکمت نالعه قائم و ساید عقول ار ادراک
 حکمت حقیقه در بعضی امور ماحر * لهذا مطهر ظهور کلی آنچه فرماید
 ۵ و آنچه کند محض حکمت است و مطابق واقع و لکن اگر بعضی نفوس
 باسرار حقیقه حکمی از احکام و یا عملی از اعمال حق پی نبرند ساند
 اعراض کند چه که مطهر کلی بعمل مایشاست * چه بسیار واقع که
 از شخص مافل کامل دانائی امری صادر و چون سائس از ادراک حکمت
 آن ماحر اعراض نماسد و اسیدحاس کند که این شخص حکم حرا
 ۱ حدس گفت و باچنین نمود * این اعراض از جهل آنان صادر و حکمت
 حکم از حطا مقدس و مرآ * و همچنین طبیب حادق در معالجه مریض
 بعمل مایشاست و مریض را حق اعراض به آنچه طیب گوید و آنچه
 محری دارد همان صحیح است * نابد کل او را مطهر بعمل مایشاء و بحکم
 مارید شمرید * البته طبیب بمعالجانی منافی بصور سائس بر دارد * حال
 ۱۵ از نفوس بی بهره از حکمت و طب اعراض جائز است لا والله بلکه نابد
 کل سر تسلیم نهند و آنچه طیب حادق گوید محری دارند * پس طیب
 حادق بعمل مایشاست و مریض را نصیحتی در این مقام به * نابد حدافت
 طیب ثابت شود چون حدافت طبیب ثابت شد بعمل مایشاست
 و همچنین سردار حدود چون در فنون حرب فرید است آنچه گوید
 ۲۰ و فرماید بعمل مایشاست و باحدای کشتی چون در فنون محریه مسلم
 کل آنچه گوید و فرماید بعمل مایشاست * و مریض حقیقی خون شخص
 کامل است آنچه گوید و فرماید بعمل مایشاست * باری مقصد از بعمل
 مایشا نیست که ساند مطهر ظهور امری فرماید و حکمی احرا دارد
 باعملی فرماید و نفوس مؤمنه از ادراک حکمت آن ماحر ساند اعراض
 ۲۵ بخاطر احدی حطور نماید که چرا چنین فرمود و یا چنین محری داشت

محض عطهر کلی است ر را عصمت لروم دانی اوسب ولروم دانی ارشی
 نه کاک محوید * شعاع لروم دانی شمس است و انکاک ار شمس نکند
 علم لروم دانی حق است ارحق انکاک نماید قدرت لروم دانی حق اس
 ارحق انکاک نکند اگر فابل انکاک باشد حق بیست اگر شعاع
 ۵ ار آفتاب انکاک کند آفتاب بیست لهذا اگر تصور انکاک در عصمت
 کبری ار مظاهر کلیه گردد آن مظهر کلی نیست وار کمال دانی ساط
 اما عصمت صفای لروم دانی شیء نه بلکه پرتو موهب عصمت است
 که ار شمس حقیقت ر فلوب بناند و آن نفوس را نصیب و بهره بخشد
 این نفوس هر چند عصمت دانی ندارند ولی در تحت حفظ و حمایت
 ۱۰ و عصمت حقیقت یعنی حق آثارا حفظ ار خطا فرماید * مثلاً بسازی
 ار نفوس مقدسه مطلع عصمت کبری سودید ولی در ظل حفظ و حمایت
 الهیه ار خطا محفوظ و مصون بودید زیرا واسطه فیض دس حق و حل
 بودید * اگر حق آثارا ار خطا حفظ نمیرماید خطای آنال سب گردد که
 کل نفوس مؤمنه بخطا افتد و تکلی اساس دس الهی بهم خورد * و اس
 ۱۵ لاین و سراوار حصرت احدیت نه * ما حصل کلام اسکه عصمت دانه
 محصور در مظاهر کلیه و عصمت صفایه موهوب هر نفس مقدسه
 مثلاً بیت العدل عمومی اگر شرائط لازمیه یعنی انتخاب جمیع ملت
 لشکل شود آن بیت العدل در تحت عصمت و حمایت حق است آنچه
 - مخصوص کتاب نه و بت العدل نامی آراء یا اکثریت در آن فراری
 ۲۰ دهد آن فرار و حکم محفوظ ار خطاست * حال اعصابی بیت عدل را فرداً
 فرد عصمت دانی نه و لکن هأب بت عدل در تحت حمایت و عصمت
 حق است اس را عصمت موهوب نامند * ناری میفرماید که مطلع امر
 مظهر فعل مانداشت * و این مقام محض بذات مقدس است و مادون را
 نصیبی ار این کمال دانی نه یعنی مظاهر کلیه را چون عصمت دانه محض
 ۲۵ لهذا آنچه ار ایشان صادر عین حقیقت است و مطابق واقع * آن در ظل

این مسأله فی الحقیقه بدیهی المطلاست * وجود انسان در کائنات بطور
امعان نظر کند و بدقائق احوال موجودات پی برد و وضع و ترتیب
و مملکت عالم وجود مشاهده کند یقین نماید که لیس فی الامکان اندع
مما کان حه که جمع کائنات وجودیه علوه و ارضیه بلکه این فصای
ه با مساهی و آنچه در اوست چنانکه باید و شاید خلق و بسط و ترکیب
و تربیت و تکمیل شده است هیچ نقصان ندارد تقسمی که اگر جمیع
کائنات عقل صرف شوند و با آنند الا ناد فکر کنند ممکن نیست که
بواسطه مترار آنچه شده است تصور نماید * اگر حیاتیچه نیست
آفرینش این مملکت در مهات آرایس بوده بلکه ست و بوده است
۱۰ س وجود مهمل و نافص بوده است در این صورت مکمل بوده * این
مسأله فی مهات دقت و فکر لازم دارد * مثلا امکا ترا یعنی عالم وجود را
من حیث العموم مشاهده میکنی انسان تصور کنی که این ترکیب و این
ترتیب و این مملکت و جمال و کمال که الآن در هیکل بشری هست اگر
غیر از این باشد نقص محض است لهذا اگر تصور رمائی کنی که انسان
۱۵ در عالم حیوانی بوده یعنی حیوان محض بوده وجود نافص بوده معیش
این است که انسانی نبود و این عضو اعظم که در هیکل عالم غیره معر
و دماغ است مفقود بوده است * پس عالم نافص محض بوده است * همین
برهان شافست که اگر چنانچه انسان وقتی در حجر حیوان بوده است
مملکت وجود محمل بود زیرا انسان عضو اعظم این عالم است و اگر عضو
۲۰ اعظم در این هیکل نباشد البته هیکل نافص است و انصارا عضو اعظم
شمارم زیرا در این کائنات انسان جامع کمالات و وجود است * و مقصد
از انسان فرد کامل است یعنی اول شخص عالم که جامع کمالات معنویه
و صوریه است که در این کائنات مثل آفتابست * پس تصور نمائید وقتی
آفتاب موجود بوده است بلکه آفتاب نیز سواره بوده البته آن زمان
۲۵ روابط وجود محمل بوده چگونه تصور چنین چیزی توان نمود و اگر

اما یعوس دیگر که در ظل مطهر کلی هستند آنان در محب حکم شریعه
 الله هستند * تقدیر سر موئی آنها را تجاوز از شریعت حائز به و ناند جمع
 اعمال و افعال را تطبیق شریعه الله کنند * و اگر محاور نماید عبد الله
 مسؤول و مؤاحد گردید البته آنها را از یعمل مایشاء بهره و نصیبی

۵ نه بر این مقام محصیص مطهر کلی دارد * مثلاً حصرت مسح

روحی له المدا مطهر یعمل ما یشاء بود و لکن

حواریون را نصیبی از این مقام نبود چه

که در ظل حصرت مسیح بودند

نابد از امر و اراده

او تجاوز نمایند

۱۰

والسلام

قَسْمُ چَهَارُم
 دَر مَبْدَأِ مَعَادٍ وَ قُوًى وَ حَالَاتٍ وَ كَمَالَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ

گفتگو بر سر ناها

(مو) تَغْيِيرُ الْفَلَاكِ

۱۵ آمدیم بر سر مسأله تغییر نوع و ترقی اعصای یعنی انسان از عالم حیوان

آمده * این فکر در عقول بعضی از فلاسفه اروپا ممکن نامیده بسیار

مشکل است که حال لطلانش بهم شود * ولی در استقمال واضح

۱۸ و آشکار گردد و فلاسفه اروپا خود بی بطلان این مسأله برادر را

﴿ در مبدأ و معاد و قوی و حالات و کالات مختلفه انسان ﴾ ۱۲۵

چرا عبادان موحود گردد روش کسده پیدا شود * خلاصه جمیع
مال و مکه الان هست حاصل گردد ان سراح لعینه پیدا شود ان
مسأله قطعی الدلاله است امریست واضح * و اما آنچه دلائلی که حصرات
دکر کرده اند اینها طی الدلاله است قطعی الدلاله بیست *

(من) الْحُجُودُ لِلَّهِ تَعَالَى (مَسْأَلَتَانِ)

ندانکه يك مسأله ار عوامص مسائل الهیه است که ان عالم وجود
یعنی ان کون غیر مناهی بدایتی ندارد و از بیش بدان ان مطلب سد
که نفس اسماء و صفات الوهیب مقصی وجود کائناتست هر چند
مفصل بدان شد حالا هم محصری دکر میشود ندانکه رب فی مروب
۱۰ تصور نشود سلطنت فی رعیت محقق نماید معلم فی معلم تعیین ییاند
حالی فی مخلوق ممکن بگردد راز فی موروب مخاطر ییاند راجع
اسماء و صفات الهیه مستدعی وجود کائناتست * اگر وقتی تصور شود که
کائناتی اندآ وجود نداشته است ان تصور انکار ألوهیت الهیه است
و ان گذشه عدم صرف مایل وجود بیست * اگر کائنات عدم محص
۱۵ بود وجود محقق نمی یافت لهذا چون ذات احدیت یعنی وجود الهی
ارلی است سرمدیت یعنی لا أول له ولا آخر له است * الله عالم
وجود یعنی ان کون نامتاهی را بر بدایت سوده و بیست بی ممکن است
حرئی از احراء ممکنات یعنی کره از کرات ناره احداث سود یا انکه
ملاشی گردد اما سائر کرهای نامتاهی موحود است * عالم وجود
۲۰ هم محصور مقصر غیشود بلکه وجود باقی و بر فراست * و چون
کره از ان کرات بدایتی دارد حکما بهاتی دارد زیرا ان برای هر یکی
چه کلی چه حرئی لاند از تحلیل است * هابیس ان است که بعضی
۲۳ رکها سریع التحلیل است و بعضی بطیء التحلیل والا ممکن بیست

نمی تنوع در عالم وجود نماید همین کفایت است * و برهان دیگر گوئیم
و این دقیق تر است این کائنات موجوده غیر متناهی در عالم وجود
حواء انسان حواء حیوان حواء نبات حواء جماد هر چه باشد لابد
هر يك مرکب از عناصری هستند و این مکملتی که در هر کائی از کائنات است
۵ شبهه بیست که بایجاد الهی مسبث از عناصر مرکبه و حسن امراض بوده
و مقادیر کمیت عناصر و کیفیت ترکیب و تأثیرات ساز کائنات محسوسه
س جمیع کائنات مانند سلسله مرتبط بیکدیگرند و تعاون و تعاضد
و تفاعل از خواص کائنات و سبب تکون و نشو و نما و موجودات است
و بدلائل و راهین ثابت است که هر يك از این کائنات عمومیه حکم
۱۰ و تأثیری در کائنات سائره یا بالاستقلال یا بالتسلسل دارد * خلاصه
هر کائی از کائنات مکملتش یعنی مکملتی که الا در انسان و دون آن
مندی من حیث الاحراء و من حیث الاعضاء و من حیث القوى
مسبث است از عناصر مرکبه و مقادیر و موارد عناصر * و محسوس
امراض عصری و تفاعل و معاخیل و تأثیری که از کائنات سائر
۱۵ در انسانست چون اینها جمع شود این انسان پیدا گردد * و چون
مکملیت این کل مسبث از احراء عناصر مرکبه و مقادیر آن عناصر
و محسوس امراض و تفاعل و معاخیل کائنات محتلمه حاصل گشته هدا ده
هرار و یا صد هرار سال پس چون انسان از این عناصر حاکی و همین
مقادیر و موارد و همین محسوس ترکیب و امراض و همین تفاعل ساز
۲۰ کائنات بوده * پس بعینه آن نشر همین نشر بوده است و این امر
بدیهی است قابل تردد نیست * یعنی هرار میلیون سال بعد از این اگر
این عناصر انسان جمع شود و همین مقادیر تخصیص و مرکب سود
و همین محسوس امراض عناصر حاصل گردد و همین معاخیل از ساز
کائنات متأثر شود بعینه همین نشر موجود گردد * مثلاً صد هرار
۲۵ سال بعد اگر روع حاصل شود آتش حاصل شود فتیله موجود شود

* (در مبدأ و معاد و قوی و حالات و کالات محملهٔ اسان) * ۱۲۷

و حقائق عبر متناهی و کائنات با محصور پنداسد * اما این کرهٔ اُرس
مهابت حاصره و اصح است که نك دفعه نكوَن بیاوه است بلکه
سدرخ این موجود کلی اُطوار محمله طی عموده نا آنکه ناس مکلیت
حلوه یافه * و موجودات کلیه موجودات حرّیه لطیق میشود و فیس
۵ گردد ریرا موجود کلی و موجود حرّی کل در تحت نك نظم طبعی
و قانون کلی و رتب الهی هستند * مثلا کائنات دره را در نظام عمومی
و طایف اُعظم کائنات عالم یانی و اصح است که ارنك کارخانهٔ قدرت بر
نك نظم طبعی و نك قانون عمومی نكوَن یافه لهذا قیاس بیکدیگر
گردند * مثلا لطفهٔ اسان در رحم مادر سدرخ نشو و نما عموده تصور
۱۰ و اُطوار محمله درآمده نا آنکه در مهات درجهٔ جمال سلوع رسیده
مهابت مکملات در مهات لطافت حلوه عموده * همچنین نجم این گل که
مشاهده میبایید در بذات شیء حقیری در مهات صغیری بوده در رحم
رمن نشو و نما عموده و تصور محمله درآمده نا آنکه در کمال طراوت
و لطافت در این رتنه حلوه کرده همین قسم و اصح است که این کرهٔ
۱۵ اُرس در رحم عالم نكوَن یافه و نشو و نما عموده و تصور و حالات محمله
درآمده نا سدرخ مکلیت را یافه و نمکوبات نا مساهیه برین حسته
و در مهات اتفاق حلوه عموده است * پس و اصح است که آن مادهٔ
اصلیه که عمدهٔ لطفه است عناصر مرکبهٔ ممرجهٔ اولیهٔ آن بوده آن
رکت سدرخ در اُعصار و فروغ نشو و نما کرده و ارسکل و هیائی
۲۰ شکل و هیائی دیگر اسقال عموده نا ناس مکلیت و اسظام و ترتیب و اتقان
محکم بالعمهٔ حضرت یردان حلوه عموده * ناری بر سر مطلب رویم که
اسان در بدو وجود در رحم کرهٔ اُرس مانند لطفه در رحم مادر
سدرخ نشو و نما عموده و ارسورنی و ارسقال کرده و ارسائی
مهابتی نا آنکه ناس جمال و کمال و قوی و ارکان حلوه عموده * در بذات
۲۵ تقریب است که ناس خلوت و طراوت و لطافت دوده است بلکه سدرخ

سیئی ترکیب شود بخلل رود * پس باید بدانم که هر موحودی
 از موحودات عظیمه در بذات حه بوده شبهه نیست که در اسدآمدن
 واحد بوده است مبدأ می شود که دو باشد را مبدأ جمع اعداد
 واحد است دو نیست و دو بمحتاج بمبدأ است * پس معلوم شد که
 ۵ در اصل ماده و واحده است آن ماده و واحده در هر عنصری بصورتی
 در آمده است لهذا بصور مسوعه پیدا شده است * و چون این صور
 مسوعه پیدا شد هر يك از این صور استقلالیت پیدا کرد عنصر
 مخصوص شد * اما این استقلالیت در مدت مدیده بمحصول پیوست
 و محقق و بكون نام یافت * پس این عناصر بصور نامشاهی بركب
 ۱۰ و ترتیب و امزاج یافت یعنی از ترکیب و امزاج این عناصر کائنات
 متشاهی پیدا شد * این ترکیب و ترتیب بحکمت الهیه و قدرت و مدینه
 بیک نظم طبیعی حاصل گشت * و چون نظم طبیعی در کمال انبساط
 و مطابق حکمت در تحت قانون کلی ترکیب و امزاج یافت و اصبح است که
 اتحاد الهی است نه بركب و ترتیب تصادفی زیرا که اتحاد است که
 ۱۵ از هر ترکیبی کائی موحود شود * اما از ترکیب تصادفی هیچ کائی
 موحود نگردد * مثلاً اگر بشر را و موحود عقل و دو عناصر را جمع
 کند بركب کند چون نظم طبیعی نیست لهذا کائی نمی موحود شود
 این جواب سؤال مقدره است که اگر بصورت آند و بخاطر خطور کند
 که چون این کائنات از ترکیب و امزاج این عناصر است ما هم این
 ۲۰ عناصر را جمع میکنیم و امزاج میدهم يك کائی موحود میشود * این
 تصور خطاست زیرا این بركب اصلی ترکیب الهی است و امزاج را احدا
 میدهد و بر نظم طبیعی است و این جهت از این ترکیب يك کائی
 موحود شود و موحودی محقق نماند * اما از ترکیب بشری حاصل
 نگردد زیرا بشر اتحاد نتواند * باری گفتیم که از ترکیب عناصر
 ۲۵ و امزاج و بحدیث و ترکیب و موارد عناصر و معانیل سائزه صور

۹۰ قدر مست است و بی نیاست بر اصالت نوع انسان و استقلالیت ماهیت انسان و اصبح و مشهود است و السلام *

(م) فیه بیان فیما بین الانسان و حیوان

يك دومر سه در مسأله روح صحت شد اما نوشته شد بدانكه اهل
 ۵ عالم ر دو قسمند یعنی دو فرقه اند * يك فرقه مكر روحند گویند كه
 انسان هم نوعی از حیوانات چرامی بینم كه حیوان در قوی و حواس
 مشترك با انسانست و این عناصر بسیطه مفرده كه این فصاملو ار آست
 تركبهای نامتناهی تركیب سود و اهر ر كیكي يك كائی ار كائنات
 میداشود ار جمله كائنات دوی الارواح است كه دارنده قوی و احساس اند
 ۱۰ هر چه تركب مكملتر است آن كائن اشرفتر است * تركب عناصر
 در وجود انسان ار تركیب جمیع كائنات مكملتر است و امراضی در مهیت
 اعدال دارد لهذا اشرفست و اكمل گویند به ایست كه انسان يك فوه
 و روح مخصوصی دارد كه سائر حیوانات ار او محرومند حیوانات جسم
 حساسند و انسان در بعضی قوی حساستر است (و حال آنكه در قوای
 ۱۵ حساسهٔ ظاهره مثل سمع و بصر و دوق و شم و لمس حتی در بعضی
 ار قوای باطنیه مثل حافظه حیوان ار انسان شدیدتر است) گویند
 حیوان ادراك دارد شعور دارد مهیتش ایست كه شعور انسان
 ۲۰ پیشتر است * این قول فلسفهٔ حالیه است چینی میگویند و رعمشان
 چینی است و او هاشان چینی حكم کرده است * ایست كه بعد از بحث
 ۲۵ و دلائل عطسه اسرار اسلالهٔ حیوان رسانده اند كه يك وقتی بوده است
 كه انسان حیوان بوده نوع تعبیر عموده ترقی کرده است كم كم تا بدرجهٔ
 انسان رسیده * اما الهیون گویند حیر چینی بیست هر چند انسان
 در قوی و حواس ظاهره مشترك با حیوانست ولی يك فوهٔ حارق العاده
 ۳۰ در انسان موجود است كه حیوان ار آن محرومست * این علوم و فنون

باین هیأت و شمایل و حسن و ملاحه رسیده است مثل لطفه انسان
 در رحم مادر شبهه بیست که لطفه نثر یک دفعه این صورت ساده
 و مطهر فتبارک الله أحسن الخالقین نگشته لهذا بتدریج حالات مسوء
 پیدا نموده و هیأت های مختلفه یافته تا اینکه باین شمائل و جمال و کمال
 ۵ و لطافت و خلوت حلوه نموده * پس واضح و مبرهن است که نشو
 و نما انسان در کره ارض باین مکیلی مطابق نشو و نما انسان در رحم
 مادر بتدریج و انتقال از حالی محالی و ارهیات و صورتی هیهات و صورتی
 دیگر بوده چه که این مقتضای نظام عمومی و قانون الهی است * پس
 لطفه انسان احوالات مختلفه پیدا کند و درجات متعدده قطع نماید
 ۱۰ تا اینکه بصورت (فتبارک الله أحسن الخالقین) رسیده آثار رشد و بلوغ
 در آن نمایان گردد * همچنین در بدو وجود انسان در این کره ارض
 از بدایت تا باین هیأت و شمایل و حالت رسیده لابد مدتی طول کشیده
 در حاتی طی کرده تا باین حالت رسیده ولی از بدو وجودش نوع ممدار
 بوده است مثل آنکه لطفه انسان در رحم مادر در بدایه هیهات و محلی
 ۱۵ بوده * این هیکل از ترکیبی ترکیبی از هیأتی هیهاتی از صورتی صورتی
 انتقال نموده است تا لطفه در نهایت جمال و کمال حلوه نموده است * اما
 همان وقتی که در رحم مادر هیهات عجیبی تکلی غیر از این شکل و شمائل
 بوده است لطفه نوع ممدار بوده است به لطفه حیوان و نوعش
 و ماهیتش اندک تغییر نکرده * پس بر فرض اینکه اعصابی اثری موجود
 ۲۰ و محقق گردد دلیل بر عدم استقلال و اصالت نوع بیست هئات انسان است که
 هیأت و شمائل و اعصاب انسان برقی نموده است ولی از نوع ممدار بوده
 انسان بوده به حیوان * مثلاً اگر لطفه انسان در رحم مادر از هیهاتی
 هیهاتی انتقال نماید که هیأت نایبه ابتدا مشابهی هیهات اولیه ندارد
 آیا دلیل بر آنست که نوعیت تغییر یافته و حیوان بوده و اعصاب نشو و
 ۲۵ کرده تا آنکه انسان شده است لا والله * ماری این رأی و فکر

﴿در مبدأ و معاد و قوی و حالات و کمالات محلهٔ انسان﴾ ۱۳۱

ولس * پس واضح شد که اگر در انسان قوهٔ غیر از قوای حیوانی بود باید حیوان در اکتشافات عظیمه و در ادراک حقائق اعظم از انسان باشد * پس باین دلیل معلوم شد که در انسان يك موهبتی هست که در حیوان نیست * و این گذشته حیوان ادراک اشیاء محسوسه را میکند اما ادراک حقائق معقوله را نمیکند * مثلاً آنچه در مد نصر است می بیند اما آنچه از مد نصر خارج است ممکن نیست ادراک کند و تصور او را می تواند نکند * مثلاً حیوان ممکن نیست ادراک این نکند که ارض کروی الشکل است زیرا انسان از امور معلومه استدلال بر امور مجهوله کند و کشف حقائق مجهوله نماید * از جمله ۱۰ آفاق مائله را چون انسان بیند استنتاج کروت ارض نماید * مثلاً قطب شمالی در عکاس ۳۳ درجه است یعنی ۳۳ درجه از افق مرتفعست چون انسان رو نقطه شمالی رود هر يك درجه که قطع مسافه نماید يك درجه قطب از افق صعود پیدا کند * یعنی ارتفاع قطب شمالی ۳۴ درجه شود تا ارتفاع قطب بچهل درجه و پنجاه درجه و سبب درجه ۱۵ و همداد درجه اگر نقطه ارض رسد ارتفاع قطب نبود درجه رسد و در سمت الرأس رسد یعنی بالای سر این قطب امر محسوس است و این صعود بر امر محسوس است که هر چه رو نقطه رود قطب بلندتر شود * این دو امر معلوم يك امر مجهول کشف گردد که آن آفاق مائله است * یعنی افق هر درجه ارض غیر افق درجه دیگر است ۲۰ این کیفیت را انسان ادراک کند و استدلال بامری مجهول که کروت ارض است نماید اما حیوان ممکن نیست که ادراک ایدرا نکند * و همچنین ممکن نیست که حیوان ادراک ایدرا نماید که شمس مرکز است و ارض مسحک حیوان اسیر حواس است و مقید بآن است * اموری که ما وراء حواس است که حواس در او تصرف ندارد ابتدا ادراک نکند ۲۵ و حال آنکه در قوی و حواس ظاهره حیوان اعظم از انسانست * پس

واكتشافات وصبايع وكشف حقائق ارنائج آن فوه مجردة است * ان
 فوه يك فويست كه محيط ر جمع اشياست * ومدرك حقائق اشيا
 اسرار مكنونه كائنا را كشف كند ودر آن بصرف نماد حتى شي غير
 موجود در خارج را ادراك كند لبي حقائق معقوله غير محسوسه را
 ۵ كه در خارج وجود ندارد بلكه ع ب است ادراك كند مثل حصص
 عقل وروح وصفات و اخلاق وحب وحرر انسان كه حقيق معقوله است
 وارس گذشته اس علوم موجوده وصبايع مشهوده ومشروطات وكشفان
 نامساوي انساني بك ودي ع ب مستور وسر مكنون بوده اسر آن
 فوه محيطه انساني آنرا كشف كرده وار حبر ع ب بحر شهود آورده
 ۱۰ من جمله بلعراف فووعراف ووعراف * جميع ان اكتشافات وصبايع
 عظمه يك ودي سر مكنون بوده است آن حقيقت اساسه كشف كرده
 وار حبر ع ب بحر شهود آورده حتى بك ودي بوده اسب كه حواس
 اس آهن كه مي ناي بلكه جمع معادن سر مكنون بوده اسب حصص
 انسانيه كشف اس معدرا كرده واس هيات صبايع در او اتحاد بوده
 ۱۵ ودي على ذلك جمع اشيا كه اراكشافات واحترافات نشره اسب
 واما مساهمت * اس مطلب هاي انكار نيست وبي توانم انكار كم
 اگر نگوئيم اس ار آثار دواي حيوانيت و دواي حواس حسانيه
 واصحاب مشهود آي بدم كه حيوانات در اين فوي اعظم ار انساند مثلا
 بصرح وان حلي تدبر ار بصر انسانست فوه سامعه ح وان حلي
 ۲۰ بنش ار فوه سامعه انسان * وهمچنين فوه شامه وفوه دائفه * خلاصه
 در جمع دواي مشتركه بين ح وان وانسان اكثر حيوان شديدر اسب
 مثلا در فوه حافظه فرص كسم اگر كپوري را ار انجا ناطلي سار
 بعيد ريد وار آنجا را بمائي رجوع نايجا نمايد راهها در حطش
 ماند * سكي را ار انجا ناطلي واسط آسبا ر ورها كي مي آند نايجا اندا
 ۲۵ راهرا كم مي كند * وهمچنين در سائر دوي مثل سمع و بصر وشم و دوز

﴿در مبدأ و معاد وقوی و حالات و کمالات محلهٔ انسان﴾ ۱۳۳

که جمیع اشیا مقهور او میشوند * يك چهری فاقی مانده است
 این است که فیلسوفهای حدید میگویند که ما اندا در انسان روحی
 مشاهده نمائیم و آنچه در حقایق حسد انسان محری میبائیم يك فوه
 معویه احساس نمیکیم يك فوه که محسوس نیست چگونه تصور آن
 ۵ نمائیم الهیون در حوا گویند روح حیوان بر محسوس بگردد و این
 فوای حمایه ادراک نشود بچه استدلال و وجود روح حیوانی
 نمائیم شبهه نیست که آثار استدلال بر آن کی که در این حیوان
 فوه که در سات نیست هست آن فوه حساسه است یعنی نبات
 سواست * و همچنین فوای دیگر از آنها استدلال کی که يك روح
 ۱۰ حیوانی هست همین قسم از آن دلائل و آثار مذکوره استدلال کی
 که يك روح انسانی هست * پس در این حیوان چون آثاری هست که
 در نبات نیست گوی که این فوای حسیه از حصائص روح حیوانست
 و همچنین در انسان آثار و قوی و کمالاتی بینی که در حیوان موجود
 نیست * پس استدلال کی که در انسان يك فوه هست که حیوان
 ۱۵ از آن محروم است و اگر حایچه هر شی غیر محسوس را اسکار کم
 حقائق مسأله الوجود را ناید اسکار نمائیم * مثلاً مادهٔ اثیر به محسوس نیست
 و حال آنکه محقق الوجود است فوه حاده محسوس نیست و حال آنکه
 محقق الوجود است از چه حکم و وجود اینها میبکیم از آثارشان
 مثلاً این نور بموحات آن مادهٔ اثیر به است از این موحات

استدلال و وجود او کم *

۲۰

(مط) مَسْأَلَةُ تَرْقِي كَائِنَاتٍ
 (سؤال)

در مسأله نشو و رقی کائنات که رأی بعضی

از فلاسفه اروپا است چه میگوید *

۲۳

مات و محقق شد که دو انسان يك فوه کاشمه هست که آن مزار
 از حیوانات و اس است روح انسان * سبحان الله انسان همیشه توحش
 نعلواست و همیشه بلند است همیشه میخواهد که تعالی اعظم از آن
 عالمی که هست برسد و بدرجه مافوق درجه که هست صعود نماید
 ۵ حب علویت از حصائص انسانست * متحیرم که بعضی فلاسفه امریکا
 و اروپا چگونه راضی شده اند که خود را تدنی عالم حیوان دهد و روی
 معکوس نمایند * وجود نابد توحش رو نعلو نابد و حال آنکه اگر
 بخود او نگوئی حیوانی بسیار دلتنگ میشود بسیار اوفالش بلع
 میشود * عالم انسان که عالم حیوان که کالات انسان که احوال حیوان که
 ۱۰ نوریات انسان که طمأنینت حیوان که عرت انسان که دل حیوان که
 يك طفل ده ساله عرب در نادیه دوست سیصد شتر را مسح میکند
 يك صدا میدهد و میآورد فیلی باین عظمت را يك هندوی صعب
 چسب مسح میکند که در نهایت اطاعت حرکت نماید * جمع اشیا
 در دست انسان مسح است طبیعت را مقاومت میکند * جمع کائنات
 ۱۵ اسیر طبیعت نمیتواند از مقتضای طبیعت جدا شود مگر انسان که
 مقاومت طبیعت کند * طبیعت حادث مرکز است انسان بواسطی
 دور از مرکز میشود در هوا پرواز نماید * طبیعت مانع انسان از دخول
 در دریاست انسان کشتی سارد و در قطب محیط اعظم سیر و حرکت نماید
 و پس علی ذلك * این مطلب بسیار مطولست * مثلاً انسان در کوه
 ۲۰ و صحرا کشتی راند و وقوعات شرق و غرب را در يك نقطه جمع کند
 جمیع این کیفیات مقاومت طبیعت است * این دریای ناس عظیم نمواند
 دره از حکم طبیعت خارج شود * آفتاب باین عظمت نواند بقدر سر
 سورن از حکم طبیعت خارج شود * و اندک ادراک شئون و احوال
 و خواص و حرکت و طبیعت انسان نواند * پس در این جسم ناس صغیری
 ۲۵ انسان چه قوتیست که محیط بر همه اینهاست این چه فوه فاهره ایست

بر انسان دلیل برقی و تغییر و تبدیل نوع نه که از عالم حیوان لعالم
 انسان آمده را برامادام حدود این نکوبات محمله مسلم است حائر است
 که انسان بعد از حیوان نکوت یافته چنانکه در عالم نبات ملاحظه
 می‌نمائیم که اثمار اسجار محمله کل دفعهٔ واحده وجود بیاند بلکه بعضی
 ۵ پنش بعضی پس وجود یابند این مقدم دلیل بر آن نیست که این عمر
 مؤخر این سحر از ثمر مقدم شجر دیگر حاصل گردیده * باینجا این آثار
 صغیره و احراء اثره را شاید حکمی عظم باشد که هنوز عقول مطلع
 بر حکم آن نگر ندیده اند * وجه بسیار خبرها در وجود موجود که
 حکم آن الی الان غیر معلوم چنانکه در علم فیر یولوجی یعنی معرفت
 ۱۰ ترکیب اعصاب مذکور که حکمت و علت احلاف الوان حیوانات و موی
 انسان و فرم بودن لها و متنوع بودن رنگهای طیور الی الان غیر
 معلوم بلکه محمی و مستور است مگر حکمت سباهی محم چشم آن معلوم
 گردیده که بجهت جذب شعاع آفتابست زیرا اگر لونی دیگر یعنی ساده
 و سفید بود جذب شعاع آفتاب نمی نمود * پس مادام حکمت این امور
 ۱۵ مذکوره مجهولست حائر است که حکمت و علت احراء اثره چه در حیوان
 چه در انسان بفر غیر معلوم باشد ولی البته حکمت دارد ولو غیر معلوم
 ثالثاً فرص کسم که وقتی بعضی از حیوانات حتی انسان عصبی داشتند
 که حال را نل گشته این برهان کافی بر تغییر و رقی نوع نیست زیرا
 انسان از بدایت انعقاد لطفه تا بدرجهٔ بلوغ رسد بهأت و اشکال مسویه
 ۲۰ در آند تکلی سب و هیأت و شکل و لون تغییر نماد یعنی از هیأتی بهیأتی
 دیگر و از شکلی بشکل دیگر تحویل شود مع ذلك از بدایت انعقاد
 لطفه نوع انسان بوده یعنی آن لطفهٔ انسان بوده نه حیوان ولی محمی
 بود بعد ظاهر و آشکار شد * مثلاً فرص نمائیم که وقتی انسان مشامی
 بخوان داسه و حال برقی کرده و تغییر یافته بر فرص تسلیم این قول
 ۲۵ دلیل بر تغییر نوع نیست بلکه ماسند بعد و تبدیل لطفهٔ انسانست

جواب

در این مسأله روری دیگر مداکره شد باز محدوداً بر صحیحی مشهور
 خلاصه این مسأله منتهی باصالت نوع و عدم آن میگردد یعنی نوع
 انسان از اصل اساس بوده است یا آنکه بعد از حیوان معرّج گشته
 ۵ بعضی از فلاسفه اروپا بر آنند که نوع را بشو و ترقی بلکه بتدیل
 و تغییر بر ممکن است * و از جمله ادله که بر این مدعی اقامه نموده اند
 آنست که بواسطه علم طبقات الارض و تدقیق و تحقیق در آن بر ما
 واضح و مشهود گشته است و حدود نبات و حیوان و سقی و حدود
 حیوان بر انسان و بر آنند که حسن نبات و حیوان هر دو تعبیر کرده
 ۱۰ برادر بعضی از طبقات ارض نباتها کشف شده که در قدم بوده
 و الآن معقود گردیده یعنی ترقی نموده و قویتر گشته و شکل و هئای
 بتدیل یافته لهذا بتدیل نوع حاصل گشته * و همچنین در طبقات ارض
 انواعی از حیوانات بوده که تعبیر و بتدیل نموده از جمله آن حیوانات
 ما راست که در او اعصابی اثری موجود یعنی مدل بر آنست که وقتی
 ۱۵ مار پا داشته ولیکن عمرور زمان آن عضو معدوم گشته و آثار باقی
 بر قرار * و همچنین در اسحواں پشت انسان اثری هست و دلالت
 بر این میباید که انسان مانند حیوانات سائره وقتی دینی داسه
 و بر آنند که آثارش باقی مانده وقتی آن عضو معدوم شده ولی چون
 انسان ترقی نموده آن عضو را فائده نماید لهذا بتدریج معدوم گردید
 ۲۰ و مار بر در زیر زمین مأوی یافت و از حیوانات راحه شد محاسن
 نماید لهذا پا معدوم شد ولی اثرش باقی و اعظم بر هائشان اینست که آن
 احراء اثری دلالت بر اعصاب میباید و الآن محبت عدم فائده بتدریج
 معقود گردیده و آن احراء اثری را حال هیچ عمری و حکمی نه سایر
 این اعصاب کاملاً لارمه باقی مانده و احراء غیر لارمه از بعضی نوع
 ۲۵ بتدریج رائل گردیده ولی اثر باقی * جواب اولاً آنکه سقی حیوان

که وجود انسانی یعنی نوع انسان لایزال و موجود است بدون انسان کمالات ربوبیت حلوه نماید اما این دلایل الهیه است نه دلایل عقلیه و چون بدلائل و براهین نکرات ثابت شد که انسان اشرف ممکنات و جامع جمیع کمالات و جمیع کائنات و موجودات حلوه گاهی محلی الهی است یعنی آثار الوهیت الهیه در حقایق موجودات و جمیع کائنات ظاهر است مثل آنکه الان کره ارض حلوه گاه اشعه سمس است یعنی نور و حرارت و تأثیر آفتاب در جمیع درات کره ارض ظاهر و عیانست * همچنین درات کائنات عمومیه در این فصای نامتناهی هر يك حکایت و دلالت از کمالی از کمالات الهیه کسب و چسبیری محروم ۱۰ نسب با آب رحمت حق است یعنی دلالت بر رحمت حق میکند یا آیت مدبر حقست یا آیت عظمت حق است یا آیت عدل حق است یا آیت ربانیت حق است که پرورش میدهد یا آیت کرم حق است یا آیت نصر حقست یا آیت سمع حق است یا آیت علم حق است یا آیت نعمت حق است و پس علی ذلك * مراد اینست که لابد هر کائنی از کائنات حلوه گاهی محلی الهی است یعنی کمالات الهی در وی ظاهر است و محلی کرده است مثل آنکه آفتاب در این صحرا در این دریا در این اشجار در این اثمار در این اربهار در کل اشیاء ارضیه حلوه کرده * اما عالم کائنات یعنی هر کائنی از موجودات از يك اسمی از اسماء الهی حکایت کسب اما حقیقت انسانی حقیقت جامعیه است حقیقت کلیه است حلوه گاهی محلی جمیع کمالات الهیه است یعنی هر اسم وصفی هر کمالی که از برای حق ثابت میکنیم يك آیتی از آن در انسان موجود است اگر آن در انسان موجود نبود انسان بصورت آن کمال را نمیتوانست کرد و ادراک نمیشد * بمثل میگوئیم که خدا بصیر است این چشم آیت نصر اوست اگر این نصر در انسان بوده چگونه تصور بصیری الهی ۲۵ میشود در آنکه یعنی کور مادر زاد تصور نصر نمیشود و اصم

تا بدرجه رشد و کمال رسد چنانچه ذکر شد * و اصح گوئیم فرض نمائیم
 وقتی انسان بچهار دست و پا حرکت میکرد و آنکه دینی داشت از
 تعبیر و تدل مانند تعبیر و تدل حین است در رحم مادر هر چند
 از جمع جهات تعبیر نموده و نشو و رقی کرده تا آن هیأت نامه رسیده
 ۵ ولی از بدایت نوع مخصوص بوده چنانچه در عالم نبات بر ملاحظه
 میمائیم که نوعیت اصلیه فصیله تعبیر و تدل میکند ولی نبات و رنگ
 و حسامت تعبیر و تدل کند و یا خود ترقی حاصل شود * خلاصه کلام
 اینکه انسان همچنانکه در رحم مادر از شکلی شکلی دیگر و از هیأتی
 هیأتی دیگر اسفال و تعبیر و رقی مییابد معدلک از بدایت نقطه نوع
 ۱۰ انسان بوده * همچنین انسان از بدایت بکون در رحم عالم بر نوع
 ممان یعنی انسان بوده و از هیأتی هیأت دیگر بدرج اسفال نموده
 پس از تعبیر هیأت و ترقی اعضا و نشو و نما مانع از اصالت نوع نگردد
 این بر فرض تصدیق نشو و رقی انواع است و حال آنکه انسان از بدایت
 در این هیأت و ترکیب کامله بوده و قابلیت و استعداد اکساب کالات
 ۱۵ صوریه و معنویه داشته و مطهر (لعمریه انسانا علی صورنا و مثالنا)
 گشته هانتش اینست که حوشر و طریقت و حوشگل تر گردیده
 و مدیت سب سده که از حالت حگلی بیرون آمده مانند انار حگلی
 که بواسطه ناعانی تربیت شود و حوشر و شیرین تر گردد و طراوت
 و لطافت بیشتر یابد و ناعان عالم انسانی انبیای الهی هستند *

(ن) بِرَبِّهِمْ اَلْحَمْدُ وَ اَلْبُرْقُوعُ

۲۰

این دلائل که بر اصلیت نوع انسان امامه عودم ادلهای عقلی بود حال
 ادلهای الهی گوئیم و اصل دلیل آنست بحمت اینکه اثبات الوهیت را
 بأدله عقلیه کرهیم * و همچنین بأدله عقلیه ثابت شد که انسان از اصل
 ۲۴ و اساس انسان بوده و نوعیتش از قدیمست حال برهان الهی امامه کم

﴿ در مبدأ و معاد و قوی و حالات و کمالات محلهٔ انسان ﴾ ۱۳۹

نطفه در رحم مادر تدریج نشو و عما نماید تا تولد شود و بعد از ولادت
 نشو و عما نماید تا در حهٔ رسد و بلوغ رسد * هر چند در طفولیت آثار
 عقل و روح از انسان ظاهر است ولیکن در رسهٔ کمال نیست ماضی است
 چون بلوغ رسد عقل و روح نهایت کمال ظاهر و باهر گردد * و همچنین
 ۵ در تکون انسان در رحم عالم در بذات ماسد نطفه بود بعد تدریج
 روی در مراتب کرد و نشو و عما عوده تا رسهٔ بلوغ رسیده * در رسهٔ
 بلوغ عقل و روح در نهایت کمال در انسان ظاهر و آشکار گشته در بذات
 نکنون بر عقل و روح موحود بود ولی مکنون بود بعد ظهور یافت
 را در عالم رحم پیر در نطفه عقل و روح موحود است ولی مکسوم است
 ۱۰ بعد ظاهر میشود ماسد دانه که شجره در آن موحود است ولیکن
 مکسوم و مستور است چون دانه نشو و عما نماید شجره بنامه ظاهر شود
 همچنین نشو و عمای جمیع کائنات تدریج است * این مابون کلی الهی
 و لطم طبعی است * دانه نطفه شجره نمیشود نطفه دفعهٔ واحده انسان
 نمیشود حماد دفعهٔ واحده حجر نمیشود بلکه تدریج نشو و عما میکشد
 ۱۵ و محد کمال میرسد * جمیع کائنات چه از کلیات و چه از حرثیات از اول
 تمام و کامل خلق شده است متناهی است که تدریج این کمالات در او
 ظاهر میشود و مابون الهی یکیت رفیات و حدودی یکیت نظام الهی
 یکیت چه از کائنات صغیره و چه از کائنات کبیره جمیع در تحت یک
 مابون و نظامد هر دانه از ابتدا جمیع کمالات بنامه در او موحود است
 ۲۰ مثلاً این دانه از بذات جمیع کمالات بنامه در او موحود بود اما آشکار
 نبود بعد تدریج در او ظاهر گشت * مثلاً از دانه اول سافه بعد
 شاحه بعد برگ بعد شکوفه بعد ثمر ظاهر گردد اما در بذات نکنون
 جمیع آنها در دانه بالقوه موحود است اما ظاهر نیست همین قسم نطفه
 از بذات دارای جمیع کمالات مثل روح و عقل و نصر و شامه و ذائقه
 ۲۵ محصور جمیع قوی لکن ظاهر نیست بعد تدریج ظاهر میشود * همین

یعنی که مادر راد بصورت سمع بواند و مرده بصورت حیات بواند لهذا
ربوبیت الهیه که مسجوعیت جمیع کالات محلی در حقیقت اسان
کرده یعنی ذات احدیت مسجوع جمیع کالات و اراش مقام ملک محلی
بر حقیقت اسایه کرده * یعنی سمس حقیقت اشراق در آن آئینه
۵ عوده ایست که اسان مرآت نامۀ مقابل شمس حقیقت اسب و جلوه گاه
اوست محلی کالات الهیه در حقیقت اسان ظاهر است ایست که
حایمه الله است رسول الله اسب اگر اسان باشد عالم وجود بدیده
ندارد چه که مقصد از وجود ظهور کالات الهیه است لهذا عیشود که
بگوئیم که وفی بوده که اسان بوده مسهی ان است که ان کره
۱۰ ارضیه بوده ولی ان مطهرت کامله از اول لا اول الی آخر لا آخر
بوده و ان اسان که گوئیم مقصد هر اسان بیست مقصد اسان کاملست
بر اشراف عصوی در سحره ثمره است و مقصد اصلی اوسب اگر شجر
ثمر نداشته باشد مهملست لهذا عیشود بصورت ایبراکرد که عالم وجود
چه علوی و چه سفلی بحر و گاو و موش و گرته معمور بود و از اسان
۱۵ محروم ان بصورت باطل اسب مهملست حرف حق واضح اسب مثل
آفتابست ان دلیل الهی است اما بنادیون عیشود در ابتدا امامۀ ان دلیل
مود اول باید دلیل عقلی ذکر کرد بعد دلیل الهی *

(نا) ایا عاقلین و روح داشت و آیا ظهور آنها بواسطه نمو

ظهور نموده اند

سوال

۲۰ آیا اسان در ابتدا عقل و روح داشت و آیا ظهور آنها بواسطه نمو
بدریجی اسان بود یا اینکه اسان فقط بعد از کمال عو خود تا بهار سند

جواب

۲۳ ابتدای تکون اسان در کره ارض ماسد تکون اسان در رحم مادر اسب

﴿ در مبدأ و معاد و قوی و حالات و کمالات محلهء انسان ﴾ ۱۴۱

عالم طاهر سود تا عالم این کون ندیده تا مساهی حاصل نماید * و این
 حسد امکان حاد بدرد و فیوضات الهیه حلوه فرماید * مثلاً شعاع
 شمس ناند بر ارض نماند و حرارت آفتاب کائنات ارضیه را بریت نماید
 و اگر شعاع و حرارت آفتاب بر زمین نماند زمین معطل و مهمل و معوق
 ماند * همچنین اگر کمالات روح در این عالم طاهر نشود این عالم عالم
 طلسمانی حیوانی محض شود ظهور روح در شکل جسمانی این عالم نورانی
 گردد * روح انسان سبب حیات حسد انسانست * همچنین عالم
 منزله حسد است و انسان منزله روح * اگر انسان نبود و ظهور کمالات
 روح نبود و اوار عقل در این عالم حلوه نمیشود این عالم مانند حسد
 ۱۰ بد روح بود * و همچنین این عالم بمنزله شجره است و انسان عمارت ثمره
 اگر عمر نبود شجر مهمل بود * و از این گذشته این اعضا و اجزا و برکتی
 که در اعصاب شریست این حادث و معطایس روح است لابد است
 که روح طاهر سود * مثلاً آئینه که صافی شد لابد حدب شعاع آفتاب
 کند و روس گردد و انعکاسات عطیمه در آن نندارد شود * یعنی این
 ۱۵ عناصر کوبیه خون نظم طبیعی در کمال اتقان جمع و ترکیب گردد
 معطایس روح شود و روح بحمیم کمالات در آن حلوه نماید * دیگر در این
 مقام گفته میشود که چه لزوم دارد که شعاع آفتاب برل در آنسه
 نماید را ارتباط در میان حمایق اشیا چه روحانی چه جسمانی

مقبضی آنست که چون آئینه صافی گشت و تقابل

بافتاب یاف شعاع آفتاب در آن طاهر گردد ۲۰

همچنین حوب عناصر ناشر

نظم و ترتیب و کیفیت ترکیب

و امراحت یافت روح انسانی

در آن طاهر و آشکار سود

(ذلك نقد بر العرر العلم)

قسم کره ارض از اول تا جمیع عناصر و مواد و معادن و احرا و رکت
خلق شده اما بدرج هر یک از اینها ظاهر گشت اول حاد و بعد ساق
و بعد حیوان و بعد انسان ظاهر شد * اما از اول این احساس و انواع
در کمون کره ارض موجود بوده است و بعد بدرج ظاهر شد زیرا
ه مابون اعظم الهی و نظام طبیعی عمومی که محیط و جمیع کائنات و کل
در تحت حکم آن چسبیده است و چون آن نظام عمومی نظر مائی نسبی که
کائنات را کائنات محض تکون متحد کمال برسد بلکه

تدریج نشو و نما نماید پس بدرجه کمال برسد *

(ن) حکمت و حجاب

سوءال

۱۰

حکمت روح در حسد چه بود *

جواب

حکمت ظهور روح در حسد اینست روح انسانی و دیه رحمانیست و باید
جمع مراتب را سیر کند بر سیر و حرکت او در مراتب وجود و سبب
۱۵ اکتساب کمال است * مثلاً انسان چون در عالم و ممالک محمله متعدده
بقاعده و ترتیب سیر و حرکت کند الهی سبب اکتساب کمال است زیرا
مشاهده مواقع و مظاهر و ممالک نماید و اکتشاف شؤون و احوال سائر
طوائف کند و مطلع بحرفایای بلاد شود و صنایع و مذایع ممالک
اکتشاف کند و اطلاع بر روش و سلوک و عادات اهالی نماید و مدد
۲۰ و ترفیاه عصریه بیند و بر سیاست حکومت و اسعداد و فائیت هر
مملکت اطلاع حاصل نماید * همچنین روح انسانی چون سیر در مراتب
وجود کند و دارنده هر رتبه و مقام گردد حتی رتبه حسد الهی
۲۳ اکتساب کمال نماید و از این گذشته باید که آثار کالات روح در این

﴿در مبدأ و معاد و قوی و حالات و کالات محلهٔ انسان﴾ ۱۴۳

نامند * و این صدور من حیث الفعل در عالم حق نامک و در مان محدود
 به * لا اول له ولا آخر له است * اول و آخر بالنسبه بحق نکاست و قدم
 حق قدم دانی و زمانی و حدود امکان حدود دایمست به زمانی
 چنانکه از پیس روری در سرباها ریان سد و لا اولیت عقل اول
 ۵ شریک حق در قدم نگردد چه که وجود حقیقت کلیه بالنسبه بوجود
 حق از اعدام است حکم وجود ندارد با شریک و مثل او در قدم گردد
 و بدان این مسأله از پیش گذشت * اما وجود اسیا حیاس عبارت
 از رکت است و مماثل عبارت از تحلیل * اما ماده و عناصر کلیه محو
 و معدوم صرف نگردد بلکه اعدام عبارت از انهلاست * مثلاً انسان
 ۱۰ چون معدوم شود حاک گردد اما عدم صرف نشود باز وجود حاکی
 دارد ولی انقلاب حاصل و بر آن رکت تحلیل عارض * همچنین است
 اعدام سایر موجودات را و وجود عدم محض نگردد
 و عدم محض وجود یابد

(نک) قِيمَةُ الْاَرْوَاحِ

(سؤال)

۱۵

از پیام ارواح بحق ریرا در توراب میفرماید که در جسم آدم روح دمید

جواب

بدانکه پیام بر دو قسم است پیام و تحلی صدوری و پیام و تحلی طهوری
 پیام صدوری مثل پیام صبع لصابع است * یعنی کلمات تکات حالی
 ۲۰ این کلمات از کات صادر گشته و این لطق از این لطاق صادر گشته
 همچنین این روح انسانی از حق صادر شده به ایست از حق ظاهر شده
 یعنی حرئی از حقیقت ألوهیت انفکاک بیافه و در حسد آدم داخل
 نشده بلکه روح مانند لطق از لاطن صادر شده و در حسد آدم ظاهر
 ۲۴ گشته * و اما پیام طهوری ظهور حقیقت شیء است بصور دیگر مبلی

(ج) تعلق محلی و غیر محلی

(سؤال)

تعلق حق محلی یعنی واجب تعالی سائر کائنات بچه نحو اس *

جواب

- ۵ تعلق حق محلی تعلق موحد اس بموجود تعلق آفتاب است باحسام مطلقه
ارمکنات و تعلق صانع است بمصنوعات * آفتاب در حیر داس مقدس
اراحسام مستیره است بلکه نور آفتاب بر در حد دالش مقدس
و مستعی ار کره ارض است * هر چند کره ارض در محب و رب
آفتاب است و مستعین ار انوار او ولی آفتاب و شعاع مقدس ار آن * اگر
۱۰ آفتاب بود کره ارض و جمیع موجودات ارضیه مشهود نمشد * فام
خلق بحق فیم صدور است یعنی خلق ار حق صادر شده اس به ظاهر
تعلق صدور دارد به تعلق ظهور * انوار آفتاب ار آفتاب صدور یافته
به ظهور یافته محلی صدوری چون محلی شعاع ار بر آفتاب اس یعنی
دات مقدس شمس حقیقت بحرّی بیاند و بر به خلق برل نماید حساب که
۱۵ فرض شمس را بحرّی و برل نکره ارض به بلکه شعاع آفتاب که
ایض است ار آفتاب صادر و احسام مطلقه را روش نماید * و اما محلی
طهوری ظهور افان و اوراق و ارهار و اثمار ار حه اس بر احبه
بدان افان و اثمار گردد حقیقتش برل در ساح و برگ و موه نماید
و این محلی طهوری در حق باری تعالی نقص صرف و تمتع و مسجل اس
۲۰ بر لارم آید که عدم محض بصفت حدوث مصف گردد و عبای صرف
فقر محض سود و حقیقت وجود عدم گردد و این محالست لهذا جمیع
کائنات ار حق صدور یافته است * یعنی ما محقق به الاشیاء حق اس
و ممکنات او وجود یافته است * و اول صادر ار حق آن حقیقت کده که
۲۴ اصطلاح فلاسفه سلف عقل اول نامند و اصطلاح اهل بها مشیپ اولیه

* (در مبدأ و معاد و قوی و حالات و کمالات مختلفه انسان) * ۱۴۵

منشود چون حقیقت مسیحیه ظهور کمالات الهیه بود لهذا مثابه کلمه بود چرا محبت اینکه جامع معنای نام بود این است که کلمه گفته شده است و بدانکه از پیام کلمه و روح القدس بحق پیام محلی ظهوری چنان گمان نشود که حقیقت الوهیت تحریمی یافته یا آنکه بعدد حسه و یا آنکه ۵ از علو تقدس و بره تزل نموده حاسا ثم حاسا را اگر آئینه صاف لطف تقابل با آفتاب نماید اوار و حرارت و صورت و مثال آفتاب در آن چنان محلی ظهوری نماید که اگر ناطری با آفتاب در حشده و مشهود در آئینه صافی لطف گوید که این آفتابست صادق است ولی آئینه آئینه است و آفتاب آفتاب شمس واحد و لودر مرایای متعدده حلوه ۱۰ نماید واحد است * این مقام به حلولست و به دخول و به امراح و به برول را در دخول و حلول و برول و خروج و امراح از لوازم و خواص احسام است به ارواح تا چه رسد بحقیقت مقدسه مرهه حصر الوهیت (بارک الله عن کل مالا یسعی لیسره و تقدیسه و تعالی علوا کبرا) * شمس حقیقت چنانکه گفتم لم یزل بر حالت واحده ۱۵ بوده است تعبیر و تبدیلی ندارد بحول و انقلابی بخوید * ازلی است سرمدنس ولی حقیقت مقدسه کلمه الله بمنزله آئینه صافی و لطیف و نورانس * حرارت و صیاء و صورت و مثال یعنی کمالات شمس حقیقت در آن حلوه نماید * اینست که حضرت مسیح در الحبل مبرماید پدر در پیراست یعنی شمس حقیقت در این آئینه حلوه نموده است ۲۰ (سبحان من أشرق علی هذه الحقیقة المقدسة من الکائنات) *

(نر) فَمِنْ أَرْوَاحٍ وَفِيهِ الْإِنْسَانُ (سؤال)

فرق میان عقل و روح و نفس چه چهر است *

جواب

پیام این شجر ندانه شجر است و پیام آن گل ندانه گل را بر سر دانه
 بصورت ساحه و برگ و گل ظاهر شده است آن را پیام طهوری گویند
 ارواح انسانی بحق پیام صدوری دارند مثل اینکه لطف ارباب و کتاب
 ارباب * یعنی نفس مطلق نطق نمیشود و نفس کتاب کتاب نمیشود
 بلکه قیام صدوری دارند را مطلق در کمال قدرت و قوت و لی
 نطق از او صادر گردد * مثل اینکه فعل از فاعل صادر نمیشود و مطلق
 حقیقی ذات احدیت لم یزل در حالت واحده بوده بعد و تبدیل ندارد
 محو و انقلابی بخوید اندی سرمدیست لهذا قیام ارواح انسانی بحق
 پیام صدوریست * و اینکه در نوراب میفرماید که خداوند روحش را
 ۱۰ در آدم دمید آن روحیست که مانند لطف است از مطلق حسی
 صدور یافته و در حقیقت آدم تأثیر نموده * اما پیام طهوری اگر مقصد
 محلی باشد نه تحری گفیم آن پیام و محلی روح القدس و کله است که
 بحق است * در انجیل یوحنا میفرماید در بدو کله بود و آن کله در خدا
 بود * پس روح القدس و کله محلی حق است و روح و کله عبارتست
 ۱۵ از کمالات الهی که در حقیقت مسیح محلی نموده و آن کمالات بر خداوند
 مثل آفتاب که در آئینه تمام ظهور حلقه نموده را مقصود از کله
 حسد مسیح نیست بلکه مقصد کمالات الهیه است که در مسیح ظاهر شده
 چه که مسیح مانند آئینه صافی بود که مقابل شمس حقیقت بود و کمالات
 شمس حقیقت یعنی صیاء و حرارتش در آن آئینه ظاهر و عیان بود چون
 ۲۰ در آئینه نظر کنیم آفتاب مشاهده کنیم و گوئیم این آفتاب است پس کله
 و روح القدس که عبارت از کمالات الهیه است محلی الهیست آنست معنی
 آیه انجیل که میفرماید کله رد خدا بود و خدا کله بود را کمالات الهیه
 مزار از ذات احدیت نیست و کمالات عیسویه را کله خوانند محبت
 اینکه جمیع کائنات عمره حروفند از حرف معنی تام حاصل نمیشود ولی
 ۲۵ کمالات مسیحیه مقام کله دارد محبت اینکه از کله معنی بام اسفاده

(ف) قوای حسیه و قوای محسوسه

در انسان قوای حسیه طاهره حسانیه موجود و این قوی واسطه ادراک است * یعنی این قوای حسیه انسان کائنات حسانیه را ادراک کند * و قوه ناصره است که ادراک صور محسوسه نماید و قوه سامعه است که ادراک صوت مسموع کند و قوه سامه است که ادراک مشموم نماید و قوه دایقه است که ادراک مطعم کند و قوه لامسه است که در جمیع اعصاب انسان منتشر و ادراک ملموس نماید * این قوای حسیه ادراک اشیاء خارجه نماید * و همچنین انسان قوای معنویه دارد * قوه متخیله که تحیل اشیاء کند و قوه منکره که بفکر در حقائق امور نماید و قوه مدرکه است که ادراک حقائق اشیاء کند و قوه حافظه است که آنچه انسان تحیل و بفکر و ادراک نموده حفظ نماید و واسطه میان این قوای حسیه طاهره و قوای باطنیه حس مشترکست * یعنی در میان قوای باطنیه و قوای طاهره توسط نماید و قوای طاهره آنچه احساس نموده گرفته بقوای باطنیه دهد * این را حس مشترک تعبیر نمایند که مشترک ۱۵ در بین قوای طاهره و قوای باطنیه است * مثلاً نصر که از قوای طاهره است این گل را ببیند و احساس کند و این احساس را قوه باطنیه حس مشترک دهد حس مشترک این مشاهده را قوه متخیله تسلیم نماید و قوه متخیله این مشاهده را تحیل و تصور کند و قوه منکره رساند و قوه منکره در آن منکر نماید و تحقیقش پی برده پس قوه مدرکه ۲۰ تسلیم کند و قوه مدرکه چون ادراک نمود صورت آن شیء محسوس را لحاظه نسیم نماید و قوه حافظه حفظ نماید و در محفظه قوه حافظه محفوظ ماند * و قوای طاهره پنج است قوه ناصره و قوه سامعه و قوه دایقه و قوه سامه و قوه لامسه * قوای باطنیه در پنج است و قوه مشترکه قوه محله قوه منکره قوه مدرکه قوه حافظه *

ار پش بیان سد که کلیه ارواح در پنج نوع تقسم میشود * روح سانی
روح حیوانی روح انسانی روح ایمانی روح القدس * اما روح سانی
قوه نامیه است که از تأثیر کائنات ساثره در دانه حاصل میشود * اما
روح حیوانی که قوه حاسه است که از ترکیب واهراح
۵ عناصر تحقق یابد و چون این ترکیب تحلیل حوید آن قوه در عو
وفانی گردد * مثلاً مثل این سراح است که چون این روع و فصل
و آتش جمع و ترکیب سود این سراح روشن شود و چون این ترکیب
تحلیل گردد یعنی اجزاء مرکبه از یکدیگر جدا سود این سراح در
حاموش گردد اما روح انسانی که ماه الامتیار انسان از حیوان است همان
۱۰ نفس ناطقه است * و این دو اسم یعنی روح انسانی و نفس ناطقه عنوان
شیء واحد است * و این روح که باصطلاح حکما نفس ناطقه است محیط
بر کائنات ساثره است و بقدر استطاعت نشریه اکتشاف حقائق اشیا
نماید و بر حواس و تأثیر ممکنات و کیفیات و حصایص موجودات اطلاع
نابد ولی تا روح ایمانی مؤید نگردد مطلع بر اسرار الهیه و حقائق
۱۵ لاهوتیه نشود * مانند آئینه است هر چند صاف و لطیف و شفاف است
ولی محتاج بانوار است تا بر روی او آفتاب را و بتابد اکتشاف اسرار
الهی بنماید * اما عقل قوه روح انسانی است روح غیرله سراح است
عقل غیرله انوار که از سراح ساطع است روح غیرله شجر است و عقل
نماینه بر عقل کمال روح است و صفت متلارمه آنست
۲۰ مثل شعاع آفتاب که لزوم ذاتی شمس است * این بیان
هر چند محصور است ولی مکمل است دیگر شافکر
در آن نمائید ان شاء الله مطلع بر تفاصيل
آن خواهید شد *

بالطبع بصعب بنیه و صعب عصب متلی و بی صبر و بی تحمل و بی ثبات
و بی همت و عجز هستند و بر صعب و سستی او بر در اطفال میراث
گشته و از بی گذشته بمصی از حاکمان و دود ماها بموهبتی مخصوص
گردید * ملاسلالهٔ ابراهیمی بموهبتی مخصوص بوده که جمیع انبیای
۵ بی اسرائیل از سلالهٔ ابراهیمی بودند * این موهبت را خدا تا آن سلاله
عباد فرمود * حضرت موسی از طرف پدر و مادر و حضرت مسیح
از طرف مادر و حضرت محمد حضرت اعلی و جمیع انبای بی اسرائیل
و مظاهر مقدسه از آن سلاله اند (جمال مبارک بر از سلالهٔ ابراهیمی
هستند چون حضرت ابراهیم عیبر از اسماعیل و اسحق سرهای دیگر
۱۰ داند که در آن زمان بصفحات ایران و افغانستان هجرت نمودند
و جمال مبارک بر از آن سلاله اند) * پس معلوم شد اخلاق میرانی بر
و وجود حی اگر اخلاق مطابق نیاید ولو حسما از آن سلاله است ولی
روحا از آن سلاله سمرده نشود * مثل اسکه کعبان از سلالهٔ بوحی
سمرده نمیشود * و اما تفاوت اخلاق من حیث الترتیب این بسیار عظیمست
۱۵ زیرا بریت بسیار حکم دارد * مادان از بریت دانا شود حیوان از تربیت
شجاع گردد شاحهٔ کج از بریت راست سود میوهای کوهی حسگی
بلخ و گر از بریت بلند و سرس گردد * گل سج پر از بریت صد پر
شود اُمت مسوحشه از تربیت متمدن گردد حیوان از بریت حرکت
و روش انسان یابد * این تربیت را باید بسیار مهم سمرد و بر امراض
۲۰ همچنانکه در عالم احسام نکدیگر سراب شدیده دارد * همچنین
اخلاق در ارواح و فلوط مهیت سرایب دارد * این تفاوت بریت
سار عظیمست و حکم کلی دارد شاید بعضی نکوید که مادام که
اسعداد و قابلیت نفوس معاوست و سب تفاوت اسعداد لاند
تفاوت اخلاق است اما بچنانست و بر اسعداد و دو قسم است
۲۵ اسعداد فطری و استعداد اکتسابی اسعداد فطری که خلق الهیستی

(نَز) فِي الْمَقَالَةِ الْاِسْطِاقَالِيَّةِ (سَوَال)

احلاق در بين نوع انسان چند قسم است واحلاف وتقاوب

ار چه جهت است *

جواب

۵ احلاق فطری واحلاق ارنی واحلاق اکسانی که تربیت حاصل گردد
اما احلاق فطری هر چند فطرت الهیه حیر محض است ولکن احلاق
احلاق فطری در انسان تفاوت در حالتست همه حیر است * اما محس
در حالت خوب وحوشر است چنانکه جمیع نوع انسان ادراک واسعداد
دارد اما ادراک واسعداد وفالیت در میان نوع انسان متفاوتست واین
۱۰ واضح است * مثلا چند طفل از یک حاندان در یک محل در یک مکب
از یک معلم تحصیل نمایند ویک عدا ویک هوا ویک لباس تربیت شود
و یک درس بخواند دلاند در میان این اطفال بعضی ماهر در فنون شود
و بعضی متوسط و بعضی پست * پس معلوم شد که در اصل فطرت تفاوت
در حالت موجود و تفاوت فالیت واستعداد مشهود ولی این تفاوت بهار
۱۵ روی حیر وشر است محرد تفاوت در حالتست * یکی در درجه اعلی است
و یکی در درجه وسطی و یکی در درجه ادنی * مثلا انسان وجود
دارد حیوان وجود دارد گیاه وجود دارد حماد وجود دارد * اما
وجود در این موجودات ارنه متفاوتست * وجود انسانی کما ووجود
حیوانی کما ولی کل موجودند * و این واضح است که در وجود تفاوت
۲۰ در حالتست * و اما تفاوت احلاق ارنی این از قوت وضعف مزاج یعنی
این چون وضعف المزاج باشد اطفال چنان گردند و اگر قوی باشند
اطفال حسود شوند * و همچنین طهارت خون حکم کلی دارد در رانطفه
طبیعه ماسد جنس اعلی است که در نبات و حیوان نیز موجود * مثلا
۲۴ ملاحظه میمائید اطفالی که از پدر و مادر ضعیف و معلول تولد نمایند

﴿در مبدأ و معاد و قوی و حالات و کالات محلهٔ انسان﴾ ۱۵۱

حویش صرف نماید * آن شخص فقیر اگر آئین را در موارد غیر
مشروع صرف کند مدموم گردد * همچنین جمیع احلاق فطریهٔ
انسان که سرمایهٔ حیات است اگر در موارد غیر مشروع اطهار و استعمال شود
مدموم گردد * پس واضح شد که فطرت حیر محض است * ملاحظه
نمائید که بدرین احلاق و معصوم ترین صفات که اساس جمیع شرور است
دروع است از این بدتر و مدموم تر صفتی در وجود تصور نگردد هادم
جمع کالات اسباب است و سبب ردایل نامساهی * از این صفت بدر
صفتی نیست اساس جمیع قبایح است * با وجود این اگر حکم مرص را
اسلی دهد که الحمد لله احوال او بهتر است و امید حصول سعادت
۱۰ هر چند این قول مخالف حقیقت است ولی گاهی سبب تسلی خاطر
مرص و مدار شغای از مرص است مدموم نیست دیگر
این مسأله بغایت و صبح بیوست و السلام *

(خ) ﴿حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ عَنْ إِبْنِ أَبِي نَجْدٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، هَذَا كَلِمَاتُ الْإِسْلَامِ، مَنْ قَالَنَّهَا بَعَثَ اللَّهُ فِيهِ رَجُلًا يَحْيَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾

سؤال

۱۵ ادراکات عالم انسانی با بیجه درجه است و بیجه حدی محدود توان کرد

جواب

بدانکه ادراکات مختلف است ادنی رستهٔ ادراکات احساسات حیوانیست
لعمری حساب طبعیه که نقوای حواس ظاهر است و آن حسیات گممه
منشود * و در این ادراک انسان و حیوان مشترکند بلکه بعضی
۲۰ از حیوانات اقوی اند از انسان * و اما در عالم انسانی باحیالات مراب
انسانی ادراکات متنوع و متفاوت است * در رستهٔ اولیه در عالم طبع
ادراکات نفس مطلقه است و در این ادراکات و در این فوه جمیع بشر
۲۳ مشترکند خواه مافل خواه هشیار خواه مؤمن خواه گمراه * و این

کل حیر محض است * در فطرت شر نیست * اما استعداد اکسانی
 سب گردد که شر حاصل شود * ملاحظه جمیع نشر را چنین حل
 کرده و حین فاعلیت و استعداد داده که از شهد و شکر مسعید شوید
 و رسم منصرر و هلاک گردید این فاعلیت و استعداد فطریست که خدا
 ۵ جمیع نوع انسان نکسان داده است * اما انسان بنا میکند کم کم
 استعمال سم نمودن هر روزی مقداری رسم میخورد اندک اندک
 رباذ میکند ما نحائی میرسد که هر روز اگر یک درهم امون بخورد
 هلاک میشود و استعداد فطری نکلی منقلب میگردد * ملاحظه کنید
 که استعداد و فاعلیت فطری از تفاوت عادت و تربیت چگونه تعبیر
 ۱۰ می یابد که بالعکس میشود * اعتراض بر استقیا از جهت استعداد و فاعلیت
 فطری نیست بلکه اعتراض از جهت استعداد و فاعلیت اکسانست
 در فطرت شری نیست کل حیر است حتی صفات و خلقی که مدموم
 و ملارم دانی بعضی از نوع انسانست ولی فی الحقیقه مدموم به * مثلا
 در بدایت جناب ملاحظه میشود که طفل در شیر خوردن از سنان
 ۱۵ آثار حرص ار او واضح و آثار عصب و قهر ار او مشهود * پس حسن
 و فتح در حقیقت انسان خلقیست و این منافی حیریت محض در حلقه
 و فطرتست * جواب اینست که حرص که طلب ارباد است صفت
 ممدوح است اما اگر در موقعش صرف شود * مثلا اگر انسان حرص
 در تحصیل علوم و معارف داشته باشد و یا آنکه حرص در رجم و مروب
 ۲۰ و عدالت داسه ناسد بسیار ممدوح است * و اگر بر ظالمان جو بخوار
 که مانند سماع درنده هستند و عصب نماید بسیار ممدوح است
 ولی اگر این صفات را در غیر مواضع صرف نماید مدموم است * پس
 معلوم شد که در وجود اتحاد اندا شر موجود نیست اما اخلاق فطریه
 انسان چون در مواقع غیر مشروعه صرف شود مدموم گردد * مثلا
 ۲۵ شخص عی کریمی بقیری احسانی نماد که در احیایات ضروره

﴿در مبدأ و معاد و قوی و حالات و کمالات محلهٔ اسان﴾ ۱۵۳

انسان محیط بر جمیع اشیاست و وافی بر جمیع اسرار و عالم بر جمیع آثار
و حاکم بر جمیع اشیا * پیش از نعت بعد از نعت جمع نکساست *
انست که مبرماند مم الف و یاء اول و آخر تغییر
و تبدیلی از برای من سوده و نخواهد بود *

۵ (نظ) ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (سُور)

﴿ادراک اسان تا چه حد بحق پی برد﴾

حواب

این مسأله را زمان فرصت لازم و در سرباها ریان مشکل با وجود این
محصّر گفته میشود * ندانکه عرفان بر دو قسم است معرفت داب شیء
۱۱ و معرفت صفا شیء * ذات شیء بصفا معروف میشود و الا ذات
مجهولست و غیر معلوم * و چون معروفیت اشیا و حال آنکه حلقه
و محدودند بصفاست به ذات پس چگونه معروفیت حقیقت ألوهیت
که نامحدود است بذات ممکن را که داب هیچ شیء معروف نیست
بلکه بصفا معروف * مثلاً که آفتاب مجهول اما بصفا که حرارت
۱۵ و شعاع است معروف * که ذات اسان مجهول و غیر معروف ولی بصفا
معروف و موصوف * حال چون معروفیت هر شیء بصفاست به ذات
و حال آنکه عمل محیط بر کائنات و کائنات خارجه محاط با وجود این
کائنات من حیث الذات مجهول و من حیث الصفا معروف * پس
چگونه رب قدم لا رال که مقدس از ادراک و اوهام است بدانه معروف
۲۰ گردد * یعنی چون معروفیت شیء ممکن بصفاست به ذات التّه
حسبت ربوبت من حیث الذات مجهول و من حیث الصفا معروف
و ازین گذشته حقیقت حادثه چگونه بر حقیقت قدمه محیط گردد را
ادراک فرع احاطه است ناند احاطه کند با ادراک نماید و داب احدیت
۵۲ محیط است به محاط * و همچنین بقاوت مراتب در عالم خلق مانع از

نفس ماطقهٔ انسانی در اتحاد الهی محیط و معمار ارسائز کائناتس و چون
 اشرف و معمار است لهذا محیط بر اشیاست از قوهٔ نفس ماطفه ممکن
 که حقایق اشیا را کشف نماید و خواص کائنات را ادراک کند و اسرار
 موجودات پی برد * این فنون و معارف و صنایع و بدایع و اساسات
 ۵ و اکتشافات و مشروعات کل از ادراکات نفس ماطفه حاصل * و در زمانی
 سر مصون و راز مکنون و غیر معلوم بوده و نفس ماطفه بدرج کشف
 کرده و از حیرت و غیب و حجاب محیر شهود آورده * و این اعظم قوهٔ ادراک
 در عالم طبیعت است و هاب حولان و طیرانش انسب که حقائق
 و خواص و آثار موجودات امکانیه را ادراک نماید * اما عمل کلی الهی
 ۱۰ که ما وراء طبیعت است آن نفس قوهٔ قدسه است و عقل کلی الهی
 محیط بر حقائق کوسه و مقننس از انوار و اسرار الهیه است * آن قوه
 عالمه است * قوهٔ متجسسهٔ متجسسه * قوای معنویهٔ عالم طبیعت قوای
 متجسسه است از تجسس پی حقائق کائنات و خواص موجودات برد *
 اما قوهٔ عاقلهٔ ملکوتیه که ماوراء طبیعت است محیط بر اشیا
 ۱۵ و عالم اشیا و مدرک اشیا و مطلع بر اسرار و حقایق و معانی الهیه و کاسف
 حقایق حمیه ملکوتیه و این قوهٔ عقلیه الهیه مخصوص مظاهر مقدسه
 و مطالع نبوت است * و بر توی از این انوار و مرایای قلوب انوار رند که
 نصیب و بهرهٔ از این قوه بواسطهٔ مظاهر مقدسه برد * و مظاهر مقدسه را
 سه مقامست يك مقام حسدی و يك مقام نفس ماطفه و يك مقام
 ۲۰ مطهریت کاملهٔ حلوهٔ ربانی * اما حسد ادراک اشیا نمائند بقدر استطاعت
 عالم حسانی لهذا در بعضی مواقع اظهار عجز نمودند * ملاحظه
 بودم و بی حیرتسمهٔ الله بر من گذر نمود و مرا بیدار کرد و امر ندا
 نمود و یا آنکه حضرت مسیح در سی سال تعمید شد و روح
 القدس حلول نمود و پیش ازین روح القدس در مسیح ظاهر بود *
 ۲۴ جمیع این امور راجع بمقام حسدی ایشانست * اما مقام ملکوتی

* (در مبدأ و معاد و قوی و حالات و کمالات مختلفه انسان) * ۱۵۵

فیوضات و محلات و صفات الهیه در آنها ظاهر * پس اگر انسان پی معرفت مظاهر الهیه بد معرفه الله فائز گردد و اگر چنانچه از مظاهر مقدسه عاقل از عرفان الهیه محروم * پس ناست و محقق شد که مظاهر مقدسه مرکز فیض و آثار و کمالات الهیه اند * حوسا محال فیوسی که ه از آن مطلع بورانیه انوار فیوضات رحمانیه اقتباس کند * امیدوارم که احضای الهی ماسد قوه حاده آن فیوضات را از مبدأ فیض استفاضا نماید و با انوار و آثاری معبود گردد که آیات باهره شمس حقیقت شوند

(س) رتبی ارواح (در ۱۰)

س اسات روح شد که روح انسانی موجود است

حال باید اثبات نقای روح را کرد *

۱۰

در کتب سماویه ذکر نقای روح است و نقای روح اس اساس ادیان الهیه است زیرا محاربات و مکافات بد و بوع مان کرده اند * نك بوع ثواب و عقاب و خودی و دیگری محاربات و مکافات احروی * اما نعم و حدم و خودی در جمیع عوالم الهیه است چه اس عالم و چه عوالم ۱۵ روحانی ملکوتی و حصول این مکافات سبب وصول بحیات ابدیه است است که حضرت مسیح مفرماند حین کسید و چنان کسید ما حیات ابدیه بناسد و بولد از ماء و روح حوئید ما داخل در ملکوت شود و اس مکافات و خودی فصائل و کمالاتیست که حقیقت انسان را برین دهد مثلاً طالمانی بود بورانی شود حاهل بود دانا گردد عاقل بود هشار سود ۲۰ حواب بود بیدار گردد مرده بود زنده شود کور بود بسا گردد کر بود سواسود ارضی بود آسمانی گردد ناسوتی بود ملکوتی شود از اس مکافات بولد روحانی یابد خلق حدید شود مطهر اس آله المحمل ۲۳ گردد که در حق حوارین میفرماید که از حوون و گوشت و اراده نشر

عرفانست * مثلاً اس حاد چون در رتبه حاد است آنچه صعود کند
ممکن نیست که ادراك فوّه نامیه تواند * نباتات اشجار آنچه بری کند
نصیر فوّه نصیر سواد * و همچنین ادراك قوای حساسه سائره نماید
و حیوان تصور رتبه انسان یعنی قوای معمولیه سواد * تفاوت مراتب
۵ مابین عرفانست هر رتبه مادون ادراك رتبه مافوق نتواند * پس
حقیقت حاده چگونه ادراك حقیقت قدیمه تواند لهذا ادراك عبار
ار ادراك و عرفان صفات الهی است نه حقیقت الهیه * آن عرفان صفات
بر تقدیر استطاعت و فوّه نشریه است کما هو حقّه نیست * و حکم
عبارت ار ادراك حقائق اشیا است علی ماهی علیه * یعنی بر آنچه او
۱۰ بر آنست تقدیر استطاعت فوّه نشریه است لهذا ار برای حقیقت حاده
راهی حر ادراك صفات قدیمه تقدیر استطاعت نشریه نیست * عب
الوہیت مقدس و مبره ار ادراك موحودات است آنچه بصورت آمد
ادراکات اساسیست فوّه ادراك انسانی محیط بر حقیقت ذات الهیه
نه بلکه آنچه انسان بر او مقتدر ادراك صفات الوہیت که در آفاق
۱۵ و انفس نورس ظاهر و باهر است چون نظر در آفاق و انفس کم آفاق
باہرہ ار کمالاب الوہیت واضح و آشکار است بر حقائق اشیا دلالت
بر حقیقت کلیہ نماید * و مثل حقیقت الوہیت مثل آفاق است که در علو
تقدیس خود اشراق بر جمیع آفاق نماید * آفاق و انفس هر يك مہرہ
ار آن اشراق برده و اگر این اشراق و انوار بود کائنات وجودی
۲۰ بداشت ولی جمیع کائنات حکایتی کند و پرتوی گیرد و مہرہ بر د
اما تجلی کمالاب و فیوضات و صفات الوہیت ار حقیقت انسان کامل * یعنی
آن فرد فرید مظهر کلی الهی ساطع و لامع است چه کہ کائنات سائرہ
پرتوی احساس نمودند * اما مظهر کلی آیه آن احساس است و جمیع کمالاب
و صفات و آیات و آثار آفتاب در او ظاهر و آشکار است * عرفان حقیقت
۲۵ الوہیت ممتنع و محال * اما عرفان مظاهر الهیه عرفان حقیقت بر او

﴿ در مبدأ و معاد وقوی و حالات و کمالات محلهء انسان ﴾ ۱۵۷

یعنی ممکن نیست از معدوم صرف آثاری ظاهر گردد زیرا آثار فرع وجود است و فرع شروط بوجود اصل * مثلاً از آفتاب معدوم شعاعی ساطع نشود از بحر معدوم امواجی پیدا نگردد از ابر معدوم بارانی بارد از شجر معدوم ثمری حاصل نشود از شخص معدوم ظهور و بروری نگردد * پس مادام آثار وجود ظاهر دلیل بر آنست که صاحب اثر موجود است ملاحظه نمائید که الآن سلطنت مسح موجود است * پس چگونگی از سلطان معدوم سلطنت ناس عظمی ظاهر گردد و چگونگی از بحر معدوم چنین امواجی اوج گیرد و چگونگی از گلستان معدوم چنین بهجات و دسی مناسبت شود * ملاحظه نمائید که ۱۰ از برای جمیع کائنات بمجرد بلائی اعضا و محلل ترکیب و صری انداز اثری و حکمی و نشانی نماد چه شیء حمادی و چه شیء نباتی و چه شیء حیوانی مگر حقیقت انسانی و روح بشری که بعد از برق اعضا و نشیت احرا و تحلیل ترکیب از آثار و بقود و تصرفش باقی و برقرار نماند این مسأله بدقیق است درست مطالعه نمائید * این دلیل عقلی است ۱۵ بدان میگویم تا عقلاً بپیران عقل و انصاف تسخیم * اما اگر روح انسانی مستشر شود و متحد و ملکوت گردد و نصیر و نرسود و سامعه روحانی قوت یابد و احساسات روحانیه مسولی گردد نقای روح را ملل آفتاب مشاهده کند و اشارات و اشارات الهی احاطه نماید و دلائل دیگر را فردا گوئیم *

۲۰ (سِیَا) بِنْیَیْ رُوحِ (سِیَا) (سِیَا)

در مورد بحث نقای روح بودیم بدانکه نصیر و ادراک روح انسانی رد و نوع است یعنی دو نوع افعال دارد دو نوع ادراک دارد یک نوع بواسطه آلات و ادوات است مثل آنکه ناس چشم می بیند ناس گوش ۲۴ میشود ناس زبان تکلم میباید * این اعمال روحیه و ادراک حقیقه

موجود نشدند بلکه تولد از خدا یافتند یعنی از اخلاق و صفات الهی
 که از مقتضای طبعی بشریست نجات یافتند و صفات رحمانی که
 فیض الهی است متصف شدند معنی ولادت اینست * و در بر این
 بهوس عدای اعظم از احتجاب از حق نیست و عقوبتی اشد از دلائل
 ۵ نصائی و صفات طلسمانی و سستی فطرب و اهماک در شهوات به * چون
 دور ایمان از طلسمات این ردائل خلاص شوند و با شراق شمس حقیقت
 منور و جمیع فضائل مشرف گردند این را اعظم مکافات شمرند و حسب
 حقیقی دانند * همچنین محاراب معنویه * یعنی عذاب و عقاب و خود را
 اسلای دالم طاعت و احجاب از حق و جهل و نادانی و اهماک در شهوات
 ۱۰ نصائی و اسلای ردائل حیوانی و انصاف بصفت طلسمانی از فصل کذب
 و ظلم و حقا و تعلق نشوون دنیا و اسعراق در هوا حس شیطانی شمرند
 و اینرا اعظم عقوبات و عذاب دانند * اما مکافات احرویه که حجاب
 اندیه است و حیات اندیه مصرح در جمیع کتب سماویه و آن کمال الهیه
 و موهبت اندیه و سعادت سرمدیه است * مکافات احروی کمال
 ۱۵ و معنی است که در عالم روحانی بعد از عروج از این عالم حاصل گردد
 اما مکافات وجودی کمال حقیقی نورانیست که در این عالم بحقق نماند
 و سبب حیات اندیه شود زیرا مکافات وجودی ترقی نفس و خود را سبب
 مناس انسان از عالم نطفه بمقام بلوغ رسد و مطهر (فبارک الله احسن
 الخالقین) گردد و مکافات احروی هم و الطاف روحانیست مثل انواع
 ۲۰ نعمتهای روحانی در ملکوت الهی و حصول آرزوی دل و جان و لغای
 رهن در جهان اندی * و همچنین محاربات احرویه * یعنی عذاب احروی
 محرومیت از عبادات خاصه الهیه و مواهب لاریبیه و سقوط در اسفل
 درکات و خودیه است و هر نفسی که از این الطاف الهی محروم و لو بعد
 از موت باقیست ولی در رد اهل حقیقت حکم اموات دارد * و اما
 ۲۵ دلیل عقلی بر بقای روح اینست که رشیء معدوم آثاری مترتب نشود

اعظم ارآزادی ارفس نیست اینست که شهدا در نهایت طرب و سرور
 بمدان قربانی شناسند * و همچنین در عالم مداری چشم انسان بهات
 لك ساعب مسافت بیدریرا بواسطهء حسد تصرف روح بان مقدار است
 اما بصیرت و دیدهء نقل امریکا را بید آخارا ادراك كند و اكتشاف
 ۵ احوال نماید و عشیت امور دهد حال اگر روح عین حسد باشد لارم است
 كه قوهء نصیرلس بیر همین قدر باشد * سن معلومت كه آن روح غیر
 ان حسد است و آن مرع غیر ان فقس و فوت و بقود روح بدون
 واسطهء حسد سدید ر است لهذا اگر آلب معطل شود صاحب آلب
 دركار است * مثلاً اگر فلم معطل شود شكند كات حی و حاصر
 ۱۰ و اگر حابه حراب شود صاحب حابه باقی و بر قرار * ان ار حله و راهی است
 كه دلیل عقلی است ر نقای روح * اما دلیل دیگر ان حسد ضعیف شود
 فربه گردد مرین شود صحت پیدا كند حسه گردد راحت شود بلکه
 احبانی دست قطع شود و با قطع سود و قوای حسانی محتل گردد
 حشم كور گردد گوش كر سود ر بان لال گردد اعصاب مرص فلیج گرمار
 ۱۵ شود * خلاصه حسد نقصان کلی یابد بار روح ر حالت اصلی و ادراك
 روحانی خویش باقی و بر قرار نه نقصانی یابد و نه محتل گردد ولی حسد
 حون مسلی مرص و آفت کلی گردد ار فیص روح محروم شود مانند
 آئنه حون شكند و یا عمار و رنگ ر دارد شعاع آفتاب در اوطاهر
 نشود و منصس نمودار نگرده * ار بیس بیان شد كه روح انسانی
 ۲۰ داخل حسد بیس را محرد و مقدس ار دحول و حروح است و دحول
 و حروح شأن احسام است بلکه لعلق روح بحسد مانند لعلق آفتاب
 نائنه است * خلاصه روح انسانی ر حالت واحده است نه مرص حسد
 مرص سود و نه لصحت حسم صحیح گردد * نه علل شود نه ضعف
 گردد نه دلیل شود نه حقیر گردد نه حمیف شود نه صعیر * یعنی
 ۲۵ در روح لست نمودر حسد هیچ حلی عارض نگرده و اثری نمودار

انسان ولی بوسائط آلات یعنی پیسنده روح است * اما بواسطه چشم
 شویده روح است لکن بواسطه گوش مطلق روح است اما بواسطه
 لسان و بوع دیگر از تصرفات و اعمال روح بدون آلات و ادوات است
 از جمله در حالت حواسست فی چشم منبید فی گوش میشود فی زبان
 ۵ تکلم میکند فی پا میدود * ناری این تصرفات بدون وسائط آلات
 و ادوات است و چه بسیار میشود که رؤیائی در عالم خواب بند آثارش
 در سال بعد مطابق واقع ظاهر شود * و همچنین چه بسیار واقع که
 مسأله را در عالم بیداری حل نکند در عالم رؤیا حل نماید * چشم
 در عالم بیداری با مسافت قلله مشاهده نماید لکن در عالم رؤیا
 ۱۰ انسان در شرفست عمر را بیند * در عالم بیداری حال را بیند در عالم
 خواب استقامت را بیند در عالم بیداری بوسائط سریع در ساعتی مهات
 بیست فرسخ طی کند در عالم خواب در یک طرفه العین شرق و غرب را
 طی نماید بر روح دوسیر دارد فی واسطه یعنی سیر روحانی با واسطه
 یعنی سیر جسمانی * مانند طیور که پرواز نمایند یا آنکه بواسطه حاملی
 ۱۵ حرکت نمایند و در وقت خواب این حسد مانند مرده است به بند
 و به سود و به احساس کند و به شعور دارد و به ادراک * یعنی فوای
 انسان محل سود لکن روح رنده است و باقی است بلکه نمودش
 پیشتر است پروازش بیشتر است ادراکانش بیشتر است * اگر بعد
 از فوت حسد روح را فانی ناسد مثل اینست که بصورت عائم مرعی
 ۲۰ در فقس بوده نسبت شکست فقس هلاک گردیده و حال آنکه مرعرا
 از شکست فقس چه ناله و این حسد مثل فقس است و روح نمائنده مرع
 ما ملاحظه کنیم که این مرعرا بدون این فقس در عالم خواب پرواز است
 پس اگر فقس شکسته شود مرع باقی و برقرار است بلکه احساسات
 آن مرع بیشتر سود ادراکاتش بیشتر گردد اینست پس سود فی
 ۲۵ الحقیقه از حیثی محبت نعم رسد زیرا از برای طیور شکور حی

هر حقیقت موجوده قابل ترفیست * و چون روح اسانی بعد از حلق
 این قالب عصری حیات حاودانی دارد البته شیء موجود قابل ترفیست
 لهذا از رای اسان بعد از وفات طلب برقی و طلب عمو و طلب عنایت
 و طلب میرات و طلب فیوضات حائر است چه که وجود قابل ترفیست
 ۵ است که در مباحثهای جمال مبارک محبت آناسکه عروج کرده اند
 طلب عمو و عمران شده است * و ازین گذشته * همچنانکه خلق
 در این عالم محتاج بحق هستند در آن عالم در محاب هستند * همیشه
 خلق محاب است و حق عی مطلق حه در این عالم و حه در آن عالم
 و عنای آن عالم تقرب بحق است * در اینصورت نقص است که مقربان
 ۱۰ در گاه الهی را سعادت حائر و این سعادت مقبول حق * اما شفاعت
 در آن عالم مشابعت شفاعت این عالم ندارد کمیتی دیگر است و حقیقتی
 دیگر که در عبارت بگنجد * و اگر اسان توانگر در وقت وفات
 با عاف فقرا و صعبا و صنت کند و میلی از ثروت حواله را امان
 نشان نماید ممکن است این عمل سبب عمو و عمران و برقی در ملکوت
 ۱۵ رحمان گردد * و همچنین پدر و مادر بهات تعب و مشقت محبت اولاد
 کشند و اکثر چون بسن رسد رسد پدر و مادر بجهان دیگر شناسند
 مادر را و افع که پدر و مادر در مقابل مشقات و رحمت حواله در دنیا
 مکافات از اولاد ببینند * پس باید اولاد در مقابل مشقات و رحمت پدر
 و مادر حیران و میرات نمایند و طلب عمو و عمران کنند * ملا شما
 ۲۰ در مقابل محبت و مهربانی پدر باید محبت او اهاق بر فقرا نمایند
 و در کمال تصرع و انتہال طلب عمو و عمران کنید و رحمت کبری جواهرند
 حی کسانکه در گناه و عدم ایمان مرده اند ممکن است که تعبیر نمایند
 یعنی مطهر عمران شوند * و این تفصل الهیست نه بعدل را فصل
 اعطاء بدون استحقاق است و عدل اعطاء ناستحقاق چنانچه ما
 ۲۵ در اینجا فوه داریم که در حق این نفوس دعا نمائیم * همین طور در عالم

نشود ولو حسد رار و صعیف شود و دسها و پاها و رانها قطع شود
و فوای سمع و اصر محل سود * پس معلوم و محقق گشت که روح
عیر حسد است و تقایس مشروط بقای حسد نیست بلکه روح
در نهایت عظمت در عالم حسد سلطنت نماید و اعدا و یهودش ماند
۵ فیص آفتاب در آئینه طاهر و آسکار گردد و چون آئینه عیار
یابد و یا لشکد از سماع آفتاب محروم ماند *

(سب) مسالک و معالک

بدانکه مراتب وجود متناهی است مرتبهٔ عبودیت مرتبهٔ نبوت
مرتبهٔ ربوبیت لکن کالات الهیه و امکانیه عیر متناهی است * چون
۱۰ بدقت نظر نمائی لطاهر طاهر بر کالات وجود عیر مساهیس را
کائی از کائنات بیانی که مافوق آن تصور سوای * مثلا نافون ارعالم
حماد گلی ارعالم نبات نسلی ارعالم حیوان بطر بیاند که مهر ار آن
نصور نشود چون فیص الهی عیر مساهیسست کالات اسانی عیر مساهی است
اگر چنانچه نهایت ممکن بود حقیقتی از حقائق اشیا بدرجهٔ اسماء
۱۵ ار حق میرسید و امکان درجهٔ و حوب می یابت ولی هر کائی از کائنات
ار رای او رتبهٔ ایست که محاور ار آن مرتبه سواد * نمی آنکه
در رتبهٔ عبودیت است هر چه رقی کند و تحصیل کالات عیر مساهیه
نماید رتبهٔ ربوبیت میرسد * و همچنین در کائنات حماد آنچه رقی کند
در عالم حمادی قوهٔ نامیه ساند * و همچنین اس گل هر بدر رقی نماد
۲۰ در عالم نباتی قوهٔ حساسه در او ظهور نکند * مثلا اس معدن بره
سمع و اصر ساند نهایتش ایست که در رتبهٔ حویس رقی کند و معدن
کاملی گردد * اما قوهٔ نامیه بیدانکند و قوهٔ حساسه بخود و حان
بیاند بلکه در رتبهٔ حویس ترقی کند * مثلا پطرس مسح نشود
۲۴ نهایتش ایست که در مراتب عبودیت کالات عیر متناهی رسد لهذا

﴿در مبدأ و معاد و قوی و حالات و کمالات مختلفه انسان﴾ ۱۹۳

اما هر دو در رستهٔ حشری هستند و احراء مترکه شان یکی است *

(سَد) كَيْفِيَّةُ الْاِنْسَانِ فِي الْاَوَّلِ وَالْاٰخِرِ

حور در کائنات بصیر بصیرب نظر کم ملاحظه سود که محصور
در سه قسم است یعنی کلیاتش یا حماد است یا سب است یا حیوان سه
۵ جنس است و هر جنسی انواع دارد * انسان نوع ممتاز است زیرا دارندهٔ
کمال جمیع احساس است * یعنی جسم است و نامی است و حساس است
و وجود کمال حمادی و نباتی و حیوانی کمال مخصوص دارد که کائنات
سائره محروم از آنند و آن کمالات عقلیه است * پس اشرف موجودات
انسان است انسان در نهایت رستهٔ حسایی است و نبات و حیوانات
۱۰ یعنی نبات نقص است و نبات کمال در نبات رستهٔ طاعت است
و در نبات نور است * این است که گفته اند که مقام انسان نبات
شب است و نبات رور * یعنی جامع مراتب نقص است و حاضر مراتب
کمال * حسهٔ حیوانیه دارد و حسهٔ ملکوت * و مقصود از مری
انسان که نفوس شریه را تربیت نکند تا حسهٔ ملکوت بر حسهٔ
۱۵ حیوانیه غالب شود * پس اگر در انسان قوای رحمانیه که عین کمال است
و قوای شیطانیه که عین نقص است غالب سود اشرف موجودات است
اما اگر قوای شیطانیه بر قوای رحمانیه غالب شود انسان اسفل
موجودات گردد * اینست که نبات که نبات نقص است و نبات کمال * و ما بین
هم نوعی از انواع در عالم وجود تفاوت و نبات و مخالف مثل
۲۰ نوع انسان نیست * مثلا محلی انوار الوهیت بر نشر بود مثل مسیح
پس شنید که چقدر عمر و شریف است * و همچنین رستش و عبادت
حجرو مدر و شحر بر در نشر است * ملاحظه نمائید که حق در دلیل است
که معبود او ارل موجودات است * یعنی سنگ و کلوح بی روح
۲۴ و کوه و جنگل و درخت و چه رلتی اعظم از اینست که ارل موجودات

دیگر هم که عالم ملکوت باشد همین قوه را دارا خواهم بود * آنجام
حلق آن عالم مخلوق حدایستند * پس در آن عالم هم میبایست رقی
کند * همچنانکه در اینجا میتواند تصرع احساس انوار نماید در آنجا
هم میتواند طالب عمران نماید تصرع ورحا احساس انوار کند * پس
۵ چون بهوس در این عالم بواسطه تصرع واتهال یادعای مقدسین بحصل
رقی میباید * همچنین بعد از فوت پیر بواسطه دعا ورحای خود
میتواند رقی کند علی الخصوص چون مظهر سماعت مظاهر مقدسه گردد

(ج) مسأله بیست و نهم

بدانکه شیء موحود در مقامی بودف نماید * یعنی جمیع اشیا محرک
۱۰ هر شیء را اشیا یارو سمو است نارو بدو * جمیع اشیا یا از عدم بوجود
میآید ویا از وجود بعدم میرود * مثلاً این گل و سبیل نك مدنی
از عدم بوجود میآید حال از وجود بعدم میرود * این حرکت را
حرکت جوهری گویند یعنی طبعی * از کائنات این حرکت منعکس میشود
چه که از مقصای ذاتی آنست مثل اینکه از مقصای ذاتی آتش
۱۵ احراست * پس ثابت شد که حرکت ملازم وجود است نارو سمو است
یارو بدو * پس روح بعد از صعود چون باقیست لا بد رو سمو است
یارو بدو ودر آن عالم عدم سمو عین دو است ولی از رسته اش نمگذرد
در رسته خودش رقی دارد * مثلاً روح حقیقت بطرس هرچه رقی کند
رسته حقیقت مسیحی نمیرسد در دایره خودش ترقی دارد چنانچه
۲۰ ملاحظه کنی که این حماد هر قدر ترقی کند در رسته خود رقی کند
مثلاً میتوانی که این نور را بدرجه آری که نصر پیدا کند * این
مسحیل است ممکن نیست * مثلاً این ماه آسمانی هرچه رقی کند
آفتاب نورانی نشود در رسته خودش اوح وحصیص دارد * حواری
۲۴ هرچه رقی نمکند مسیح میشدند بی میشود که رجال الماس شود

﴿در مبدأ و معاد و قوی و حالات و کمال محله انسان﴾ ۱۶۵

عالم باشد مافوق آن تصور گردد و حوّل کمال اساسه
غیر منباهی است * پس بعد از صعود از این عالم بپر
رفیاب در کمال تواند نمود *

(سُر) مَعْنَى آيَةِ كُنْ اِفْعَلْ
از اهل الضلال و لویاتی بکل الاعمال

سوءال

در کتاب اقدس میفرماید « اِنَّ مِنْ اَهْلِ الضَّلَالِ وَلَوْ نَأْتِي
بِكُلِّ الْاَعْمَالِ » معنی این آنه چیست *

حوال

از این آنه مبارکه مقصد اینست که اساس قور و فلاح عرفان حق است
۱۰ و بعد از عرفان اعمال حسنه که ثمره اعمال فرع است * اگر عرفان
حاصل نشود انسان محجوب از حق گردد تا وجود احصای اعمال
صالحه را بر نام مطلوب نه * از این آنه مقصد این است که نفوس
محتجّه از حق حواء بیکوکار حواء مذکار کل مساوی هستند * مراد
اینست که اساس عرفان حق است و اعمال فرع تا وجود این السه
۱۵ در میان بیکوکار و گنه کار و مذکار از محجبین فرق است زیرا
محجّب حوس حوی حوس رفتار سراوار معرب و وردگار است
و محجّب گنه کار بدحو و بد رفتار محروم از فصل و موهت
ورودگار است فرق اینهاست * پس از آیه مبارکه مقصد

اینست که محرد اعمال حریه بدون عرفان الهی

سب محات الی و قور و فلاح سرمدی

و دجول در ملکوت و وردگار

بگردد *

۲۰

۲۲

معبود انسان واقع گردد * و همچنین علم صفت انسانست چهل صفت
 انسانست صدق صفت انسانست کذب صفت انسانست امام صفت
 انسانست جناب صفت انسانست عدل صفت انسانست ظلم صفت
 انسانست و هس علی دلك * مختصر اندست که جمیع کالاب و فضائل
 صفت انسانست و جمیع ردائل صفت انسان * و همچنین تفاوت بین
 افراد نوع انسانرا ملاحظه نمائید که حضرت مسیح در صورت بشر بود
 و فیما در صورت بشر حضرت موسی انسان بود و فرعون انسان هاسل
 انسان بود و ابل انسان * جمال مبارک انسان بود محی انسان * اندست که
 گفته میشود انسان انت کرای الهی است * یعنی کتاب بکوی است
 ۱ را جمیع اسرار کائنات در انسان وجود است * پس اگر در ظل
 تربت مرئی حقیقی بیعت و تربت سود حوهر الخواهر گردد نور
 الانوار شود روح الارواح گردد مرکز سموات رحمانه سود مصدر
 صفات روحانیه گردد مشرق انوار ملکوتی شود ط الهامات ربانی
 گردد * و اگر چنانچه محروم نماید مظاهر صفات سبطانی گردد جامع
 ۱۵ ردائل حیوانی شود مصدر شئون ظلمانی گردد * اندست حکمت لغت
 اندام جهت تربت بشر ما ان رجال سبک دانه الماس سود و ان شجر
 فی عمر پیوند گردد و موه در بهات حلاوت و لطافت محشد * و چون
 نأشرف مقامات عالم انسانی رسد آن وقت دیگر ترقی در مراتب کالاب
 دارد به درجه را مراتب منتهی شود لکن کالاب الهه به
 ۲۰ متناهی است * انش از حلق ان فالب عنصری و بعد از حلق تری
 در کالاب دارد به درجه * ملا کائنات منتهی انسان کامل گردد
 دیگر نك موجودی بالاتر از انسان کامل نیست لکن انسان که رسه
 انسان رسیده دیگر ترقی در کالاب دارد به درجه که دیگر رسه
 بالاتر از انسان کامل نیست که انسان استقال ما آن رسه کند فقط در رتبه
 ۲۵ البایت ترقی دارد در کالاب انسانیه غیر متناهیست * ملا هر قدر

سوئال

روح انسانی * یعنی نفس ناطقه بعد از صمود از این عالم فانی
بچه وسائلی رقی یابد *

جواب

۵ رقی روح انسانی بعد از قطع تعلق از حسد برائی در عالم الهی تا تصرف
فصل و موهبت ربانی و یا طلب معرفت و ادعیهٔ حیرهٔ سائر بهوس انسانی
و با سبب حیرات و مبرات عطیمه که سام او محری گردد حاصل شود *

﴿ نقای ارواح اطفال ﴾

سوئال

۱۰ اطفالی که بیش از بلوغ صمود نماید یا قبل از وعده از رحم
سقوط کند حال اسکویه اطفال چیست *

جواب

این اطفال در ظل فصل پروردگارند چون سیثائی از آنان سر برده
و با وساح عالم طبیعت آلوده نگردیده اند لهذا مظاهر فصل
گردید و لحظات عین رحمانت شامل آنها شود *

۱۵

(سز) حیات در حیات و دخول در ملکوت

سؤال از حیات اندوه و دخول در ملکوت میمائید * ملکوت
اصطلاحی طاهری آسمان گفته میشود * اما این تعبیر و لثویه است
به حقن و واقعی را ملکوت موقع حسامی نسبت مقدس است
۲۰ از رمان و مکان * جهاب روحانی اسب و عالم رحمانی و مرکز سلطنت
ردائی است مجرد از جسم و حسامیت و پاک و مقدس از او هام عالم
۲۲ انسانی چه که محصوریت در مکان از حصائص احسانست به ارواح

(سو) **بَعْدَ ارْجَعِ أَحْسَدَ عِلْمِهِ** نفس ناطقه بجهت پیام دارد

سؤال

بعد از رجوع احساد و خلاصی ارواح نفس ناطقه بجهت پیام دارد و من
کسم نفوس مؤیده بموصاف روح القدس بوجود حققی و حیات
۵ اندی پیام دارند * نفس ناطقه یعنی ارواح محصنه بجهت پیام دارند *

جواب

بعضی را گمان چسبید که حسد جوهر است و قائم بالذات است و روح
عرص و قائم بجوهر بدن و حال آنکه نفس ناطقه جوهر است و حسد
قائم بان * اگر عرص یعنی جسم متلاشی شود جوهر روح بانی * و نادان
۱۰ آنکه نفس ناطقه یعنی روح انسانی پیام حلال بان حسد ندارد * نمی
در این حسد داخل نه زیرا حلال و دحلول از حصائص احسام است
و نفس ناطقه مجرد از آن * از اصل داخل در این حسد روده نالند
از حروح محباح بمقری باشد بلکه روح محسد بملق داشته مثل نعلی
این سراج در آئینه حو آئینه صافی و کامل نور سراج در آن پدیدار
۱۵ و چون آئینه عمار برداشت یا آنکه شکست نور محی ماند از اصل
نفس ناطقه * یعنی روح انسانی در این حسد حلال نموده بود و بان
حسد قائم نبود تا بعد از تحلیل این ترکیب حسد محباح بجوهری
گردد که قائم بان باشد بلکه نفس ناطقه جوهر است و حسد قائم بان
شخصیت نفس ناطقه از اصل است بواسطه این حسد حاصل نماید مسمی
۲۰ ایست این تعصبات و تشخصات نفس ناطقه در این عالم فوت نالند و بری
کند و راب کمال حاصل نماید یا آنکه در اسفل درکات جهل ماند
و از مشاهده آیات الله محجوب و محروم گردد *

﴿در مبدأ و معاد و قوی و حالات و کمالات مختلفه انسان﴾ ۱۶۹

طور عالم ملکوت مقدس است از هر حبری که بچشم دیده شود و باحواس سائره مثل سمع وشم و دوی ولس احساس گردد * پس عقل که در انسان است و مسلم الوجود است آیا در کفای انسانست * اگر در وجود انسان نفس انانی بچشم و گوش و سائر حواس حبری بیانی ه و حال آنکه موجود است * پس عقل مکان ندارد اما تعلق بدماغ دارد ملکوت هم حین است و همچنین محبت بر مکان ندارد اما تعلق بقلب دارد * همچنین ملکوت مکان ندارد اما تعلق بانسان دارد * اما داخل شدن در ملکوت محبة الله است باقطع است تقدیس و تریه است بعدی و صفات و استقامت و وفات محامضانیست * پس باین ۱۰ باب واضح گشت که انسان باقیست و حی اندیست لکن آمهائی که مؤمن بالله اند و محبة الله و ایتقان دارند حیانشان طبعه است * یعنی اندیه گمه میشود * اما آن نموسی که محبت از حق هستند و اوجود ایسکه حیات دارند اما حیانشان طعمانی است و دست بحیات مؤمنین عدم است مثلاً چشم رنده است و باطن بر رنده است اما حیات باطن نیست ۱۵ محبات چشم عدم است * پس سنگ و خود دارد و انسان بر وجود دارد * اما سنگ بالنسبه بوجود انسان عدم است و خود ندارد و را انسان چون وفات باطن و این جسم متلاشی و معدوم گشت ماسد سنگ و حاک حماد شود * پس مشهود شد که وجود حمادی هر چند وجود است ولی بالنسبه بوجود انسانی عدم است * همچنین نموس ۲۰ محبته از حق هر چند در این عالم و عالم بعد از موت وجود دارد اما بالنسبه بوجود قدسی انباء ملکوت الهی معدومند و مفقود *

(س) سَوَالُ الْقَضَاءِ (سَوَال)

فصا که در کتب الهیه مذکور آیا امر محتوم است و اگر امر

محموم است احتراز را چه ثمر و فائده مشهود و معلوم *

و مکان و زمان محیط بر تن است نه عقل و جان * ملاحظه نمائید که
 جسم انسان در موضع صغیری مکان دارد و ممکن در دو وجه رس
 نماید و احاطه بیش از این ندارد ولی روح و عقل انسان در جمیع ممالک
 و اقالیم بلکه در این فضاى نامتناهی آسمان سیر نماید و احاطه بر جمیع
 ۵ کون دارد و در طبقات علیا و بعدنی منتهی کشفیات اجرا کند * این
 از این جهت است که روح مکان ندارد بلکه لامکانست و رمن و آسمان
 نسبت روح یکسانست زیرا که اشکافات در هر دو نماید * ولی این جسم
 محصور در مکان و بیخیز از دون آن * و اما حیات دو حیاست، حیات
 جسم و حیات روح اما حیات جسم عبارت از حیات جسمانی است اما
 ۱۰ حیات روح عبارت از هستی ملکوتیست و هستی ملکوتی استغناست
 از روح الهی است و رنده شدن از نعمه روح القدس * و حیات جسمانی
 هر چند و خودی دارد ولی در برد مقدسین روحانی عدم صرف است
 و موت محض * مثلا انسان موجود است و این سنگ نه موجود
 اما وجود انسانی کما و وجود این سنگ کما * هر چند سنگ و خود
 ۱۵ دارد اما نسبت بوجود انسان معدوم است از حیات اندیه * مقصد
 استغناست از فیض روح القدس است مثل استغناست گل از فصل و نسیم
 و نعمه و نهار * ملاحظه کنید که این گل اول حیات داشته است اما
 حیات حمادی لکن از فصول موسم ربیع و فیضان از بهاری و حرار
 آفتاب و نورانی حیات دیگر یافته است و در بهار طراوت و لطافت
 ۲۰ و معطر است * حیات اول این گل نالیده حیات ثابیه نمائست * مقصد
 اینست که حیات ملکوت حیات روح است و حیات اندیست و مبره
 از زمان و مکانست مثل روح انسان که مکان ندارد زیرا در وجود
 انسانی اگر شخص کی مکان و موقعی مخصوص از برای روح پندار کی
 چه که اندا روح مکان ندارد و مجرد است * اما تعلق با جسم دارد
 ۲۵ مثل تعلق این آفتاب با این آئینه مکانی ندارد اما با آئینه تعلق دارد * همین

اسنساط عمودید مطابق واقع بود و را احکام آن طوائف منحین سابق
 صری ار او هام بود و موحد آن کاهنان مصریان و آسوریان و کلدانیان
 بلکه او هام هندوستان و حرافات یونان و رومان و سائر سارم پرستان
 بود * اما مقصد من ایست که این جهان غیر مساهی مثل هیکل
 ۵ انسانست جمع احرا یکدیگر مرتبط در نهایت اتقان متسلسل * یعنی
 اعضا و ارکان و احراء هیکل انسان چگونه یکدیگر ممتزج و معاوان
 و معاصد و اریکدیگر متأثر بهمچنین احرای ان کون نامساهی
 مانند هیکل انسانی اعضا و احرایش یکدیگر مرتبط و اریکدیگر معی
 و حسباً متأثر * مثلاً چشم مشاهده نماید جمع جسم متأثر گردد سمع
 ۱۰ اسماع کند جمیع ارکان ناهرار آید و در این مسأله شبهه نیست و را
 عالم وجود بر مانند شخص حی است * پس از این ارتباط که در میان
 احرای کائناتست تأثیر و تأثر از لوازم آن چه جسمانی چه معنوی
 از برای موسی که انکار تأثیرات معنویه در جسمانیات نماید این
 مثل محصور را ذکر میکسم و آن انست که اصوات و الحان بدیده
 ۱۵ و آهنگ و آوارهای خوش عرصی است که بر هوا عارض میشود و را
 صوب یعنی عمارت از بموجات هوائی است و از بموج هوا اصوات
 صماج گوس متأثر شود اسماع حاصل گردد * حال ملاحظه کنید که
 بموجات هوا که عرصی از اعراض است و هیچ شمرده سود روح
 اسارا محذب و وله آرد و نبات درجه تأثیر بمحشد گریان کند حدان
 ۲۰ کند شاند بدرجه آید که بمحاطره اندارد * پس ملاحظه کنید چه
 مناسبی من روح انسان و بموج هواست که اهترار هوا سبب سود
 اسارا از حالی محالی اندارد و یکی منقلب نماید بلکه صبر و فرار
 از برای او بگدارد * ملاحظه کنید که چقدر این قصه عجیب است
 و را از حواسنده حیرت حروح بیاند و در مستمع دحول نماید و اوجود
 ۲۵ این تأثیرات عظیمه روحانیه حاصل شود * پس این ارتباط عظیم

حواب

فصا دو قسم است یکی محتوم است و دیگری مشروط که معلق گفته میشود فصای محوم آنست که تعبیر و تبدیلی ندارد و مشروط آنست که ممکن الوقوع است * مثلاً فصای محتوم در این چراغ آنست که روعن اسورد و تمام گردد * پس حاه و شی آن ختم است تعبیر و تبدیلی ممکن نیست چه که فصای محتوم است * همین قسم در شکل انسانی فوه حلق سده که چون آن فوه رائل گردد و منتهی شود البته مصلحتی گردد مثل این روعن در این چراغ حون اسورد و منتهی شود چراغ نقیماً خاموش شود * و اما فصای مشروط اینست که همور روعن نافست ولی باد شدید ورد و چراغ را خاموش کند * این فصاء مشروط است احتیاط و محافظه و احتیاط از این مشر و مفسد است اما فصاء محتوم که اتمام روعن چراغ است تعبیر و تبدیل و تأخیر ندارد و وقوع است و چراغ البته خاموش گردد *

(سط) تأثیر نجومی در (سؤال)

۱۵ آنرا این محوم آسمان را در نفوس انسانی تأثیرات معنویه هست ماه *

حواب

بعضی از کواکب آسمان را بر کره ارض و کائنات ارضیه تأثیر جسمانی واضح و مشهود احتیاج ندان نیست * ملاحظه نمائید که آفتاب نمون و عنایت حق تربیت کره ارض و جمیع کائنات ارضیه میباشد * و اگر ۲ صبا و حرارت آفتاب بود کائنات ارضیه نکلی معدوم * اما تأثیرات معنویه هر چند این کواکب را تأثیرات معنویه در عالم انسانی بطور عجیب آید ولی چون در این مسأله تدفیق نمائی چندان تعجب نفرمائی ۲۳ ولیکن مقصد این نیست که محض سابق احکامی که از حرکات محوم

﴿در مبدأ و معاد وقوی و حالات و کمالات محلهٔ انسان﴾ ۱۷۳

و محصور است مثل خواب و ممات و عیوض امراض و انحطاط قوی
و ضرر و ریان این امور در تحت ارادهٔ انسان نیست و مسؤول از آن
به ررا محصور بر آید اما در اعمال خیره و افعال شره محیر است
و احسار خویش از نکات آن نماید * مثلاً اگر خواهد بد کرد خدا
۵ مشغول گردد و اگر خواهد بیاد عیبر مألوف سود نمک است که از نار
محله الله شمع برافروزد و میسر است که محبت عالم گردد و یا معص
بی آدم شود و یا محبت دنیا پردازد و یا عادل سود و یا ظالم گردد * این
اعمال و افعال در تحت تصرف خود انسانست لهذا مسؤول از آن * اما
مسألهٔ دیگر در مناسبت و آن اینکه بشر عر صرف است و هر تحت
۱۰ توانائی و قدرت مخصوص حضرت پروردگار است و علو و دلو سه
مشیب و ارادهٔ حساب کنیا چنانکه در انحلی مدکور که خداوند
ماند کوره گر فدحی عریر بسارد و طری دلیل صعت نماد * حال
از بق دلیل حق ندارد که اعتراض بر کوره گر نماید که حرام را حرام
عریر بساحتی که از دست بدست میگردد * مقصود از این عبار
۱۵ این است که مقامات نفوس محله است آنکه در مقام ادنی از وجود
ماند جاد حق ندارد که اعتراض نماید خداوند را حرام کمالات دانی
بدادی * و همچنین بسا حق اعتراض به که حرام را کمالات عالم
حیوان عیروم بساحتی * و همچنین حیوان را سراوار به که از فعدان
کمالات انسانی شکایت نماید بلکه جمیع این اشیا در رستهٔ خود کاماند
۲۰ و اند محری کمالات در رستهٔ خویش نماد مادون را چنانچه گذشت
حق و صلاحیت مقام و کمالات ما فوق به بلکه ناید در رستهٔ خویش
رئی نماد * و همچنین سکون و حرک انسان موقوف نتابد حضرت
ردان است اگر مدد برسد به رحیر مقدر به بر شر توانا بلکه چون
مدد و خود از رب خود رسد توانائی بر حیر و شر هر دو دارد * اما
۲۵ اگر مدد منقطع گردد نکلی عاخر نماد * ایست که در کتب مقدسه

کائنات را لابد از تأثیرات و تأثرات معنویه است چنانکه ذکر شده چگونه این اعصاب و احرای انسان متأثر و مؤثر در یکدیگرند * مثلاً چشم نظر کند قلب متأثر شود گوش اسماع کند روح متأثر شود قلب فارغ شود فکر گشایش یابد و از برای جمیع اعصاب انسان حالت ۵ حوس حاصل آید * این چه ارتباطی است این چه مناسباتیست * و چون در اعصاب حسانی انسان که کائی از کائنات حریجه است این ارتباط و این تأثیر و تأثرات معنویه است البته بین این کائنات کلیه با مساهمه در ارتباط حسانی و معنوی هر دو موجود * و هر چند قواعد موجوده و قیود حاصره کشف این روابط سوان عود ولی وجود روابط درین ۱۰ کائنات کلیه واضح و مسلم است * خلاصه کلام آنست که این کائنات چه کلی و چه جزئی بحکمت نالعه الهیه مرتبط یکدیگر است و مؤثر و متأثر از یکدیگر * و اگر چنین بود در نظام عمومی و ترتبات کلی وجود احلال و فتور حاصل میشد * چون این کائنات در بهاب اتفاق مرتبط یکدیگر است لهذا منتظم و مرتب و مکملست

۱۵ این مطلب شایان تحقیق است *

(ع) مَسْأَلَةٌ رَابِعِيَّةٌ (سؤال)

انسان آقا در جمیع اعمال خودش فاعل مختار است یا محبور فی احصاء *

جواب

این مسأله از ایهات مسائل الهیه است و بسیار عامص است ان شاء الله ۲۰ روری دیگر از بدایت مباشرت تا هار بیان این مسأله مفصل پردازم حال محصر چند کلمه بیان میگردد * و آن آنست که اموری در محب احیاء انسان است مثل عدل و انصاف و ظلم و اعتساف مختصراً اعمال حیره و افعال شره * این واضح و مشهود است که اراده انسان در این ۲۴ اعمال مدخلی عظم دارد * و اما اموریست که انسان بر آن محمول

ماند مانند نادیر صائنه و آراء سدیدیه و اکشافات فییه و اختراع صنایع
 حدیده و نوع دیگر از بصورات آن افکار فاسده و حلال نهوده است
 که اندا نیجه و عمری از آن حاصل اشود و حقیقت ندارد بلکه مانند
 امواج بحر اوهام موج میرند * و چون حوای نهوده میگرد
 ۵ همچین کشفیات روحانیه در دو قسم است * یک قسم رؤیای انداس
 و اکشافات روحانیهٔ اصمیا * و رؤیای انسا حواب بیست بلکه
 اکشافات روحانیت * و این حقیقت دارد میفرماید که شخصی را
 در چنین صورنی دیدم و چنین گفتم و حنا حواب داد * این رؤیا
 در عالم بیداری است نه حواب بلکه اکشافات روحانیت که بعنوان
 ۱۰ رؤیا مفرماید * و قسم دیگر از کشفیات روحانیه اوهام صرف است
 ولی این اوهام چنان محسوس نماید که بسیاری ساده دلان گمانند که
 محسوس دارد * و دلیل واضح بر این اینست که از این تسخیر ارواح
 اندا بدیهه و عمری حاصل نشود بلکه مجرد حکایت و روایت است
 بدانکه حقیقت انسانییه محیط بر حقایق انسانییه و کشف حقائق
 ۱۵ و حواص و اسرار اشیا را می نماید * ملاحظه کن این صنایع و بدائع
 و علوم و معارف را حقیقت انسانییه کشف کرده * یک وقتی جمع این
 فنون و علوم و بدائع و صنایع سر مکنون و مکنون بود بعد بتدریج
 حقیقت انسانییه این را کشف کرده از حیرت عیب بحر شهود آورده
 پس ثابت شد که حقیقت انسانییه محض بر اساس برادر اروپاست
 ۲۰ اکشافات امریکا نماید در رمن است کشفیات در آسمان کند کاسف
 اسرار انشیاست و وافی بر حقائق موجودات * این کشفیات واقع
 که مطابق حقیقت است مانند رؤیاست که آن ادراک روحانی است
 و الهام رحمانی و الفت ارواح انسانی چنانکه میگوید چنین دیدم و چنین
 گفتم و چنین شنیدم * پس معلوم شد که روح را ادراکات عظمه
 ۲۵ بدون وسائط حواس حمسه مثل چشم و گوش است و ادراکات روحانیه

دگر تأنید و توفیق الهیست * مثل این مقام مثل کشتی اسب کشتی را
 محرك قوه ناد و قوه محاراسب و اگر این قوت منقطع اندک حرکت
 سواند باوجود این سکان کشتی بهر طرف متماثل قوه محارکشتی را آن
 سمت راند * اگر ممایل شرق شرق رود و اگر متماثل غرب غرب
 رود * این حرکت از کشتی نه بلکه از باد و محار است * و همچنین جمع
 حرکات و سکات انسان مستند از مدد رحمان و لکن احیاء هر
 و شر راجع باسان * و همچنین پادشاه شخصی را حاکم این شهر نمود
 و قوه تصرف بخشید و طریق عدل و ظلم بموجب قانون نمود * حال
 این حاکم اگر ظلم نماید هر چند نقوب و بنود پادشاه میباشد ولی پادشاه
 ۱۰ از ظلم پیرا راست و اگر عدل نماید پیر بنود پادشاه نماید و پادشاه
 از عدل راضی و حورسند است * مقصود آنست که احصاء هر
 و شر راجع باسان * و در هر صورت موقوف بمدد و خودی از پروردگار
 سلطنت الهی عظم است و کل درید قدرت اسیر شده بازاده خود
 توانائی بر امری ندارد پروردگار مقدر و توانا است و مدد بخش
 ۱۵ جمع کائنات * این مسأله توصیح شد و مشروح گشت والسلام

(ع) الهام کشفیه و روحانی (سؤال)

بعضی بر آنند که کشفیات روحانیه دارند * یعنی با ارواح

مکالمه مینمایند این چه قسم است *

جواب

۲۰ اکشافات روحانیه بر دو قسم است يك نوع اوهام اسب که مصطلح
 افوام سائره است * و نوع دیگر که مانند رؤیاست و آن حقیقت دارد
 بطیر رؤیای اشعیا و رؤیای ارمیا و رؤیای یوحناست که حقیقت دارد
 ملاحظه نمائید که قوه مفکره اسارا دو نوع تصور اسب يك نوع
 ۲۴ تصور صحیح است چون مصمم نتصمم گردد آن بصور در خارج محقق

* (در مبدأ و معاد و قوی و حالات و کمالات مختلفه انسان) * ۱۷۷

روحانیات * اما دو قسم مادی یکی ایست که بین نشر حواه و محب حواه
مرض فی الحقیقه هر دو سرایت دارد * اما سرایت مرض شدید
و سریع است ولی سرایت صحت نهایت ضعیف و اگر دو جسم تماس
۳۳ کند لابد بر این است که اجزاء میکروب از یکی بدنگری انتقال
دهد و همین طور که مرض از جسمی بمحمد دیگر انتقال و سرایت
سریع و شدید نماید شاید صحت شدیدۀ شخص صحیح در سبب
ضعیف مرض بسیار ضعیف مرض گردد * مقصد ایست که سرایت
مرض شدید و سریع التأثير است * اما سرایت صحت بسیار لطیف
و قلیل التأثير لهذا در مرضهای حلی ضعیف حرئی تأثیری دارد * یعنی
۱۰ فوہ شدیده آن جسم صحیح و ضعیف قلیل جسم علیل علیه کند
و صحت حاصل شود * این يك قسم است * اما قسم دیگر فوہ
معاطلس است میشود که فوہ معاطلس از جسمی تأثیر در جسم دیگر
کند و سبب شما نشود * و این هم تأثیرش ضعیف است لهذا میشود که
شخصی دستی روی سر کسی نگذارد و آنکه روی دل مریدی شاند
۱۵ شخص مریم فائده حاصل نماید چرا که تأثیر معاطلس و تأثرات
بسانی مرض سبب شود و مرض رائل گردد * این تأثیر در سبب
ضعیف و ضعیف است * اما دو قسم دیگر که روحانیت * یعنی
واسطه شما فوہ روحانیت ایست که شخصی صحیحی شخص
مریضی را بنامه بوجه کند و شخص مریض هم در نهایت فوہ در انتظار
۲۰ شما باشد که از قوہ روحانیه آن شخص صحیح از برای من صحت
حاصل خواهد شد و اعتقاد تام داشته باشد تقسمی که میانه آن شخص
صحیح و ممانه شخص مریض فلان يك ارتباط تام پیدا گردد و آن
شخص صحیح تمام همت را در شفای مرض نگذارد شخص مرض در
من محصول شما داشته باشد * از تأثیر و تأثرات بسانی در عصب
۲۵ هجانی حاصل شود و آن تأثیر و هیجان عصب سبب گردد و مرض شما

و مکاشفات وحدانیه اتحادی مقدس از وهم و فاس و الفی مبره از رمان
 و مکان در میان روحانیان هست * مثلاً در الحیل مذکور که در حل
 طابور موسی و ایلیا رد مسیح آمدید * و این واضح است که ان الف
 حسائی سود یک کیفیت روحانیه است که تعبیر علامت شده است
 ۵ و نوع دیگر از مکالمات و احصار ارواح و محاربات اوهام است و محس
 خیالست و لکن چنین نظر می آید که حقیقت دارد عقل و فکر
 انسان گاهی اکتشاف حقائق نماید و از آن فکر و اکتشاف آثار
 و نتائج حاصل گردد * این فکر اساس دارد ولی بسیار امور محاط
 انسان آید که مثل امواج بحر اوهام است ثمری ندارد و بسجۀ بر آن
 ۱۰ ترب بیاند * و همچنین در عالم خواب رؤیائی بیند که تعبیه ظاهر میشود
 وقتی خوابی بیند که اندآ ثمری ندارد * مقصود اینست که این حالی که
 میگوئیم محاربات ارواح یا محاطات ارواح یک قسم از آن اوهام
 محس است * و قسم دیگر که عبارت از رؤیاهای مذکور در کتاب
 مقدس مثل رؤیای یوحنا و اشعیاست و مثل ملاقات مسیح با موسی
 ۱۵ و ایلیا حقیقت دارد و آثار محس در عقول و افکار حاصل گردد
 و اتحادات عظیمه در قلوب پدید شود *

(عَب) تِلْكَ نِصْفُ رُوحَانِيَا (سؤال)

نصیبها توسط روحانی یعنی بدون دوا مرصهارا
 سفا دهد این چگونه است *

حواب

۲۰

تفصیل این کیفیت از پیش بیان شد * اگر درست ملاحظه شده اند
 تکرار کنم که درست ملاحظه شوید * بدانکه معالجه و شفا بدون دوا
 ۲۳ بر چهار قسم است دو قسم را سبب مادی است و دو قسم دیگر را سبب

(ع) معالجہ بواسطہ غذا

در مسأله طب و علاج روحانی ذکر شد که نقوای معبوه معالجه امراض میشود حال ار معالجه ماده صحت داریم * طب همور در درجه طمولیت است محد بلوغ رسیده و خون محد بلوغ رسد ه معالجه ناشیائی شود که مشام و مذاق انسان کره ار آن ندارد * یعنی باعده و بهوا که و نباتائی که لطیف المذاق و طعمه الرائحه هستند را مدخل امراض * یعنی سبب دخول امراض در جسم انسان با مواد حمایتیه است و یا با اثر و هیجان عصبی * اما مواد حمایتیه که سبب اصلی امراض است نیست که جسم انسان مرکب است از عناصر متعدده ۱۰ ولی عمران اعتدال مخصوصی با آن اعتدال مایست انسان مصون ار امراض است * و چون در مواردی که مدار اعتدال مزاج است حلی عارض شود مزاج مختل میشود امراض مستولی گردد * مثلاً در يك حرثی ار احرار مرکه جسم انسان بافص حاصل شود و حره دیگر براند حوید میزان اعتدال هم خورد * پس مرض عارض شود ۱۵ مثلاً يك حره باید که حرار درم باشد يك حره دیگر باید که سح درم باشد با اعتدال حاصل شود آن حره حرار درمی تزلزل کند همصد درم شود و حره سح درمی تراید پیدا کند با آنکه میزان اعتدال بر هم خورد * پس مرض عارض شود و چون بواسطه ادویه و معالجات اعتدال پیدا کند مرض منفع شود * مثلاً حره شکری ۲۰ براند نماید صحت مختل شود و چون ار عداهای شیرین و شوی حکم منع کند حره شکری بافص پیدا کند اعتدال حاصل شود مرض منفع گردد * حال تعدیل این احرار که در جسم انسان با دو اسباب حاصل شود یا سبب ادویه یا سبب اعده و خون مزاج اعتدال ۲۵ پیدا کرد مرض منفع شود و بر اجمع عناصر مرکه که در انسان

ماند * مثلش این است که شخص مرصی را چبری مهیت آمال و آرزو
 باشد لعمه نشارت حصول آرا ناو بدهید شاید در عصبت هیجان
 حاصل شود و آرا آن هیجان مرص نکلی رفع گردد * و همچنین حور
 آرا و وحشتی حاة رح دهد شاید در عصبت شخص صبح ه جان
 ۵ حاصل گردد * و آرا آن فوراً مرص حاصل شود * و سب آن مرص شیء
 مادی روده را حبری محوره حبری ناو رسیده بلکه محرده جان
 عصبت مورب آن مرص شده * حال همین قسم از حصول مسهای آرزو
 لعمه حان سرور پیدا کند که هیجان در عصبت پیدا شود و آرا آن
 هیجان صحت حاصل گردد * خلاصه از ارتباط نام کامل در میان
 ۱۰ شخص طیب روحانی و شخص مرص تقسمی که آن شخص طیب
 توحه نام نماید و شخص مرص در جمیع توحه حویشرا حصر در شخص
 طیب روحانی کند و مسطر حصول صحت گردد * همین ارتباط سبب
 هیجان عصبت شود و آرا هیجان عصبت صحت پیدا گردد اما آنها
 همه یک درجه تأثیر دارد نه دائماً * مثلاً اگر کسی عمرص بسیار
 ۱۵ شدید میلی گردد و نا رجمی بردارد باین وسائط نه مرص رائل
 گردد و نه رحم رجم یابد و السام حوند * یعنی این وسایط در مرصهای
 سدید حکمی ندارد مگر بیه معاوب کند چرا بیه فونه حبل و فها
 مرص را دفع کند این قسم سم بود * اما قسم چهارم آنست که نفوء
 روح القدس شفا حاصل گردد و آن نه مشروط تماس است و نه مشروط
 ۲۰ بنظر حتی و نه مشروط محصور هیچ شرطی مشروط نیست خواه
 مرص ضعیف باشد و خواه قوی خواه تماس جسمین حاصل
 گردد خواه بکردد خواه در بین مرص و طیب
 ارتباط حاصل شود خواه نشود خواه مرص
 حاضر باشد خواه غائب آن نفوء
 روح القدس است *

فینجیه مانی موانع مختلفه

گفتگو بر راهار

(عد) فی الجمله وجود نیست

بان حصص ان مسأله بسیار مشکل است * بدانکه کائنات بر دو قسم است
 ۵ حسانی و روحانی محسوس و معقول * یعنی يك قسم از کائنات محسوس
 هستند و قسم دیگر محسوس نیستند بلکه معقول هستند محسوس
 آنست که محواس حسه طاهره ادراک شود مثل ان کائنات خارجه که
 چشم می بیند ان را محسوس گنجه میشود * و معقول آنست که وجود
 خارج ندارد عقل آنرا ادراک نمکند * مثلاً خود نقل معقول است
 ۱۰ وجود خارجی ندارد و جمیع اخلاق و صفات انسانی وجود عقلی دارند
 به حسی * یعنی صفات حقیقی است معقول به محسوس * ناری حقائق
 معقوله مثل صفات و کمالات ممدوحه انسان جمیع حیر محض است
 ۱ و وجود است و شر عدم آنهاست مثل چهل عدم علمت صلاب عدم
 هذاب است بسیار عدم ذکر است بلاهت عدم دراب است * اینها
 ۱۵ اعدام است به اینست که وجود دارند * و اما حقائق محسوسه آن بر
 حیر محض است و شر اعدام است * یعنی کوری عدم نصر است کوری
 عدم سمع است فقر عدم عباس مرض عدم صحت است موب عدم
 حناست ضعف عدم فوت است * و لکن شبهه محاطر میآید و آن
 ۱۹ اینکه عقرب و مار را سم است این حیر است یا شراست و ان اسم

- در نباتات بر موحود لهذا چون حرئی از اجزاء مرکهٔ جسم انسان
نافص یابد اطعمهٔ ساول کند که در آن آن حرء نافص رناده باشد * پس
اعتدال پیدا کند و شفا حاصل شود مادام که مقصد تعدیل اجزای
این بدوا ممکن و بعدا ممکن * امراض که بر انسان عارض میشود اکثرش
۵ بر حیوان بر عارض شود * اما حیوان بدوا معالجه نکند * طب
حیوان در کوه و بیابان قوهٔ دائقه و قوهٔ شامه است * این نباتانی که
در بیابان روئیده حیوان مریض استشمام کند هر يك در مداخل
و در شامه اش شیرین و خوشبوی آید آرا خورد و شفا یابد و سبب
شفایش ایست * مثلاً چون حرء شکری در مراحش نافص یافته اشها
۱۰ شیرینی پیدا نماید لهذا نبات شیرین طعم ساول نماید را طبع آرا
سوق کند و دلالت نماید بر رویش و از چشیدنش خوشش آید آرا
خورد حرء شکری را دید پیدا کند و صحت حاصل شود * پس معلوم شد
که میشود باطعمه و اعده و قوا که معالجه کرد ولی چون طب الی الآن
نافص است لهذا درست پی برده اند * و چون طب بدرجهٔ
۱۵ کمال رسد باطعمه و اعده و قوا که و نباتات طبعه
الرائحه و میاه محصلهٔ نازده و حاره
و در حالتش معالجه خواهد شد * این
بیان مختصر است از ساء الله
وقت دیگر مناسبی
۲۰ مهصل بیان
۲۱ خواهد گشت



(عو) ذِكْرُ عَدْلِ حَقِّهِ

بدانکه عدل اعطای کل دی حق حقه است * مثلا شخصی احیر که
 از صبح تا سام کار کرده عدل اقتضای آن کند که احرت او داده شود
 فصل آنست که کاری نکرده است و رحنی بکشیده اسب ولی مورد
 ۵ عنایت سده است * مثلا شما شخصی فقیر را بدون آنکه رحنی اکشد
 عطیه و صدقه دهید و حال آنکه او محبت شما کاری نکرده اسب که
 اسبهای داسه باشد این فصل اسب * مثلا حضرت مسیح در حق
 ماناس طلب معرفت کرد ایبرا فصل گویند * واما مسأله حسن و فصح
 اسب معقول است یا مشروع است * بعضها بر آنست که مشروع اسب
 ۱۰ مثل یهود آنرا اعتقاد چنانست که جمیع احکام توراب تعدیس
 مشروع است به معقول * مثلا میگویند که از جمله احکام توراب اینست
 که جمع گوسفند ناروعن حایر به ررا طرف اسب و درلسان عبرانی
 طرف با پاک و کشر پاک است این امر را گویند مشروع اسب به معقول
 اما الهیون بر آنست که حسن و فصح اشیا معقول است و مشروع بناء
 ۱۵ علیه مجموعیت فعل و سرفت و حیات و کذب و بفاق و ظلم معقولست
 هر عقلی ایبرا ادراک میکند که فعل سرفت حیات کذب و بفاق ظلم کل
 فصح و مدموم است زیرا اگر یک جاری ناسانی رواداری فریاد کند
 و ناله و فغان نماید * پس معلوم اسب که میبهد فعل عقلا فصح
 و مدموم اسب و چون ارتکاب نماید مؤاخذ است حواه صیت سوب
 ۲۰ ناو رسد حواه رسد چونکه عقل مدمومش را ادراک کند * این
 نهوس چون ارتکاب این اعمال فبیحه کند لابد مؤاخذند * اما اوامر
 سوب اگر محاتی رسد و مطابق تعلیمات الهیه حرکت نکند * مثلا
 مسیح فرموده که حمارا نوا مقابلی نماید * این امر اگر آن شخص
 ۲۴ رسیده اگر بمقتضای طبیعت حرکت کند * یعنی اگر کسی ناو ادیت

و خود دست بلی عقرب شر است اما نالسنه عا * مار شر است اما نالسنه
 عا * اما نالسنه بخودش شر بیست بلکه آن سم سلاح اوست که آن بس
 محافظه خویش میباید * اما خون عنصر آن سم با عنصر ما مطاب
 نمی آید یعنی در ما بین عنصر ما و عنصر او صدمت است لهذا شر است
 ۵ و نالسنه مهم شر بد ولی فی الحقیقه حیرد * خلاصه کلام آنکه ممکن
 يك شیئی نالسنه نشئی دیگر شر است اما در حد دانش شر نیست
 بس ثابت سده که در وجود شر بیست آنچه خدا خلق کرده حیر حل
 کرده این شر راجع باعدام است * مثلاً این موت عدم حیات است امداد
 حیات که نالسان برسد مویس طلعت عدم نور است وقتی که نور بس
 ۱۰ طلعت است نور امر و خودیست لکن طلعت ار و خودی بیست بلکه
 عدمیست عا امر و خودی است اما فقر امر عدمیست * پس معلوم شد
 که جمیع شرور راجع باعدام است حیر امر و خودی است شر امر عدمی

(عَدَا) "عَدَا رَدُ قِسْمَتِ"

بدانکه عدا ر دو قسم است عدا لطیف و عدا علیط * مثلاً
 ۱۵ نفس چهل عدا است ولی عدا لطیف است و نفس علف ار حق
 عدا است نفس کذب عدا است ظلم عدا است حیات عدا است
 جمیع نمایض عدا است * مهائش اینست که عدا لطیف است
 اله انسانی که شعور داشته باشد رد او قتل مهتر از خطاست
 و لسان رنده مهتر از کذب و افتراست * و نوع دیگر
 ۲۰ ار عدا عدا علیط است که محارات است
 حس است صرب است طرد است بی است
 اما در رد اهل الله احتجاب
 ار حق اعظم ار جمیع
 این عداهاست *

این اگر محرمین نکلی معاف ناشدند نظم عالم مهم حورود لهذا فصاص
 از لوازم ضروریه هیأت اجتماعیه است ولی شخص مظلوم بمعذی علیه
 حق انتقام ندارد بلکه عفو و سماح لازم * و این سراوار عالم اسان اسب
 اما هیأت اجتماعیه باید ظالم و فابل و صابر را فصاص نماید با ردع
 ۵ و منع حاصل گردد که دیگران محاسن محرم نشود * ولی اصل اینست
 که ناند بموس را چنان تربیت نمود که حرم واقع نگردد و را میتوان
 جمعی را چنان تربیت نمود که از ارتکاب حرام چنان احتیاط و استعجاب
 نماید که در برداشتن نفس حرم اعظم عقوبت و مهات عذاب و فصاص
 باشد لهذا حرمی واقع نگردد تا فصاص جاری شود * و ناند چیری
 ۱۰ نگوئیم که احراش در عالم امکان ممکن است بسیار بصورت و بحیالات
 طالع هست اما فابل احرا بیست ساء علیه ناند چیری نگوئیم که ممکن
 الا احرا باشد * مثلاً اگر بعضی بعضی طلعی کسد سیمی کسد تعدی کسد
 و آن شخص مقابله با مثل نماید این انتقام است و این مدموم اسب و را
 رندا اگر پسر عمرو را نکشد عمرو حق ندارد که پسر رندا را نکشد
 ۱۵ اگر نکند انتقام است این بسیار مدموم است بلکه ناند بالعکس
 مقابله کسد عمو کسد بلکه اگر ممکن شود اعانتی بمعذی نماید * این
 نوع سراوار اسانست بجهت اینکه از برای او از انتقام چه ثمری
 حاصل * هر دو عمل یکیست اگر مدموم اسب هر دو مدموم اسب
 بهاب نیست که این مقدم بود و آن مؤخر * اما هیأت اجتماعیه حق محافظه
 ۲۰ و حق مدافعه دارد زیرا هباب اجتماعیه بعضی ندارد عداوتی تقابل
 ندارد اما مجرد بجهت حفظ دیگران فابل را حسن کند با فصاص نماید
 که دیگران بمحوظ نمایند نه مقصد انتقام از اوست مقصود فصاص است
 که با فصاص هیأت اجتماعیه بمحوظ نماید والا اگر وارث مقبول
 عمو کسد و هیأت اجتماعیه عمو نماید و از دو جهت بالعکس معامله شود
 ۲۵ بموس ستمکار متصل تعدی کسد و در هر آئی فتلی واقع گردد بلکه

عوده او بر ادیت کند دیماً معدور است و را امر الهی ناو ابلاغ نشده
هر چند آن استحقاق عایت و ألطاف بر ندارد لکن خدا بمصل
معامله میکند و عفو میفرماید و را انتقام عفا بر مدموم است چه که
ار انتقام ار رای منتقم ثمری حاصل نشود * مثلاً اگر کسی لشخصی
۵ صربی رند شخص مصروب اگر نانتقام بر حیرد و او بر شخص صار را
صرتی رند چه فائده ار رای او حاصل * آیا رحمت مرهم ناند و در دوش
درمان پذیرد استعمر الله * و فی الحقیقه هر دو عمل یکبیت ادب است
ولی معاویس تقدم و تأخر است لهذا شخص مصروب اگر عفو نماید
نمکه بالعکس معامله کند ممدوح است * اما هیأت اجماعه آن شخص
۱۰ صار را قصاص نمایند نه انتقام کشند * و این قصاص محبت است که
ردع و دفع حاصل گردد و مقاومت ظلم و تعدی شود تا دیگران دس
نظاوت نگشاید ولی شخص مصروب البته اگر عفو و سماح
نماید نمکه نهایت عایت را مندول دارد محبوب است *

(ع) **مُسْتَحَبُّ عَفْوِ الْعَوْنِ**

سوءال

۱۵

آیا محرم مسحق عقوبات است و یا عفو و اعماص نظر *

جواب

عقوبات حرائیه بر دو قسم است یک قسم انتقام است و یک قسم
قصاص است * اما بشر حق انتقام ندارد ولی هیأت اجماعه حق
۲۰ قصاص را ار محرم دارند * و این قصاص محبت ردع و منع است
تا شخص دیگر محاسن بر آب حرم نشود * و این قصاص مدافعه
ار حقوق بشر است نه انتقام و را انتقام تشیی صدر است که ار مغاله
۲۳ نامثل حاصل گردد و این حائر نه ریرا بشر حق انتقام ندارد تا وجود

دو شخص است که اگر شخصی بدنگری نمادی نماید متعدی علیه
 ناند عمو نماید * اما هیأت اجتماعی ناند محافظه حقوق نشریه نماید * مثلاً
 اگر کسی بر نفس من تعدی کند و ظلم و حما روا دارد و رحم بر حجر گاه
 رند انداً تعرض بنام بلکه عمو عام ولی اگر کسی نخواهد باین سید
 ۵ منشادی تعدی کند البته ردع و منع نماید * هر چند در حق ظالم عدم
 تعرض بظاهر رحمت است لکن در حق حساب منشادی ظلم است * مثلاً
 اگر الان شخص عربی متوحش وارد این محل سود و با سیف مسلول
 نخواهد تورا تعرض کند و رحم رند و میل ناند البته منع عام * و اگر
 بورا بسلم او عام این ظلم است به عدل * اما شخص من اگر ادیت نماید
 ۱۰ عموش کم بک چیر دیگر باقی ماند و آن نیست که هیأت اجتماعی همواره
 شب و روز ترتیب فواین محاراب و تهنؤ و نذارك آلات و ادواب
 قصاص بردارد رندان مهیا کند و کند و رنجیر نذارك نماید و محل بی
 و سرگون و رحر و بشقت گوناگون ترتیب دهد تا با وسائط اصحاب
 حرم را ترتیب نماید و حال آنکه این وسائط سبب نصیب اخلاق گردد
 ۱۵ و تبدیل احوال بلکه هیأت اجتماعی ناند شب و روز بکوسد و منهای
 هم را بنگارد که بموس تربیت شوند و روز و روز بقی کنند و در علوم
 و معارف توسع یابند و کسب فصائل نماید و محصل آداب کند و از
 دردیگی احتساب نماید تا حرم واقع نشود حال بالعکس هیأت اجتماعی
 همیشه در فکر آمد که فواین محاراب را محکم نماید و اسباب قصاص
 ۲۰ مهیا سازد * آلات قبل و حرح و محل حاس و بی نذارك کند و مسطر
 و فوع حرم شوند این بسیار سوء تأثیر نماید * اما اگر در تربیت عموم
 کوشد تا روز و روز معارف و علوم زیاد شود ادراکات براند نماید
 احساسات بقی کند اخلاق تعدیل شود عادات بحسین گردد * خلاصه
 در جمع مراتب کمالات ترقی حاصل گردد و فوع حرم کم شود * و این
 ۲۵ محربه شده است که بین افوام منمده حرم فلیل الوقوع است * یعنی

نموس دریده مانند گرگ اعیان الهی را محو نمایند * هیأت اجماعه
 بیت بد در قصاص ندارد عرصی ندارد نشی صدر نخواهد بلکه مقصدش
 از قصاص محافظه دیگر است که دیگری مرتکب این امر صبح شود
 پس آنکه حضرت مسیح میفرماید که اگر کسی طرف راست نورانید
 ۵ طرف چپ را بیاور این مقصد تربیت ناس بود نه مقصد انیس که
 اگر چنانچه گرگی میان گله بیفتد و نخواهد جمع آن گله گو سمدرا
 بدرد آن گرگ را اعاب کنید بلکه اگر حضرت مسیح میدیدند که
 گرگی داخل گله شده است و جمیع گله را محو خواهد نمود لاند آن
 گرگ را منع میفرمودند همچنانکه عفو از صفت رحمانیت است عدل
 ۱ در از صفت ربوبیت است * حیمة و خود و سون عدل فائم به عفو
 و نقای نشر و عدل است به عفو * مثلاً الان اگر در عموم ممالك عالم
 قانون عفو مجری شود در اندک زمانی جهان بزم خورد و بیان حیات
 انسانی برافند * مثلاً ایالات مشهور را اگر حکومت اروپا مقاومت
 نمیکرد نشر نمیکداشت بعضی از نشر گرگ جو نخواهد اگر بسند
 ۱۵ که قصاصی در میدان بیست از ناست محض سرور و فرح و سلی خاطر
 خود اسارا قتل نمایند * یکی از ستمکاران ایران محض حدیدن معلم
 حویشرا لشوخی و راح بکشت متوکل عباسی مشهور در مجلس خود
 وررا و وکلا و اسارا حاضر مسمود و یک جمعه عقرب در مجلس رها
 میکردند و حکم میکرد که کسی حرکت نماید و چون عقارب وررا را
 ۲ میگریزند فقهه مرد و میخندید * ناری فوام هیأت اجماعه
 بعدل است به عفو * پس حضرت مسیح را مقصد از عفو و سماح
 به ایست که اگر ملل سائره بر شما هجوم کسد حائمان شمارا سوراند
 اموال را غارت کسد بر اهل و عیال و اولاد تعدی نمایند و هیک ناموس
 کسد شما در مقابل آن لشکر ستمکار تسلیم شوید ما هر ظلم و تعدی
 ۲۵ مجری داریم بلکه مراد حضرت مسیح معامله حصوصی در میان

- نماید بخلاف بی نوع انسان که بهات اعتساف وعدم انصاف در میان
ملاحظه میکنی که فردی از افراد انسان کجی اندوخته و افندی را
مستعمرة حوس عوده ✽ ثروت بی پایان یافته و منافع و واردات بمانه
سل روان مها ساحه ولی صد هزار هزار بچاره گان دیگر ضعیف
ه و نابوان و محتاج يك لقمه نان ✽ مساوات و مواساتی در میان نیست لهذا
ملاحظه میکنی که اسایش و سعادت عمومی محل و راح نوع بشر
بسی مسلوب که حیات هم عیبری بی ثمر را ثروت و عزت و تجارت
و صنایع محض به موسی معدود و سائز در برابر گران مشقت و رجعت
نا محدود و از فوائد و منافع و راحت و اسایش محروم ✽ پس ناند نظام
۱۰ و قانونی تربیت داد که معدل ثروت معرط بهوس معدود گردد و باعث
سد احیای هزار میلیون از فقراء جمهور شود تا اندکی اعتدال حاصل
شود ولی مساوات نام بر ممکن به چه که مساوات نام در ثروت و عزت
و تجارت و فلاح و صیانت سب احیال و پریشانی و اعتدال معیشت
و ناکامی عمومی شود ✽ و یکی این نظام امور جمهور بهم خورد ✽ را ۴
۱۵ در مساوات غیر مشروع بر محدود واقع ✽ پس بهتر است که اعتدال
میان آید ✽ و اعتدال اینست که فواین و نظامانی وضع شود که مانع
ثروت معرط بی لوم بعضی بهوس شود و دافع احیای ضروری جمهور
گردد ✽ مثلاً اصحاب فربك صاحب کارخانه ها هر روز کبری بدست
آرندولی بچاره گان عماله بقدر کمات معیشت نومه احرت بگیرند
۲۰ این بهات اعتساف است البته انسان منصف قبول نماید ✽ پس یا ناند
نظامات و قوانینی گذاشت که گروه عماله احرت نومه از صاحب فربك
نگیرند و شرکتی در ربع و یا خمس منافع نامصای وسع فربك داشته
باشد و یا در منافع و فوائد گروه عماله ناصاحب فربك بسوع معدلی
مشترك گردند یعنی راس المال و اداره از صاحب فربك و شعل و عمل
۲۵ از گروه فعله ✽ و تا آنکه عماله بقدر معیشت معدله احرت نومه بگیرند

آهائی که مدبیت صحیحه تحصیل کرده اند * مدبیت صحیحه مدس
 الهیه است مثل مدبیت نفوسی که جامع کالات جسمانی و روحانی بوده اند
 و چون سبب حصول و وقوع احرام جهل است هر قدر علم و فصل
 ترقی نماید احرام فلت حاصل کند * در باره افریقا ملاحظه کند که
 ۵ ه چقدر قتل و افع شود نقسحی که یکدیگر را هلاک نموده گوش و حو
 یکدیگر را حورید حرا در اسویچره چین و فوعات و حشیه و افع
 می شود سبب و اصح است که ریت است فصیل است * س هیاب
 اجتماعیه باید در فکر این باشد که حرم و افع نشود نه در فکر این
 باشد که احرام را باید محارات شده نمود

و فصا صاوم محری داست *

۱۰

(ع) * مسأله اعصاب *

ار مسئله اعصاب سؤال نمودند * در این مسئله مشکلات عظیمه حاصل شده
 و میشود و مورث این مشکلات دو چیز است یکی سبب طمع و حرص
 اصحاب معامل و کارخانه ها و دیگری علو و طمع و سرکشی عمله و فاعله ها
 ۱۵ س ناند چاره هر دورا کرد * اما سبب اصلی این مشکلات فوا این
 طبعی مدبیت حاصره است را نتیجه این فوا این که نفوسی معدود
 بیش از لوم ثروت بی پایان یابد و اکثری برهنه و عریان و بی سر
 و سامان ماسد * و این مخالف عدالت و روت و انصاف و عن اعساف
 و میان رضای حضرت رحمن * و این تفاوت مختص نوع بشر است *
 ۲۰ اما در سائر کائنات یعنی جمیع حیوان تقریباً یک نوع عدالت و مساوات
 موجود * مثلاً در بین کله اعمام و دسته آهو در بیانان مساوات است
 و همچنین در بین مرغان حصن در دشت و کوهسار و نوسان * هر نوعی
 از انواع حیوان تقریباً یک قسم مساواتی حاصل چندان در معش
 ۲۴ تفاوت از یکدیگر ندارد لهذا در مهات راحتند و سعادت زندگی

داده خرای قطعی محری دارند تا امور اسطام یاند و مشکلات بر طرف
 گردد و مداخله فضا و حکومت در مشکلات حاصله بین اصحاب فریق
 و عمله مداخله مشروعه است * مانند معامله عادی بین عمله و صاحبان
 کار حرئی نیست که خصوصیت و دخلی بعموم ندارد و حکومت را
 حق مداخله نیست بر این مسئله فریق و عمله هر چند مسئله خصوصی
 نظر آید ولی از مشکلات حاصله در مابین مصرف عمومی حاصل گردد
 را امور تجارت و صنعت و فلاحت بلکه اشغال عمومی ملت کل برسط
 سکد نگر است * اگر در یکی فتوری حاصل شود مصرف بعموم رسد
 لهذا مشکلات حاصله بین عمله و صاحبان فریق سبب مصرف عمومی
 ۱۰ گردد و فضا و حکومت حق مداخله دارد و چون اختلاف مابین دو
 فریق در حقوق حرئی واقع شود ثالثی ناند که دعوا را فصل نماید و آن
 حکومت است * پس مسئله اعتصاب که سبب انحلال مملکت و گاهی
 باعث ارشادت اعتساف عمله و یا کثرت طمع صاحبان فریق است
 چگونه میشود که مهمل ماند * سخاوت الله انسان چون نفوسی را از بی
 ۱۵ نوع خویش گرسنه و برهنه و بی سروسامان بند چگونه در قصر عالی
 خود راحت و اسایش کند و کسایرا در نهایت احتیاج بند تا وجود
 این چگونه از ثروت خود ممنون و خوشود گردد * اینست که شرائع
 الهیه مقنن و مقرر که اهل ثروت محض اعاشه فقرا و دستگیری صعبا
 هر سالی مبلغی از مال خویش را ناند انفاق نمایند * و این را اساس شریعت
 ۲۰ الهیه است و بر جمیع فرض عین است * و چون در این خصوص بحسب ظاهر
 انسان از طرف حکومت محبور نیست و محکوم نه بلکه
 تصرف طمع و طیب خاطر در نهایت روح و روحان انفاق
 بر فقرا می نماید بسیار محبوب و مرغوب و شیرین است
 و مقصود از اعمال مروره که در کتب و ألواح
 الهی مذکور است * والسلام

و چون سقط یا طاحر یا ناتوان گردید بقدر کفایت حق استفاده از
واردات فریقه داشته ناسد و با آخرت نادره فی ناسد که عمله نصری
مقداری از آخرت ضاعت ناسد و اندکی از برای رورعر و ناتوان
اند و حقه کسب چون کار بر این سوال باشد نه صاحب فرس هر رور
۵ کبری اند و حقه نماید که هیچ چو حقه از برای او متمر ثمر بیست (ر را
ثروت اگر نی نهایت شود شخص صاحب ثروت در رر حمل ثقیل افند
و در عات رحمت و محبت افند و اداره دایره ثروت مهرطه لسان مشکل
سود و فوای طبعی انسان مصمحل گردد) و به عمله و فعله از مهاب
تعب و مشقت از پا افند و در نهایت عمر نشده احتیاج مسلا گردید
۱۰ س معلوم و مسلم گردید که احصای ثروت مهرطه نفوس معدوده
با احیای جمهور طلم و اعتساف است * و همچنین مساوات نام در محل
رندگانی و راحت و انتظام و اسایش نوع انسانی * پس در این صورت
اعدال از همه بهتر * و آن اینست که اهل ثروت ناند در اکسای مفاع
اعتدال را ملاحظه نمایند و مراعات فقرا و اهل احیای را مبطور دارند
۱۵ و آن اینست که عمله و فعله را اخری نومی معلوم و مقرر گردد و از مفاع
عمومیة فریق بر نصیب و بهره یابد * مختصر اینست در حقوق مشترکه
مابین صاحبان فریق و عموم عمله و فعله ناید قانونی گذاشته شود که
سبب مفاع معتدله صاحب فریق گردد و اسباب معیشت لازمۀ فعله
و تأمین استقمال ایشان شود که اگر عمله طاحر و سقط و یا خود پیر
۲۰ و ناتوان گردید و یا فوت نمود و اطفال صغیر گذاشتند از شد فر
مصمحل نگردند بلکه اندک حق معیشت از واردات نفس فرس
داشته ناسد * و همچنین ناید عمله علو و تفرّد نماید و بیش از اسبهمان
طلبند و اعتصاب نمایند و اطاعت و انقیاد کسب و آخرت فاحش نخواهند
بلکه حقوق معتدله مشترکه طرفین نقانون عدل و حقانیت رسا محس
۲۵ و مسلم شود * و هر طرف تجاوز نماید بعد المحاکمه محکوم گردید و فوه

(ف) اِقْلَامُ دَرْجَاتِ (سؤال)

قدیم و حادث چند قسم است *

جواب

بعضی از حکما و فلاسفه بر آنند که قدم بر دو قسم است * قدم دانی
 و قدم رمائی حدوث هم بر دو قسم است * حدوث دانی و حدوث رمائی
 قدم دانی و حدوثی که مسبوق بعلت به حدوث دانی و خود مسبوق
 بعلم * قدم رمائی لا اول است حدوث رمائی اول و آخر دارد زیرا
 هر سنئی از اشیاء و خودش موقوف بچهار علم است علت فاعلی و علم
 مادی و علم صوری و علت غائی * مثلا این محب صانعی دارد و آن
 ۱۰ محار است ماده دارد که خوب است و صورتی دارد که تحت است
 و علم غائی آن خلوص بر آنست * پس این تحت حادث دانی است زیرا
 مسبوق بعلم است و خودش مشروط بعلم * ابرا حادث دانی و حادث
 حسی گویند * پس این عالم کون نسبت بصانع حادث حقیقی است
 و چون جسم مسمم از روح است و قائم روح * پس جسم نالسنه
 ۱۵ روح حادث دانیست و روح مسعی از جسم و نالسنه جسم قدم
 دانست هر چند شعاع همیشه ملازم آفتاب و لکن آفتاب قدیم و شعاع
 حادث * زیرا وجود شعاع موقوف بوجود آفتاب * اما وجود آفتاب
 موقوف لشعاع به آن قائم است و این فیض * و مسأله ثانی آنکه وجود
 و عدم هر دو اصافیت اگر گفته شود که فلان شیء از عدم وجود
 ۲۰ ناف مقصود عدم محض نیست یعنی حال قدیم نالسنه محال حاضر عدم
 بود چه که عدم محض وجود بیابد زیرا استعداد وجود ندارد * انسان
 موجود است جماد بر موجود * اما وجود جماد نالسنه بوجود انسان
 ۲۲ عدم است زیرا جسم انسان چون معدوم گردد حاک و جماد شود و چون

(عط)

تَفْهِيْمٌ لِّاَنْزَالِ الْكِتَابِ فِي ظُرُوفِ نَسْطِ بَيِّنَاتٍ مَوْجُودَةٍ

(بجارت از اوهاست)

- طائفة سو فسطائيه بر آند که موحودات عارب از اوها ماب اس
هر موحود و هم محص است اندا و خود ندارد * يعنى وجود موحودات
مثل سراب و يا خود مثل صور مرئيه در آب و مرآتست که نمائش
محص اسب اندا اصل و اساسى و بحقيقى ندارد * اس رأى باطل اسب را
وجود موحودات است نوحود حق اوها ماست اما در رسته امکان
موحودات را وجود محقق است و ثبات قابل انكار نيست * مثلا وجود
حمادى است نوحود اسانى عدم است را انسان وقتى که ظاهر
معدوم گردد حسدش حماد شود ولي حماد در عالم حمادى وجود دارد
۱۰ پس واضح شد که راب است نوحود انسان معدوم است و خودش
اوها م * اما در رسته حمادى راب وجود دارد * و هم چنين وجود
موحودات نالسنه نوحود حق اوها م و عدم محص است و عارب
ارمائش است مثل صورتى که در آينه بيدا شود ولي آن صورتى که
در آئینه دیده میشود هر چند اوها م است اما اصل و حقيقت آن صور
۱۵ موهومه سحس ماكس است که صورتش در اس آئینه ظاهر شد
محصر اينست که عكس نالسنه لماكس و هم اسب * پس واضح شد که
هر چند موحودات نالسنه نوحود حق و خودى ندارند بلکه مانند
سراب و صور مرئيه در مرآند ولي در رسته خود و خود دارند اسب
که مافلان ارحق و مسكران را حضرت مسيح مرده ميگفتند و حال آنکه
۲۰ ظاهر رنده بودند * اما نالسنه ناهل ايمان مرده بودند و كور
و كور و لال بودند * اينست مقصد حضرت مسيح که
۲۲ ميعرمايد مردها را نگذار مردها دفن نمايد

و دو قسمند بعضی برآند که انسان گاهی در رجوع ناس عالم
 بصورت حیوان درآند تا محاربات سدیده بند و بعد از حمل عذاب الم
 از عالم حیوان دوباره لعالم انسان آند و این را بواسطه نامسد * و قسم
 دیگر برآند که از عالم انسان لعالم انسان رجوع کند و در رجوع ثواب
 ه و خیرای زندگی اول مشاهده نماید و این را بواسطه گویند * و هر دو
 فرقه بجهانی غیر از جهان فائل نیستند * و فرقه دیگر از اهل ناسح
 لعالم احروری فائل و ناسح را واسطهٔ تکامل سمیرند که انسان بدهات
 و انان در این جهان بدرج کسب کمالان نماید تا آنکه عمر کر کمال رسد
 یعنی بهوس ترکیب از ماده و فوسند * ماده در بذات یعنی دور اول
 ۱۰ نافص است و چون مکرر ناس عالم آند ماده برقی نماید و صفا و لطافت
 حاصل کند تا مابند آئینه سفای گردد و فوب که عبارت از روح است
 بمجموع کالاب در آن محقق یابد این است مسألهٔ اهل ناسح و بواسطه
 محصور بیان شد * اگر بمصیل پردازیم او فاب تعطیل سود هم محمل
 کفایت است و دلائل و براهین عقلیه بر این مسأله ندارند مجرد بصور
 ۱۵ و استنباط از فرائی است نه برهان فاطع ناند از معتمدان ناسح برهان
 طلبد نه فرائی و تصور و وحدان * ولی شما از من دلائل و براهین
 امتناع ناسح میخواهند لهذا بیان امتناع ناند نمود * اول برهان امتناع
 این است که ظاهر عنوان باطن است و ملک آئینهٔ ملاکوب و عالم جسمانی
 مطابق عالم روحانی * پس در عالم محسوس ملاحظه نماید که محلی تکرر
 ۲۰ ناند چه که هیچ کائی از کائنات بدگری من جمیع الوحوه مشانه و مماثل به
 آب بوحید در جمیع اسامو خود و بدید * اگر فرائی و خود مملو از دانه
 گردد دو دانه را من جمیع الوحوه مشانه و مطابق و مماثل ندون امیار
 سانی لاند فرق و تمایز در میان * چون برهان بوحید در جمیع اشیا
 موحد و وحدانیت و فردانیت حق در حقائق جمیع کائنات مشهود
 ۲۵ پس تکرر محلی واحد متمتع و محال لهذا ناسح که تکرر ظهور روح

حاکم عالم انسان آمد و آن جسم مرده رنده شود انسان موجود گردد
 هر چند حاکم یعنی حماد در مقام خود وجود دارد اما نالسنه نالسان
 عدم است * مقصد هر دو موجود است لکن هستی حاکم و حماد نالسنه
 نالسان عدم و بیستی است زیرا چون انسان معدوم شود حاکم گردد
 ۵ و حماد شود * پس عالم امکان هر چند موجود ولی نالسنه نالوجود حق
 معدوم و نابود * انسان و حاکم هر دو موجود لکن وجود حمادی کما
 و وجود انسانی کما * آن نالسنه باین عدم است همین طور و وجود حق
 نیست نالوجود حق عدم است * پس هر چند عالم کون هستی دارد ولی
 نیست بحق عدم است * از این واضح و مشهود گشت که کائنات
 ۱۰ نالوجود و خود نالسنه بحق و کلمه الله معدومند * اندک اولی
 و آخرت کلمه الله که میفرماید مم الف و یا را بر مبدأ فیض است و مسمی
 و همیشه حق حلق داشته و همسه از شمس حقیقت شعاع لامع ساطع
 را آفتاب بی نور طلعت دمحور است و اسماء و صفات الهیه

مقتضی وجود کائنات است * و در فیض قدیم

تعطیل حار نه را مساوی کالات الهیه است

۱۵

(فا) - مَسْأَلَةُ تَنَاسُخٍ (سؤال)

مسأله تناسخ که معتقد بعضی ملل است چنان است

جواب

آنچه گفته میشود ما را مقصد بیان حقیقت است نه این عقاید ملل
 ۲۰ دیگر نیست محرد بیان واقعست و بس والا نوحدان بعضی تعرض بنائم
 و اعتراض روا نداریم * پس بدان تناسخیان رد و قسمند قسمی معتقد
 لعقاب و ثواب معنوی در عالم اخروی نیستند لهذا بر آمد که انسان
 تناسخ و رجوع باین عالم محارات و مکافات بیند و نعم و حجم را
 ۲۴ حصر در این جهان داند و محمان دیگر فائل نیستند * و این حرفه ایضا

کسب صفا نماید و شفاف گردد و پرتو روح غمهای کمال در او ظاهر شود این در تصور محض است زیرا در فرض تصدیق این مطلب در محدود و عود بعد ماهیت ممکن نه را حوهر نقص عود و رجوع حقیقت کمال بگردد ظلمت صرف عود و رجوع مدبر نور نشود حقیقت بحر ۵
 رحمت و در ب و فوت نشود و ماهیت ناسوبه عود و رجوع حقیقت ملکوبیه نشود سحره رقوم آنچه تکرر یابد نمر شیرین بدهد و سحره طسه هر چه عود کند میوه ناله بار بیارد * پس معلوم شد که تکرر و رجوع عالم ناسوتی مورب کمال نشود * و این تصور را برهان و دلیل به عبارات افکار است بلکه مدار حصول کمال فی الحقیقه فیض پروردگار ۱۰
 حضرات ثیاسمها بر آند که انسان در قوس صعود تکرر و مراتب عود و رجوع نماید تا اسکه تکرر اعلی رسد در آن مقام ماده مرآت صافی شود و انوار روح نهایت فوت سطوع کند و کمال دانی حاصل گردد و حال آنکه مسلم مدققین مسائل الهیه است که عوالم جسمانی بهای قوس برول مسهی گردد و مقام انسان بهای قوس برول و نبات قوس ۱۵
 صعود است که مقابل سرکر اعلی است دیگر از نباتات ماهیات قوس صعود مراتب روحانیه است * قوس برول را انداع خوانند و قوس صعود را اختراع نامند * قوس برول مجسماتی است مسهی گردد و قوس صعود بروحانیات و نوك پرگار در ترسم دائره حرکت بهتری نماید و بر اساس حرکت طبیعی و نظم الهی است والا اسطام دائره برهم حورد ۲
 و از این گذشته عالم ناسوتی را چندان قدر و مرتبی به که انسان بعد از محاب از این فضا دوباره آرزوی این دام نماید بلکه بهیض اندی اسعداد و قابلیت حقیقت انسان سیر در مراتب وجود ظاهر و عیان گردد نه تکرر و رجوع * این صدف هر در و حرف که در کون دارد چون يك مرسته دهان گشاید ظاهر و عیان شود و این گیاه چون يك مرسته پر وید حا ریا گل بهار آرد احیای ناسبات ثانی پسب * و از این

واحد ناهیت و شؤون سابق در آن جهان تحلی واحد اسب و آن مسجحل
 و غیر ممکن * و چون ار رای هر کائی ار کائاب ناسویه مکرر یحلی
 واحد محال و ممتنع * پس ار رای کائاب ملکویه بر مکرر در معای
 ار معامات چه در قوس رول و چه در قوس صعود ممسح و مسجحل
 ه بر انا سوت مطابق ملکوسب ولی در کائاب ناسوتیه من حث النوع
 عود و رجوع و اصح یعنی اشجاری که در سین سابق برگ و شکوفه
 و ثمر عموده بودند در سه لاحق بر نعیه همان اوران و ارها و اثمار
 بار آوردند * این را مکرر بوع گویند * و اگر کسی اعتراض نماید که آن
 ورق و شکوفه و ثمر مملانی شد و ار عالم نبات عالم حماد برل نمود
 ۱۰ دوباره ار عالم حماد نبات آمد پس مکرر یافت * حواب انسب که
 شکوفه و برگ و ثمر پارسال متلاشی شد و آن عناصر مرکبه محلل
 گشت و در این فصا بریق شد آن احرء رکه برگ و ثمر پارسال
 نعیهها بعد ار محلل دوباره ترکیب بگشیه و عود نموده بلکه
 ار ترکیب عناصر حدیده بوعت عود کرده * و همچنین جسم انسان
 ۱۵ بعد ار تحلیل متلاشی گردد و احرء مرکبه بریق شود * و اگر چنانچه
 ار عالم حماد و یا نبات دوباره ان جسم عود کند ان جسم نعیه احرء
 مرکبه انسان سابق بوده آن عناصر محلل شد و بریق گشت و در ان
 فصای واسع منتشر شد بعد احرء دیگر ار عناصر ترکیب گشت و جسم
 ثانی شد * و شاند حرثی ار احرء انسان سابق در ترکیب انسان لاحق
 ۲۰ داخل شود * اما آن احرء تمامها و عها بدون ریاده و نقصان محفوظ
 و مصون مانده ما دوباره ترکیب گردد و ار آن ترکیب و امراض انسان
 لاحق بوجود آید و استدلال شود باینکه ان جسم تمام احرء عود نموده
 و شخص اول شخص ثانی شده بآ علیه تکرر حاصل گردیده و روح
 مانند جسم نعیه عود و مکرر نموده و بعد ار فوت بدانه رجوع بآن
 ۲۵ عالم فرموده * و اگر گوئیم که این باسجحهت حصول کمالسب ناماده

چند فکرشان فصیر و عمویشان ضعیف بود * حال باسحجان بر حنا
 گان عائد که چهارهای الهی محصور در عوالم تصور انسانی بلکه بعضی
 را باسحجان مثل درور و بصیری را تصور حنا که وجود محصور
 در این جهان جسمانی * این چه تصور جاهلانه است برادر این کون
 الهی که در بهات کمال و جمال و عظمت نمودار این احرام بورانه عالم
 جسمانی با مناهی دیگر دقت نابد نمود که عوالم روحانیه الهیه که
 اصل اساس است چندر با مناهی وی پاناست * فاعبروا ناأولی
 الانصار * ناری بر سر اصل مطلب روم در کتب مقدسه و صحف
 الهیه ذکر رحمت موجود ولی نادانان پی بمعانی آن بردید و باسح گان
 ۱۰ نمودید بر ما مقصود انبای الهی از رجوع رجوع دانی نیست بلکه
 رجوع صفا نیست یعنی رجوع مطهر نیست رجوع کمال است * در انجیل
 مبرماند که محی بن رکر با حضرت الیاس از این بیان مراد رجوع
 بس طافه و شصت حضرت الیا در حسد حضرت محی نه بلکه
 مراد است کالات و صفات حضرت الیا در حضرت محی حلوه
 ۱۵ و ظهور نمود * سراحی که شب گذشته در این محل برافروخت چون
 در سب آمده سراح دیگر برافروزد گوئیم چراغ دشب ناروس شد
 آب از چشمه جاری بود بعد انقطاع ناف چون نار جریان کند
 در حرمان نانی گوئیم این آب آن آب دو ناره جاری شد و این سراح
 نعبه آن سراح * و همچنین در بهار سال گذشته گل و ریاحین شکفت
 ۲۰ و موه خوشگوار نار آمد در سال آینده گوئیم که آن موه خوشگوار
 نار آمد و آن گل و ریاحین و اهار عود و رجوع نمود * از این بیان مقصد
 آن است که احراء مرکه گل پار سال نعبه بعد از تحلیل دوباره
 رکت ناف و عود و رجوع نمود بلکه مراد است که آن لطاف
 و ملاح و رائحه طیبه و لون بدیع که در گل پار سال بود نعبه در گل
 ۲۰ امسال مشهود و واضح است * خلاصه مقصود شاه و مائل بن

گدسسه سیر و حرکت در عوالم محیط مستقیم بر لطم طبیعی سبب
 وجود است و حرکت منافی لطم و وضع طبیعی سبب انعدام است و رجوع
 روح بعد از صعود منافی حرکت طبیعی و مخالف لطم الهی لهذا از رجوع
 حصول وجود ممسح و مسحیل مانند آست که انسان بعد از خلاصی
 ۵ از سالم رحم دوباره لعالم رحم رجوع نماید * ملاحظه نمائید که اهل ناسخ
 و بواسطه را چه تصور سبب * جسم را طرفی شمرد و روح را مطروی
 دانست مانند آب و حام این آب از این حام فراعیت نمود و در حام دیگر
 عود کرد * این تصور ملعنة صبیان است آن قدر ملاحظه نکند که
 روح از محروم است و دخول و خروج ندارد بهای است که بعلی بن
 ۱۰ مانند آفتاب ناگفته حاصل نماید و اگر حیاتی روح سبب تکرر رجوع
 لعالم جسمانی قطع را بماند و کمال دانی نماند بهتر آن بود که بروردگار
 روح را امتداد حیات در عالم جسمانی میداد تا اکسای کمال
 و موصاف مسمود لزوم چشیدن حام هلاک و حصول حیات نانی بود
 این فکر اصلا از تصور حصر وجود در این جهان فانی و انکار جهاهای
 ۱۵ الهی در بعضی از ناسخچان مسع * و حال آنکه عوالم الهی نامشاهی
 اگر عوالم الهی نام عالم جسمانی مسعی گردد اتحاد عیب شود بلکه
 وجود ملعنة صبیان گردد که سحرة این کائنات نامشاهی وجود اشرف
 انسانی آن بر ایامی چند در این دار فانی دهان و انانیت نامشاهی
 بسبب عادت کل کامل گردید و اتحاد الهی و کائنات موجوده نامشاهی
 ۲۰ تکمیل و منتهی شوند * ألوهیت ربانیه و اسماء و صفات الهیه در حق این
 کائنات روحانیه موجوده الآن از تأثیر مغل و معوی گردد ﴿سبحان
 ربك رب العزة عما يصفون﴾ مانند عقول فصیره فلسفه ساف من
 لطیفیوس و سائرس که چنین اعتماد و تصور می نمودند که جهان حیات
 و وجود محصور در این کره ارض است * و این فصای نامشاهی وجود
 ۲۵ محصور در طبقات سعة آسمانی و جمیع فارع و حالی * ملاحظه نمائید که

در اعلم الهی قدم است * مادام علم قدم معلومات بر قدم است
 و بشخصات و تعینات کائنات که معلومات قدمه دات احدند عین علم
 الهی هستند را حقیقت دات احدیت و علم و معلومات را وحدت صرف
 محض و مقرر والا دات احدیت معرض کثرات گردد و تعدد قدمالارم
 ه آید و ان ناطل است * پس ثابت شد که معلومات عین علم بوده اند و علم
 عین دات یعنی عالم و علم و معلوم حقیقت واحده است * و اگر دو آن
 بصورت ثنائی تعدد قدم الارم آید و تسلسل حاصل گردد و قدمای منتهی
 با مساهی گردد * و چون بشخصات و تعینات کائنات در علم حق عین
 دات احدیت بوده اند و هیچ وجه امتیازی در میان بود پس وحدت
 احصی بود * و جمیع معلومات بخو لسطت و وحدت در حقیقت دات
 احدیت مندمج و مندرج بودند یعنی بخو لسطت و وحدت معلومات
 باری تعالی بودند و عین دات حق بودند * و چون حق محلی ظهور نمود
 آن بشخصات و تعینات کائنات که وجود عالمی داشتند یعنی صور عالمیه
 الهیه بودند در خارج وجود عینی یافتند و آن وجود حقیقی بصورت
 ۱۰ نامشاهده منحل گردید ان است اصل استدلال آنان * و ثیاسعها
 و صوفها بدو قسمند * یک قسم عوامند که آنها محض تقلید معتقد
 وحدت وجودند و ملتفت مقصد مشاهیر علمای حوش نیستند را
 عوام صوفیه را بگان چنان که مراد از وجود وجود عام مصدر است
 که مفهوم دهی و عقلی السانست یعنی السان ادراک میکند و حال آنکه
 ۲۰ ان وجود عام عرصی است از اعراض که حلول و حقائق کائنات میباشد
 و ماهیات کائنات جوهر است * و ان وجود عرصی که قائم نکائناتست
 مانند حاصلت اشیا که قائم ناشیاست عرصی است از اعراض * و البته
 جوهر اعظم از عرص است را جوهر اصل است و عرص فرع است
 جوهر قائم بنفسه است و عرص قائم بغير یعنی محتاج بخوهری که قائم
 ۲۱ مان باشد * در ان صورت حق فرع خلق است و محتاج بخلق و خلق

این گل و آن گل است و رحمتی که در صحائف الهیه مذکور است *
و این معنی در رساله ایقان بقلم اعلیٰ مفصل و مشروح گشته مراحم
مائید تا بر حقائق اسرار الهیه مطلع گردید * و عليك الصحة والثناء

(فب) وَحْدَةُ الْوَحْدِ (سؤال)

مسألهٔ وحدة الوجود ثیاسمه و صوفیه چگونه است و حقیقت
مقصدسان چه و این مسأله مقارن حقیقت است ما حیر

حواب

بدانکه این مسألهٔ وحدة الوجود قدیم است تخصیص ثیاسمه و صوفیه
ندارد بلکه بعضی از حکماء یونان بر معتقد وحدة الوجود بودند
۱۰ نظیر ارسطاطالیس که میگوید لسیط حقیقی جمیع اشیا است و هیچیک
از اشیا نیست * و لسیط ایضا مقابل ترکیب است یعنی حقیقت فردانه
که مقدس و مبره از ترکیب و تقسیم نوده محل تصور نامهای گردیده
پس وجود حقیقی کل اشیا است ولی هیچیک از اشیا نیست * ناری
معتقدن وحدة الوجود را اعتقاد چنین که وجود حقیقی عمرله دراست
۱۵ و جمیع کائنات ماسد امواج * این امواج که عمارت از کائنات صورت
نامهای آن وجود حقیقی است * پس حقیقت مقدسه بحر قدمست
و صورت نامهای کائنات امواج حاده * و همچنین تشبیه واحد حسی
و اعداد نامهای میباشد که واحد حقیقی در مراتب اعداد نامهای
حلوه کرده بر اعداد بکرر واحد حقیقی است * مثلاً عدد دو بکرر
۲۰ یکی است و همچنین سایر اعداد * و از جملهٔ راهین آنان اینست که جمیع
کائنات معلومات حصرت کبریاست و علم بی معلوم محقق بیاند را عالم
تعلق نشیء موحود یابد نه معدوم * عدم صرف راجه بعین و لشخصی
در مراتب علم حاصل گردد * پس حقائق کائنات که معلومات ناری
۲۴ تعالی است وجود علمی داشتند بر صورت علمیه الهیه بودند و بدیدند

کائنات که معلومات ناری تعالی است غیر واقع * و ان اوصاف کمالیه
 الهیه محاط نادراکات عقلیه نیست ما حکم نمائی که علم الهی محتاج
 معلومات است یا حیر * ناری ان اعظم برهان صوفیه است و اگر نخواهم
 جمع دلایل آنرا ذکر کنم و اخوه آنرا بیان نمائیم بسیار مطول
 ۵ المحامد * دلیل ماطع و برهان ساطع آنان یعنی علمای فصلای صوفیان
 و باسعیها این بود * اما مسأله وجود حقیقی که ما میحقق به الاشیاست
 یعنی حقیقت داب احدیت که جمیع کائنات او وجود یافته معق علیه است
 اما تفاوت در آنجاست که صوفیه میگویند حقائق اشیا ظهور واحد
 حقیقی است و دنیا میسر ماسد صادر از واحد حقیقی است * و تفاوت
 ۱۰ میان ظهور و صدور بسیار است محلی ظهوری عبارت از آنست که شیء
 واحد در صورت نامشاهی ظاهر شود * مثلاً حبه که شیء واحد است
 و داریده کمالاب بنایست چون ظهور نماید تصور نامشاهی اعصاب
 و اوراق و سکوفه و انار محل گردد آن را محلی ظهوری گویند * و اما
 محلی صدوری آنست که آن واحد حقیقی در علو بعد از حولش باقی
 ۱۵ و برقرار و لکن وجود کائنات از او صدور یافته به ظهور * منس
 ماسد آنست که سماع از او صادر و جمیع کائنات فائض ولی شمس
 در علو تقدیس خود باقی برلی از برای او واقع به و بصورت شعاعه
 محل گردیده و در هویت اشیا شعیات و تشخصات اشیا حاوه سموده
 قدم حادث نگردیده عبای مطلق اسیر فقر شده کمال محض نقص صرف
 ۲۰ نگردیده * محصور کلام اینست که صوفیه حق و خلق فائذ و گویند
 که حق تصور نامشاهی خلق محل گردیده و ظهور یافته * ماسد
 دریا که تصور نامشاهی امواج حاوه نموده * ان امواج حادثه ناصبه
 همان بحر قدیم است که جامع جمیع کالات الهیه بود * اما انبیا و آسم
 که عالم حق است و عالم ملکوت و عالم خلق * سه چهره حق صادر
 ۲۵ اول که فیض ملکوتیست صدور یافته و تحلی در حقایق کائنات نموده

مستعی از حق * مثلاً عناصر مفرده هر ترکیبی محسب نظام عمومی الهی گردد کائنی از کائنات موجود سود یعنی چون عناصری مرکب شود از آن مرکب وجود سانی حاصل گردد و عناصری دیگر مرکب شود و از او وجود حیوانی حاصل گردد و عناصر دیگر مرکب شود و از او کائنات سائر وجود یابد * در این صورت وجود اسیا فرع حقائق اشیا شد چگونگی میشود که این وجود که عرصی از اعراض است و محاسن محوهری که قائم بآن باشد قدم دانی ناسد و موحد کل * اما علماء ماهر ثیاسفها و صوفها بعد از تعمق در این مسأله بر آنند که وجود بر دو قسم است یکی وجود عام که مفهوم دهی انسان است آن حادث است و عرصی از اعراض و حقائق اسیا حواهر * اما مقصد از وحده الوجود این وجود عام دهی به بلکه مقصود وجود حقیقی است که از هر تعمیری مره و مقدس است و آن ما بتحقیق به الاشیاء و آن واحد است یعنی واحد حقیقی که جمع اسیا با وجود یافیه یعنی ماده و قوت و وجود عام که مفهوم عملی انسانست * این است حقیقت مسأله ۱۰

ثیاسفها و صوفها * ناری در آنکه ما بتحقیق به الاشیا واحد است ۱۵

محقق علیه است یعنی فلاسفه و انبیا و لکن فرق در اینجا است که انبیا میفرمانند علم حق محاسن بوجود کائنات نیست علم خلق محاسن بوجود معلومانست * اگر علم حق محاسن ما دون باشد آن علم خلق است به حق را فدیما مبان حادثات و حادث محالف فدیما آنچه را در خلق ثابت ۲۰

مائیم که از لوازم حدوث است در حق سبب مائیم را بره و تقدس از نقائص از حصائص و حوب در حادث * ملاحظه کنیم در قدم اثبات علم کم * در حادث عمر نسیم در فدیما قدرت اسباب مائیم در حادث فقر نسیم در قدم علایات کم یعنی حادث منشأ نقائص است و فدیما جامع کمالات چونکه علم حادث محتاج بوجود معلومان است ۲۵

علم فدیما مستعی از وجود معلومات لذا قدمیت نعیمات و شحصای

(نخ) موانع ادراک

میران ادراک آنچه مسلم است منحصر در چهار موارد است * یعنی
 حقایق اشیا با چهار چهره ادراک میشود * (اول میران حس است) *
 یعنی آنچه بچشم و گوش و ذائقه و سامه و لامسه احساس میشود اینرا
 ۵ محسوس میگویند * امروز در جمیع فلاسفه اروپا این میران نام است
 میگویند اعظم موارد حس است * و این میران را مقدس منشاء
 و حال آنکه میران حس ناقص است زیرا حطا دارد * مثلاً اعظم فوای
 حسیه نصر است نصر سراب را آب بیند و صور مرئی در مرآ را
 حقیقت میشارد و موجود بیسد و احسام کبیره را صغیر داند * نقطه
 ۱۰ حواله را دایره بیند زمین را ساکن گمان کند آفتاب را متحرک بیند
 و امثال ذلك در بسیار امور حطا کند لهذا عیشود بر آن اعتماد کرد
 * (میران ثانی میران عقل است) * و این میران در برد فلاسفه اولی
 اساطیر حکمت میران ادراک بود بعمل استدلال مگردید و بدلائل عقلیه
 نشئت میمودند بر استدلالات ایشان جمیع عقلست تا وجود این
 ۱۵ سیار اختلاف کردند و آرائشان مختلف بود حتی بدیل فکر میکردند
 یعنی يك مسأله را بیست سال بدلائل عقلیه استدلال و وجودش
 میکردند بعد از بیست سال بدلائل عقلیه بی آنرا مسمودند حتی
 افلاطون در مذاب تأدله عقلیه اثبات سکون ارض و حرکت شمس را
 میمود و بعد بدلائل عقلیه اثبات نمود که شمس مرکز است و زمین
 ۲۰ متحرک * و بعد فکر لطله و س شهرت کرد و فکر افلاطون بکلی
 فراموش شد اخیراً را صد جدید دوباره احیاء این رأی کرد * پس چون
 حصرات ریاضیون اختلاف کردند و حال آنکه کل مسدل بدلائل عقلیه
 بودند * و همچنین مسأله را بدلائل عقلیه مدنی اثبات میمودند و بعد
 ۲۴ از مدنی بدلائل عقلیه بی کردند * مثلاً یکی از فلاسفه مدنی بر رأی

نظیر شعاع که از آفتاب صدور یابد و در کائنات جلوه نماید و آن فیض
 که سماعت در حقائق کل شیء تصور نامتناهی تجلی کند و محسوس
 استعداد و قابلیت ماهیات اشیا بعین و تشخص یابد * اما قول صوفیها
 افصا کند که عنای مطلق برل بدرجه فقر نماید و قدم تصور حادثه
 ۵ تقدیم یابد و قدرت محسوس در مرآت عمر محدود محدود امکانیه سود و این
 ندیعی البطالاست * ملاحظه نمائیم که حقیقت السایه که اشرف
 محلولات برل بحقیقت حیوانیه نماید و ماهیت حیوانیه که واحد
 قوت حساسه است بر سه ذات هبوط نکند و حقیقت ناسه که آن
 قوه نامیه است در حقیقت جمادیه سقوط نر نماید * مختصر اندیش
 ۱۰ حقائق علویه را در مراتب سهلیه برل و هبوطی به حکومه میشود که
 حقیقت کلمه الهیه که مقدس از جمیع اوصاف و لغوتس
 با وجود تقدس و بره صرف تصور و حقائق کویسه که
 مصدر نقائص است محل گردد * این وهم محسوس است
 و تصور محال بلکه آن جوهر تقدیس جامع کمال
 ربوبیت و ألوهیت است و جمیع کائنات مسمیم
 ۱۵ از فیض محلی صدوری و مقتبس از انوار کمال
 و جمال ملکوتی او * مانند جمیع کائنات
 از صیه که اکساب فیض نور از شعاع
 سمس میباید و سمس را در حقائق
 مستفیضه موجودات از صیه
 برل و هبوطی به بعد
 از خوردن شام و آخر
 ۲۰ شب بیس از این
 ۲۵ روشن محال به
 والسلام *

(فل) **فِي حَقِّ مَنْ يَتَعَلَّقُ بِالْإِلَهِ** **مَطْلَبُ الْبَيْتِ**

سؤال

بوسی که با اعمال خیره و حیر خواهی عمومی موقند و احلاق مرصیه دارد و جمع حل را محبت و مهرانی میباید و فخر را مبرورد و در صلاح عمومی میکوشد دیگر چه احیای بعالم الهی دارد ۵ لهذا خود را مستعنی میسرند حال این بوس چگونه است

جواب

بدانکه این اعمال و رفتار و گمنام مدوح است و مقبول و شرف عالم اسایست ولی محرد این اعمال که با نماید را حسد است در هاب ۱۰ لطاف ولی فی روح بلکه سب حیات اندنه و عرب سرمدنه و نورایت که وفور و فلاح حقیقی اول عرفان الهی است * و این معلوم است که معرفت حق مقدم بر هر عرفان است و این اعظم منقبت عالم اسایست را در وجود معرفت حقان اشافواید جسمانی محشود و مدیت صوری رقی نماید * اما عرفان الهی سب رقی و اتحاد روحانی و بصیرت ۱۵ حقیقی و علوب عالم انسانی و مدیت ربانی و تعدیل احلاق و نورایت و حدان گردد * و ثانیاً محبة الله است که عرفان حق نور محبة الله در راحه قلب برافورد و اشعه ساطعه اس آفاق را روشن نماید و وجود اسارا حیات ملکونی محشود و فی الحقیقه نیحه وجود انسانی محبة الله و محبة الله روح حیاتب و فص اندست * اگر محبة الله بود ۲۰ عالم امکان طلسمانی بود اگر محبة الله بود قلوب انسان مرده و محروم ۲۱ را احساسات وحدانی بود اگر محبة الله بود کمالاب عالم انسانی محو

ثبات بود و در اثباتش امامه ادله و راهین میسود بعد از مدنی از آن
 رأی منصرف میشد و بدلیل عقلی بی آنرا میکرد * پس معلوم شد که
 مران عقلی نام بیست چه که اختلاف فلاسفه اولی و عدم ثبات و بدلیل
 فکر دلیل بر این است که مران عقل نام بیست چه اگر میران عقل
 ۵ نام بود باید جمیع مسبق الفکر و متحد الرأی باشد * مران ثالث مران
 نقل است * و آن لصوص کتب مقدسه است که گفته میشود حدا
 در تورات حبان فرموده است و در انجیل حین فرموده است * این
 مران هم نام بیست محبت آنکه نقل را عقل ادراک کند بعد از آنکه
 نفس عقل محمل الخطاست چگونه توان گفت که در ادراک و استنباط
 ۱۰ معانی اقوال منقوله خطا نموده بلکه عین صواب است و بر امکان است
 که خطا کند و یقین حاصل نمیشود * این مران رئیسهای اداسب
 آنچه آنها از لصوص کتاب ادراک کنند این ادراکات عقلیه آنهاست
 که از آن لصوص ادراک کنند به حقیقت واقع را عقل مثل میران است
 و معانی مدرکه از لصوص مثل شیء مورو * میران که محمل باشد
 ۱۵ مورو چه نوع معلوم میشود * پس بدان آنچه در دست ناس است
 و معتقد ناس محمل الخطاست را در اثبات و بی شیء اگر دلیل
 حسی آرد واضح شد که آن میران نام بیست و اگر دلیل عقلی
 گوید آن بر نام بیست یا اگر دلیل نقلی گوید آن بر
 نام بیست * پس واضح شد که در دست حلق مرانی
 بیست که اعماد ثنائی بلکه * فیض روح القدس
 ۲۰ مران صحیح است * که در آن اندا شک
 و شبهه بیست و آن تأییدات روح
 القدس است که ناساب
 میرسد و در آن مقام یقین
 حاصل میشود *
 ۲۵

بر عرض اسماع است و نتیجهٔ آن پرورش دمح گو سعاد مطلوب است
 چه تسار از اعمال مرور که منی راعراض نفسانیه است اما یب حیره
 مقدس از آن شوائب ✽ ناری بعد از عرفان الهی و ظهور محبه الله و حصول
 المحاد و وحدانی و بیت حیره اعمال مروره نام و کاملست والا هر چند
 ۵ اعمال حیره ممدوح است ولی بدون آنکه مسند عرفان الهی و محبت
 ربانی و بت صادقه باشد ناقص است ✽ مثلا وجود انسانی ناند جامع
 کمال ناسد تا کامل گردد نصر تسار محب و مقبول ولی ناند مؤید
 لسمع باشد و سمع بسیار مقبول ولی ناند مؤید تقوه ناطقه باشد و فوه
 ناطقه بسیار مقبول ولی ناند مؤید تقوه عافله باشد ✽ و فس علی ذلک سائر
 ۱۰ فوی و اعصاب و ارکان انسانی ✽ و حون آن جمعیت فوی و حواس و اعصاب
 و احرا حاصل گردد کامل شود ✽ حال در عالم بعضی نفوس پیدا شده اند
 فی الحقیقه حیر صوم خواهند و تقدر فوه ناطقه و معاوت مطلوب و اعانت
 فقرا تمام نمایند و مفتون صلح و آسائس عمومی هستند هر چند از آن
 جهت کاملند لکن از عرفان الله و محبه الله محروم و ناقص ✽ حال بنوس حکم
 ۱۵ در کتاب خویش که شرح رساله افلاطون در سیاست مدینه است
 میسوسد که عقاید دینی دحل عطیمی در مدیت صحیحه دارد و رها
 ر آن ایسکه ✽ جمهور ناس سیاق احوال رهایه را ادراک نواند و از آن
 جهت محباح کلمات رموره از احکامات ثواب و عقاب در دار آخرت
 و دلیل ر سوت آن مطلب آنکه النوم مشاهده می کسم که قوم را که
 ۲۰ مسمی نصاری اند و سواب و عقاب معتقد و مؤمن از این طائفه افعال
 حسه صدور مییابد مثل افعال نفسی که فیلسوف حقیقی اسب چنانچه
 جمیع ماعیان مشاهده مییائیم که از موت محافتی ندارد و از کثرت حرص
 و اشتیاقشان بعد از انصاف از مفلسفین حقیقی محسوسد اسبی ✽ حال شما
 دوف نمائید که صدق و ابعشانی و احساسات روحانیه و توانای صادقه و اعمال
 ۲۵ حیره نفوس مؤمن مسیح بچه درجه بود که حال بنوس حکم فیلسوف

و نابود بود اگر محبه الله بود ارتباط حقیقی در نشأه انسانی بود اگر
 محبه الله نبود اتحاد روحانی مفعود بود اگر محبه الله نبود نور وحدت
 عالم انسانی محمود بود اگر محبه الله نبود شرق و غرب ماسد و دلدل
 دست در آغوش نکند نگر می نمود اگر محبة الله نبود احلاف و انشعاب
 ۵ بدل و اتلاف و عنگشت اگر محبة الله نبود بیگانگی و نیکانگی مسهی
 میشد اگر محبه الله نبود اعیار یار میشد * و محبت عالم انسانی اشراق
 از محبه الله و جلوه از فیض موهبة الله است و واضح است که حقائق
 نوع انسان مختلف است و آراء و احساسات متفاوت و این تفاوت
 آراء و افکار و ادراکات و احساسات بین افراد نوع انسان باعث اختلاف
 ۱۰ دانیست زیرا تفاوت در مراتب وجود کائنات از لوازم وجود است که
 منحل تصور نامشاهی است * پس محتاج است که فوه کلیه هشتم که
 آن غالب بر احساسات و آراء و افکار کل گردد و آن فوق این احلاف را
 حکمی نماید و جمیع افراد را در محبت نمود و وحدت عالم انسانی در آرد
 و این واضح و مشهود است که اعظم قوت در عالم انسانی محبه الله است
 ۱۵ ملل محمله را نطل حبه نیکانگی آرد و شعوب و قبائل مصادره
 و متاعصه را بهات محبت و اسلاف محبت * ملاحظه نمائید که بعد از حصر
 مسیح تقوه محبه الله چه قدر ام و احساس و قبائل و شعوب محمله در ظل
 کلمه الله در آمد و مناسب و احلاف هزار ساله نکلی محو و نابود شد
 او هام حسن و وطن از میان رفت و اتحاد حان و وحدان حاصل گردید
 ۲۰ و کل مسیحی حقیقی و روحانی گردیدند * و ثالث مقتت عالم انسانی است
 حیر است و بیت حیر اساس اعمال حیر به است و بعضی از محققین بیت را
 مرجح بر عمل دانسته اند زیرا بیت حیر به نور محض است و این سوانت
 عرض و مکر و حده مبره و مقدس ولی ممکن که انسان بظاهر عمل
 مبروری محری دارد ولی مبی بر اعراض بصافی باشد * مثلاً فصاحت
 ۲۵ گو سمدی را پروراند و محافظه کند ولی این عمل مبرور فصاحت مبی

الحمد لله شما یاران رفید و ملاحظه نمودید که از صفات قدس بها الله
 از ایان چگونه یسوع انسان مهر نابد * و بنش هر قسمی را از سائر طوائف
 لصادف مسمودند بنش مردود و بهات عداوت و لعن و کینه داشتند حتی
 بدنس می نمودند و انجیل و تورات را میسوختند و اگر دشمنان آلوده نان
 کباب میشدند بنشید حال اکثر از مضامین این دو کتاب را در محافل
 و محالس نامناسبه تریل میباید و بصر میکشد و معانی و رموز آنرا
 شرح و تفصیل میدهند و دشمنان حولش را میپرورند و گرگان
 و حیوانات را مانند عرال سحرای محبة الله بوارش نماسد * روش

و سلوک آنرا دیدی و اخلاق سائر انسا را شنیدی

این تفاسیر اخلاق و تعدیل رفتار و گفتمان آنرا محبة

الله حصول یافت لا والله * اگر میخواستم که

بوسائط معارف و علوم و روح این اخلاق

و اطوار کسم اله هر سال میگذاشت

و بین عموم حصول نمی یافت حال

است محبة الله نهایت سهولت

حصول یافت

* ماعتروا یا اولی الالباب *

با وجود آنکه از ملت مسیح نبود شهادت بر اخلاق و کمالات آن نفوس
 داده که میگوید این نفوس فیلسوف حقیقی هستند این فضائل و حصائل
 مجرد اعمال حیریه حاصل نگردد * اگر مقصد مجرد حصول و صدور
 حیر است این حیر از نور روشن است و این محل را مورد نموده هیچ
 ۵ سهم نیست که این روشنائی حیر است با وجود این این سر احراسات
 بنائی این آفتاب که جمیع کائنات از صیه را تربیت مینماید و محراب نشو
 و نما میدهد دیگر چه حیریه اعظم از آنست ولیکن چون این حیر صادر
 از ریت حیر و محبت الهیه و عرفان الهی نیست اندک آنماست و جلوه ندارد
 ولی نك شخص انسان چون حامی آب ندگری دهد نمون و مدشکر آن
 ۱۰ گردد حال انسان فی فکر میگوید این آفتاب را که جهان روشن نموده
 و این فیض عظیم را او ظاهر باید رسالت نمود و ستایش کرد چرا نمون
 و مدشکر آن باشیم و الباقی را که منقبت حیریه محدود دارد بسائیم اما
 چون تحقیقت بگردیم ملاحظه مینمائیم که این منبعت حیریه انسان منبعت
 از احساسات و حد است لهذا سر او را ستایش است ولی آفتاب این نور
 ۱۵ و حرارت منبعت از احساس و وجدان به لهذا لایق مدح و ثناء است
 و سر او را نمونست و شکر ایت به * و همچنین نفوسی که اعمال حیریه
 از آنان صادر هر چند محدود ولی این اعمال حیریه چون منبعت از عرفان
 حق و محبة الله به الهیه نافع است و از این گذشته چون نافع بگری
 ملاحظه مینمائی که این اعمال حیریه نفوس سائره بر از اصل منبعت
 ۲۰ از تعالیم الهی است یعنی انبیای سلف نفوس را دلالت بر آن نموده اند
 و محسبات آنرا بیان نموده اند و تأثیرات حسنه آنرا شرح داده اند این
 تعالیم میان نشر منتشر شده مسلسل و متتابع باین نفوس رسیده و نفوس را
 متوجه باین کمالات کرده و باس چون دیدند که این اعمال مستحسن است
 و در عالم انسانی سبب سعادت و کرامتی لهذا متابع نمودند * پس این
 ۲۵ نیز از تعالیم الهیه است ولی قدری انصاف لازم است به محاسبه و محاذله

* (قسم دوم) * — بعضی مقالات متعلق مسائل مذهب عیسوی

۹۲۸۵

- | | | |
|----|--|----|
| و | در بیان آنکه معقولات فقط بواسطه اظهار در فیض | ۶۱ |
| | محسوس ناپدید می شود | |
| ر | ولادت حضرت مسیح * | ۶۳ |
| ر | سؤال از فصلت بی پدری * | ۶۵ |
| ی | سؤال از نعمت حضرت مسیح * | ۶۶ |
| ک | ضرورت نعمت * | ۶۸ |
| کا | مان و حجر مرمر از چیست * | ۷۱ |
| ک | سؤال از معجزات و حواری عادات * | ۷۰ |
| ک | سؤال از پیام مسیح بعد از سه روز * | ۷۶ |
| ک | سؤال از حلول روح القدس * | ۷۸ |
| ک | مقصود از روح القدس چه چیز است * | ۷۹ |
| کو | سؤال از محییء مانی مسیح و نوم دنیوی * | ۸۰ |
| کر | سؤال از ثالوث * | ۸۲ |
| ک | تفسیر آیه یحییء از فصل هفتم انجیل یوحنا | ۸۴ |
| ک | تفسیر آیه یسئ و دوئم از فصل نهم از رساله | ۸۵ |
| | اول نولس بکورتیان (عمره ۸۳ و ۸۴ مکرر شده) | |
| ل | سؤال از مسأله حضرت آدم و اکل سحره * | ۸۶ |
| لا | سؤال از لعن روح القدس | ۹۰ |
| لب | المدعوون کنیرون و المحارون فیلون * | ۹۱ |
| لح | سؤال از رجعت * | ۹۳ |
| لد | تفسیر آیه اُت الصخرة وعلیک اُنی کیسی | ۹۵ |
| له | سؤال از قصه و قدر * | ۹۸ |

فهرست الكتاب

* قسم اول *

در تأثیر انبیا در رقی و تربیت نوع انسانی

۲	طبیعت در تحت قانون عمومیت *	۱
۳	دلائل و براهین ألوهیت	ب
۵	مسأله در اثبات لزوم مری	ح
۹	حصرت ابراهیم *	د
۱۱	حصرت موسی *	ه
۱۲	حصرت مسیح *	و
۱۳	حصرت محمد *	ر
۱۹	حصرت اعلی ناب *	ح
۲۰	حصرت بهاء الله *	ط
۲۷	استدلالات نقلیه از کتب مقدسه و سه فصل اردابیال	ی
۳۴	بصیر ناب یاردم از مکاشفات یوحنا *	یا
۴۷	بصیر اصباح یاردم اشعیا *	یب
۵۰	تفسیر ناب دواردم از مکاشفات یوحنا *	یح
۵۵	براهین روحانیه	ید
۵۸	میان عنای حقیقی و خود *	یه

۱۴۳	ب د پیام ارواح بحق *
۱۴۵	ه ه فرق میان روح و عقل و نفس *
۱۴۷	و و فوای جسمانی و فوای معنوی *
۱۴۸	ر ر اخلاق متعاضد نوع انسان *
۱۵۱	ح ح درجه ادراکات عالم انسانی و مظاهر ظهور *
۱۵۳	ط ط حد ادراک انسان نسبت بحق *
۱۵۵	س س نقای روح درس ۱ *
۱۵۷	سا سا نقای روح درس ۲ *
۱۶۰	سب سب مسأله که کمالات وجود غیر مساهبست *
۱۶۲	سج سج مسأله در خصوص رقی انسان در عالم دیگر *
۱۶۳	سد سد در بیان مقام انسان و ترفیات او بعد از صعود *
۱۶۵	سه سه در معنی آیه کتاب اقدس انه من اهل الصلال ولو یأتی بکل الاعمال *
۱۶۶	سو سو بعد از حلق احساد و صعود ارواح نفس ناطقه بجه قیام دارد
۱۶۷	نقای ارواح اطفال *
۱۶۷	سر سر حیات اندیه و دخول در ملکوت *
۱۶۹	سج سج سؤال از قصا *
۱۷۰	سط سط تأثیر محوم *
۱۷۲	ع ع مسأله خبر و احیاء *
۱۷۴	عا عا الهام و کشمیات و رؤیا و تسحیر ارواح *
۱۷۶	عب عب شفا دادن بوسائط روحانیه *
۱۷۹	عج عج معالجه بوسائط مادیه *

* قسم سوم * - مقالات در علامات و کمالات مظاهر الهیه

لو	کلیه ارواح پنج قسم است *	۹۹
لر	در اینکه ألوهیت فقط توسط مظاهر الهیه شایسته میشود	۱۰۱
لح	کلیه مراتب مظاهر ظهور سه رتبه است *	۱۰۵
لط	در بیان مراتب حسانیه و روحانیه مظاهر ظهور	۱۰۷
م	در بیان کیفیت عامی که مظاهر ظهور دارا هستند *	۱۰۹
ما	ادوار کلیه *	۱۱۱
مب	درجه نمود و تأیر مظاهر الهیه	۱۱۲
مح	کلیه انبیا در دو قسمند *	۱۱۴
	سؤال نوده و کونیهوش چگونه نوده اند	۱۱۵
مد	نصی عتاقها که در کتب مقدسه ظاهر آ خطاب	۱۱۶
	تأنیاست در حقیقت محاط نامها امت است	
مه	دان اس حمله ار کتاب اقدس * لیس لمطلع الامر شریک	۱۱۹
	فی العصمة الکبری *	

* قسم چهارم *

* مقالات در مبدأ و معاد وقوی و حالات و کمالات محتلمه انسان *

مو	تعییر انواع *	۱۲۲
مر	عالم وجود ندایتی ندارد *	۱۲۵
مخ	فرق ما بین انسان و حیوان *	۱۲۹
مط	مسأله نشو و رقی کائنات *	۱۳۳
ن	راهین الهیه در اصل و مبدأ انسان *	۱۳۶
نا	آیا روح و عقل در انسان حین ولادت ظهور نموده اند	۱۳۸
ب	حکمت ظهور روح در حسد *	۱۴۰
بح	بعلق حق بخلق بجه محواس است *	۱۴۲

﴿ وهذا جدول يتضمن بعض ما حصل في الطبعة الاولى من السهو ﴾

سطر	صفحة	سهو في الطبعة الاولى	صح في الطبعة الثانية
٣	٦٤	وارسلنا اليها	فأرسلنا اليها
١١	٦٤	ومما لا يعلمون	ومما لا يعلمون
١٢	٦٤	وان من شيء الا خلقناه	ومن كل شيء
		روح من اسن	خلقنا روحين
٢٥	٩٢	اصحاح دواردم	اصحاح بيست ودوم
٥٥	٩٣	المدعون كثيرون	المدعوون كثيرون

﴿ والحمد لله الذي وفقنا لطبع هذا السر الخليل بأحسن ﴾

(ما يمكن من التصحيح والتحسين)

﴿ وكان الفراغ يوم الاستحلال يوم النهاء من شهر القدره من سنة ٧٦ ﴾

(من ظهور نبطه البيان — ٢٣ صفر سنة ١٣٣٩ هـ)

* رسم پنجم * - مقالات در مواضع محله

۱۸۱	عد در بیان آنکه در وجود شر نیست *
۱۸۲	عه عذاب بر دو قسم است
۱۸۳	عو درد کر عدل و رحمت حق *
۱۸۴	عر محرم مسحق عقوبت است یا عفو *
۱۸۸	عج مسئله اعصاب *
۱۹۲	عط طائفه سوفسطائیه بر آنست که موجودات عبارت ار اوهام است *
۱۹۳	ف اقسام قدم و حادث *
۱۹۴	فا مسأله ناسخ *
۲۰۰	فب وحدت وجود
۲۰۴	فج موارد ادراک *
۲۰۶	فد در وجوب متابعت نمودن تعالم مطاهر الهیه *

AN - NÚRU'L - ABHÀ
FI
MUFÀWADÀT 'ABDI'L -BAHÀ
TABLE TALKS

COLLECTED BY
LAURA CLIFFORD BARNEY

SECOND EDITION

CAIRO

1920

All rights reserved